صرف میر

تألیف

ابوالحسن علی بن محمد الحسینی

(معروف به میر سید شریف جرجانی)

۷۴۰-۸۱۶ هـ . ق

همراه با صرف میر منظوم

شاه ولی الله دهلوی و

کتاب الأمثلة

تنظیم

ابوالحسن عبدالمجید مرادزهی خاشی





دار الفاروق الأعظم

صرف میر

تألیف:

ابوالحسن علی بن محمد الحسینی

معروف به میر سید شریف جرجانی

۷۴۰-۸۱۶ ه.ق

صرف میر منظوم:

شاه ولی الله محدث دهلوی

همراه با کتاب الامثله

تنظیم:

ابوالحسین عبدالمجید مرادزهی خاشی

جرجانی، علی بن محمد، ۷۴۰ ـ ۸۱٦ ق.
صرف میر / تألیف ابوالحسن علی بن محمد الحسینی معروف به «میر سید شریف جرجانی» ؛
تنظیم ابوالحسین عبدالمجید مرادزهی خاشی. ـ زاهدان: فاروق اعظم، ۱۳۸۲.
هشت، ۲۴۰ ص. ق
ISBN 964 - 7381 - 6003
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱ زبان عربی ـ ـ صرف. الف. مرادزهی،
عبدالمجید، ۱۳۳۹ ـ ب. عنوان.
۴ ص ۴ ج / ٦۲۰۳ pg ۴۹۲ / ۷۵
۱۳۸۲
کتابخانه ملی ایران ۲۷۳۷۲ ـ ۸۲ م

صرف میر

تألیف: ابوالحسن علی بن محمد الحسینی

تنظیم: ابوالحسین عبدالمجید مرادزهی خاشی

ناشر: انتشارات فاروق اعظم
امور فنی و نظارت چاپ: مؤسسه فرهنگی پژوهشی المرتضی
تاریخ انتشار: تابستان ۱۳۹۱
شمارگان: ۳۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: ششم
قیمت: ۵۰۰۰ تومان
شابک: ۳-۶۰-۷۳۸۱-۹۶۴
مرکز پخش: زاهدان خیابان عمر خیام روبروی مسجد مکّی
تلفکس: ۲۴۱۸۸۳۸

نکاتی پیرامون روش تدریس این کتاب ۶

آشنایی با مؤلف.. ۹

الامثلـة

درس اول لَفْظ ۱۳

درس دوم حرکت، سکون، تنوین، ضوابط ۱۶

درس سوم مَصْدَر ۲۰

درس چهارم فِعل ۲۲

درس پنجم وَزْنِ کلمات ۲۴

درس ششم فعل ماضی (۱) ۲۶

درس هفتم فعل ماضی (۲) ۳۱

درس هشتم فعل مضارع (۱) ۳۶

درس نهم فعل مضارع (۲) ۴۱

درس دهم فعل أمر حاضر ۴۶

درس یازدهم اسم فاعل ۵۰

درس دوازدهم اسم مفعول ۵۵

صرف میـر

درس اول کلمات در علم صرف ۶۰

درس دوم بناء (ساختمان) اسم و فعل ۶۲

درس سوم وزنهای اسم و فعل مجرد ۶۵
درس چهارم بابهای فعل ثلاثی مجرد ۷۰
درس پنجم بابهای فعل ثلاثی مزیدفیه ۷۴
درس ششم معانی ابواب مزیدفیه ۷۸
درس هفتم بقیه معانی ابواب مزید ۸۱
درس هشتم فعل رباعی ۸۵
درس نهم مصدر ۸۸
درس دهم صیغه‌های ماضی و مضارع ۹۲
درس یازدهم صیغه‌ی فعل مضارع ۹۵
درس دوازدهم ضمیر ۹۸
درس سیزدهم ضمایر مُسْتَتِر ۱۰۱
درس چهاردهم حالات فعل مضارع ۱۰۵
درس پانزدهم همزه‌ی وصل و قطع ۱۰۹
درس شانزدهم فعل أمر حاضر ۱۱۲
درس هفدهم فعل لازم و متعدی ۱۱۶
درس هیجدهم فعل مَعْلُوْم و مَجْهُوْل ۱۲۰
درس نوزدهم نون تأکید ۱۲۴
درس بیستم مذکر و مؤنث ۱۲۸
درس بیست و یکم مفرد، مثنی، جمع ۱۳۲

درس بیست و دوم — اسم فاعل ۱۳۸
درس بیست و سوم — اسم مفعول ۱۴۵
درس بیست و چهارم — صفت مشبهه ۱۴۸
درس بیست و پنجم — صیغه‌های مبالغه ۱۵۱
درس بیست و ششم — اسم تفضیل ۱۵۴
درس بیست و هفتم — اسم مصغر ۱۵۷
درس بیست و هشتم — سالم، مهموز، مضاعف و معتل ۱۵۹
درس بیست و نهم — إدغام، إعلال، إبدال ۱۶۳
درس سی‌ام — اعلال در مثال ۱۶۷
درس سی و یکم — اعلال در أَجْوف ۱۷۷
درس سی و دوم — اعلال ناقص ۱۹۰
درس سی و سوم — اعلال در لفیف ۲۰۳
درس سی و چهارم — اعلال در مهموز ۲۱۴
درس سی و پنجم — ابدال ۲۱۷
درس سی و ششم — اسم زمان و مکان ۲۲۰
درس سی و هفتم — اسم آلت و مصدر میمی ۲۲۳
صرف میر منظوم ۲۲۷

الأمثلة

انواع علوم عربی

علوم عربی که به آن، «علوم ادبی» نیز گفته می‌شود، شامل چهارده نوع علم است:

۱ـ علم صرف

۲ـ علم نحو

۳ـ علم لغت

۴ـ علم اشتقاق

۵ـ علم کتابت

۶ـ علم قرائت

۷ـ علم تجوید

۸ـ علم معانی

۹ـ علم بیان

۱۰ـ علم بدیع

۱۱ـ علم شعر

۱۲ـ علم انشاء

۱۳ـ علم امثال

۱۴ـ علم تاریخ ادبیات

مهم‌ترین این علوم، **«علم صرف»**، **«علم نحو»** و **«علم لغت»** است.

قرآن کریم به عنوان قانون اساسی و دستور العمل زندگی است و احادیث رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و سایر کتب ائمه و علما، شرح و تفسیر قرآن و سنت نبوی هستند. آشنایی با سه علم مزبور، مقدمه‌ای است برای آشنایی با زبان قرآن و زبان دین مبین اسلام.

بر همین اساس، سه علم: «**نحو**»، «**صرف**» و «**لغت**» از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند.

علم صرف از علوم اساسی اسلامی است که فراگرفتن آن برای هر طالب علم لازم و ضروری است. زیرا هدف از فراگیری آن، آشنایی با زبان و ادبیات عرب است که تسلط بر آن، آدمی را از اشتباهات در تکلّم عربی و خواندن متن‌های آن، محفوظ نگه می‌دارد.

البته یادگیری آن، می‌بایست بر اساس قواعد و اصول مسلم آموزشی هر عصر و زمان باشد. امری که امروزه کمتر در محیط‌های آموزشی مدارس دینی و حوزه‌های علمیه به آن توجه می‌شود.

همه‌ی ما شاهدیم بسیاری از فارغ التحصیلان علوم حوزوی با وصف اینکه سالیان متمادی را در مدارس دینی سپری کرده‌اند و تعداد قابل توجهی از کتاب‌های صرف و نحو را خوانده‌اند، ولی متأسفانه بر درست خوانی یک صفحه‌ی متن عربی هم قادر نیستند. علت آن همین است که الفاظ و عبارات را به صورت طوطی‌وار حفظ می‌کنند و نیز پایه‌ی درسی شان در رشته‌ی صرف و نحو ضعیف بوده است و در محیط کلاس درس، اصول و قواعد تدریس به صورت علمی و عملی رعایت نشده، قواعد صرف و نحو در خارج از کتاب به اجرا در نیامده، و از تمرین و طرح سؤالات استفاده نشده است، بدین جهت در طول عمر، اغلب طلاب و فارغ التحصیلان مدارس علوم دینی، با این معضل مواجه هستند.

بنابراین، لازم دانسته شد کتاب صرف‌میر که از کتب اساسی مقدماتی صرف است و از مدت هفت قرن جزو کتاب‌های درسی در مدارس علوم دینی است، به سبک جدید تنظیم و چاپ گردد تا با

توجه به مراعات قواعد تدریس و فراگیری اصولی آن، پایه‌ی صرفی طلاب عزیز در فن صرف قوی گردد.

پیشرفت علوم و دانش‌های بشری، مأنوس شدن اذهان و استعدادها با امکانات روز، رشد و ارتقای صنعت چاپ و نشر کتب، ورود کامپیوتر به عنوان یک وسیله‌ی لازم در ابعاد مختلف زندگی بشری، استفاده‌ی مراکز علمی و دانشگاهی از فناوری روز، و چندین اسباب و علل دیگر که به علت اختصار از بیان آن صرف نظر می‌شود، کارشناسان علوم حوزوی را به سوی بازسازی و نوسازی کتب درسی حوزوی سوق داده است.

باید توجه داشته باشیم که استفاده از کتب با چاپ سنگی و حاشیه‌های بسیار ریز قدیمی، کارآیی خود را از دست داده است. بر همین اساس، به جد تصمیم گرفتیم تا به حول و قوه‌ی الهی روی بعضی از کتاب‌های درسی اقداماتی از قبیل حروفچینی کامپیوتری، عنوان گذاری، اضافه نمودن پرسش‌ها و تمرین‌هایی پس از هر درس، صورت گیرد که یکی از آن سلسله، همین کتاب صرف میر است که در تنظیم آن، سعی شده تا متن اصلی حفظ شود، مگر در مواردی که عبارت مغلق بوده است، لذا با عبارت ساده‌تر بیان گردیده و پس از هر درس، پرسش‌ها و تمرین‌هایی آورده شده که در آن از تمرین‌های کتاب صرف میر چاپ قم نیز استفاده شده است.

تعریف علم صرف:

مقوله‌ی معروفی است: **«الصرف أم العلوم و النحو ابوها»** یعنی، صرف مادر همه‌ی دانش‌ها و نحو پدر آن است.

«**صرف**» در لغت به معنی گرداندن و تغییر دادن است و در اصطلاح، عبارت است از علمی که از دگرگونی و تغییر کلمه به صورت‌های گوناگون بحث می‌کند و از هر تغییر شکل کلمه، معنای جدیدی به دست می‌آید.
مثلاً: کلمه‌ی «**كَتَبَ**» (نوشت) که می‌شود «**يَكْتُبُ**» (می‌نویسد)، «**أكتب**» (بنویس) و غیره.
پس در اینجا می‌گویند: کلمه‌ی «**كَتَبَ**» صرف شده است.

موضوع علم صرف:

موضوع و مورد بحث این علم «**کلمه**» است. زیرا در این علم فقط از قواعد و چگونگی ساختمان و خصوصیات کلمه بحث می‌شود.

فایدهٔ علم صرف:

در هر زبانی بسیاری از کلمات، از کلمه‌ی دیگری گرفته و ساخته می‌شوند. در زبان عربی نیز چنین است.
بنابراین، «علم صرف را باید بیاموزیم تا کلمات را به خوبی بشناسیم و به معانی آنها پی ببریم و برای معنای مورد نظر خویش مطابق کاربرد عرب کلمات مناسب بیاوریم.»
پس فایده‌ی علم صرف: «**شناخت کلمات، پی بردن به معانی آنها و آوردن کلمات مناسب برای مفاهیم مورد نظر**» است.

نکاتی پیرامون روش تدریس این کتاب

بدون تردید، انتخاب روش تدریس مناسب نقش بسزایی در فهمانیدن و تفهیم مطالب کتاب دارد. لذا اساتید بزرگوار و طلاب گرامی به نکات ذیل توجه فرمایند:

۱ـ مطالب و مباحث کتاب به درس‌های مستقلی تقسیم شده‌اند و پس از هر درس، تمرین‌هایی آورده شده است. لذا به تناسب عرضه‌ی یک درس در یک روز و یا در دو روز، پس از القای درس، روز بعد حتماً تمرین و پرسش‌هایی از درس مطرح شوند و طلاب، مکلّف به حل و ارایه‌ی آن به استاد شوند؛

۲ـ هرگز بدون حل کامل تمرین و بررسی آن به وسیله‌ی استاد، درس بعدی شروع نشود؛

۳ـ استاد سعی کند علاوه بر مثال‌هایی که در تمرین‌ها آورده شده است از قرآن و احادیث و اقوال بزرگان، متناسب با موضوع هر درس، کلمات و جملاتی انتخاب کند و حل آنها را از دانش‌آموزان بخواهد؛

۴ـ طلاب و دانش‌آموزان عزیز موارد ذیل را حتماً رعایت کنند:

الف ـ پیش مطالعه

مطالعه‌ی قبلی درس کمک زیادی به فهم صحیح درس می‌کند؛ لذا قبل از هر درس حتماً آن درس به طور دقیق مورد مطالعه و مرور قرار گیرد؛ زیرا در این صورت تصویری از درس در ذهنِ فراگیر پیشاپیش قرار می‌گیرد.

ب ـ حضور مداوم و یا «تدرّس» در کلاس

حضور مداوم فراگیر در کلاس و توجه کامل به بیانات استاد و پرهیز و دوری از هر عاملی که باعث حواس پرتی شود، ضروری است.

ج ـ پس مطالعه

مطالعه و بازبینی مجدّد درس پس از کلاس نیز به استقرار مطالب در ذهن کمک می‌کند.

لذا بعد از هر درس، فراگیر سعی کند یک بار دیگر با دقّت و توجّه کامل، آن درس را مطالعه و مرور نماید.

د ـ تحقیق و تفحّص

طلاب و دانشجویان گرامی پس از هر درس، از کتاب‌ها و شروحی که پیرامون آن بحث نوشته شده‌اند به عنوان کتب مُعین استفاده کنند و آنها را مورد مطالعه و تحقیق قرار دهند و با موضوع و بحث درس منطبق نمایند.

در طی این مرحله از تحقیق و مطالعه، نکات لازم و برجسته را در دفتر خویش یادداشت کنند.

هـ تکرار و مباحثه‌ی درس

پس از هر درس، سعی شود تکرار و مباحثه به صورت دو نفری و یا گروهی روی درس صورت گیرد؛ زیرا در این صورت روحیه‌ی تحقیق و بحث ایجاد می‌شود و مطالب و مباحث درس به طور واضح در ذهن مستقر می‌شوند.

و ـ حفظ صرف میر منظوم

بدون تردید، حفظ اشعار از حفظ متن به صورت نثر آسان‌تر است به همین منظور حضرت امام شاه ولی الله محدث دهلوی ـ رحمة‌الله‌علیه ـ هنگامی که فرزند ارجمندش «شاه عبدالعزیز محدث دهلوی» ـ رحمة‌الله‌علیه ـ در خردسالی به حفظ قواعد صرف مشغول شد، برای آسانی امر، صرف میر را به نظم درآورد تا فرزند عزیزش بهتر بتواند قواعد صرف را در قالب اشعار حفظ کند که این «صرف میر منظوم» در پایان همین کتاب آورده شده است. لذا توصیه می‌شود اساتید محترم پس از هر درس، اشعار آن درس را مشخص و روی تخته‌ی سفید بنویسند و دانش‌آموزان را به حفظ آن موظف نمایند.

در نتیجه، بدین طریق پس از پایان کتاب صرف میر، طلاب گرامی تمام قواعد آن را به صورت شعر حفظ نموده‌اند.

آشنایی با مؤلف

مؤلف کتاب صرف میر، علامه «**علی بن محمد بن علی سید زین ابوالحسن الحسینی**» معروف به «**میر سید شریف جرجانی**» (گرگانی) است.

وی در ۲۲ شعبان سال ۷۴۰ هجری قمری در روستای «طاغو» واقع در گرگان چشم به جهان گشود.

پس از طی مراحل تحصیلات ابتدایی برای تکمیل علوم حوزوی به مراکز مهم و نزد اساتید بزرگ عزم سفر کرد. یک بار در دوران طلبگی به فکر افتاد تا کتاب «شرح مطالع» را مستقیماً از مؤلفش، علامه رازی، بیاموزد. برای این هدف به هرات سفر نمود و با علامه رازی ملاقات کرد و او را از موضوع سفر خویش آگاه ساخت. علامه رازی که آخرین مراحل زندگی را می‌گذراند و قوای جسمانی‌اش از کار افتاده بود، احساس کرد که از عهده‌ی تدریس سید والاهمت، بر نمی‌آید، به ناچار او را پیش شاگرد رشیدش، «مبارک شاه» در مصر فرستاد و اظهار داشت: درس او با درس بنده فرقی ندارد. و به طور سفارش، نامه‌ای هم برایش نوشت و او را روانه‌ی مصر کرد.

اشتیاق بیش از حد سید، او را از خراسان عازم کرد. پس از اینکه به حضور مبارک شاه در مصر رسید و نامه‌ی استاد را به وی تقدیم کرد، بنا بر سفارش استاد، اجازه‌ی ورود به حلقه‌ی درس مبارک شاه، به سید داده شد، اما نه برایش درس مستقلی در نظر گرفته شد و نه اجازه‌ی خواندن عبارت به وی داده شد.

خلاصه، با توجه به سفارش استاد، از عموم شاگردان هم، رتبه‌ی پایین‌تری برایش در نظر گرفته شد، با این همه محدودیت‌ها، سید ناگزیر گردید سامع محض باشد.

شبی مبارک شاه در صحن مدرسه قدم می‌زد ناگاه از گوشه‌ی مدرسه، صدایی به گوشش رسید به آنجا رفت، متوجه شد که میر سید شریف هنگام تکرار و حفظ درس چنین می‌گوید: «**قال المصنف کذا و قال الأستاذ کذا و أقول کذا**» (یعنی در حین تکرار درس، موضوع را از دیدگاه مصنف و استاد، بررسی می‌کرد و در نتیجه خودش هم اظهار نظر می‌کرد) طرز بیان عبارت سید، مبارک شاه را مبهوت و فریفته کرد و صبح فردا، سید جرجانی را بر همه‌ی طلاب در کلاس، مقدم و به خود نزدیک‌تر نمود.(۱)

میر سید شریف مدت بیست سال در مدرسه‌ی دارالشفای شیراز تدریس می‌کرد و مورد اکرام و اعزاز فراوان «شاه شجاع» حاکم شیراز قرار گرفت و در دربار وی با علامه سعد الدین تفتازانی آشنا شد. در سال ۷۸۹ هجری قمری تیمور لنگ به شیراز حمله کرد، ولی بنا به سفارش وزیر خویش به میر سید شریف امان داد، زیرا برخورد وی با اندیشمندان و اهل فضل خوب بود. تیمور از علم و فضل سید جرجانی بسیار متأثر شد و او را برای سفر به ماوراء النهر دعوت کرد.

میر سید شریف بنا به درخواست تیمور عازم سمرقند (مرکز حکومت تیمور) شد و تا مدت‌ها در آنجا باقی ماند. علامه تفتازانی هم به آنجا سفر کرده بود. اغلب اوقات، میان وی و سید جرجانی در دربار تیمور، مناظرات و مباحثاتی صورت می‌گرفت.

۱ـ شیفتگان علم و دانش به نقل از شقایق نعمانیه، ۱۶۸/۱

هنگامی که تیمور وفات کرد، سید به شیراز بازگشت و در آنجا دوباره به تدریس و خدمات علمی مشغول شد.

وفات:

سرانجام، میر سید شریف، این نابغه‌ی روزگار، در ششم ربیع الثانی سال ۸۱۶ هجری قمری در شیراز دار فانی را وداع گفت و در همان جا به خاک سپرده شد. **رحمه الله و أکرم مثواه.**

تاریخ وفات او در شعر ذیل چنین آمده است:

سید السادات و زین الحق و الدین آنکه بود
میر اهل علم و فن سید شریف نکته دان
چارشنبه هفتم از ماه ربیع آخر او
کرد گلگشت ربیع اول باغ جنان
چون که بود او سرورِ اقران فن در قرن خویش
سرور قرن آمده تاریخش ای آسی از آن
(۸۱۶ هـ)

تألیفات:

از میر سید شریف جرجانی، تألیفات زیادی بر جای مانده است که معروف‌ترین آنها به شرح ذیل است:

۱ـ ترجمه‌ی فارسی قرآن کریم (که بطور اشتباهی به شیخ سعدی شیرازی نسبت داده شده است)؛

۲ـ حاشیة المشکاة یا خلاصة الطیبی؛

۳ـ حاشیة شرح مختصر ابن حاجب؛

۴ـ شرح سراجیه؛

۵ـ شرح ایساغوجی؛

۶ـ حاشیه تفسیر بیضاوی؛
۷ـ حاشیه تفسیر کشاف؛
۸ـ میر قطبی (شرح قطبی)؛
۹ـ حاشیه شرح مطالع؛
۱۰ـ صرف میر؛
۱۱ـ نحومیر؛
۱۲ـ شرح کافیه ابن حاجب؛
۱۳ـ شرح وافیه؛
۱۴ـ حاشیه برمطول؛
۱۵ـ آداب الشریف؛
۱۶ـ حاشیه شرح حکمة العین؛
۱۷ـ شرح مواقف (در هشت جلد)؛
۱۸ـ حاشیه شرح تجرید؛
۱۹ـ شریفیه (در فن مناظره)؛
۲۰ـ شرح تذکره‌ی طوسی.

در پایان از اساتید و صاحب نظران محترم تقاضا دارم هر گونه پیشنهاد و نظر را به صورت کتبی به اینجانب اعلام دارند تا در چاپ‌های بعدی ان شاء الله مورد لحاظ قرار گیرد.

و من الله التوفیق و علیه التوکل و الاعتماد

ابو الحسین عبد المجید مرادزهی خاشی
۲۵ آبان ۱۳۸۲ مطابق با ۲۲ رمضان المبارک ۱۴۲۴هـ ق
زاهدان

بسم الله الرحمن الرحيم

درس اول

لَفْظ

هر صوتی که از دهان بیرون آید و تکیه بر مخارج حروف نماید، آن را «لفظ» خوانند.

أنواع لَفْظ

لفظ بر دو نوع است:

۱ـ *لَفْظ مُسْتَعْمَلْ یا کَلِمَه*: لفظی است که دارای معنی باشد، مانند: رَجُلٌ (مرد)، نَصَرَ (یاری کرد).

۲ـ *لَفْظ مُهْمَل*: لفظی است که دارای معنی نباشد. مانند: «*مَلَم*» در مقابل «قَلَم».

أقْسَام كَلِمه

کلمه بر سه قسم است:

۱ـ *اسم*، مانند: فَرَسٌ (اسب)؛

۲ـ *فِعْل*، مانند: نَصَرَ (یاری کرد)؛

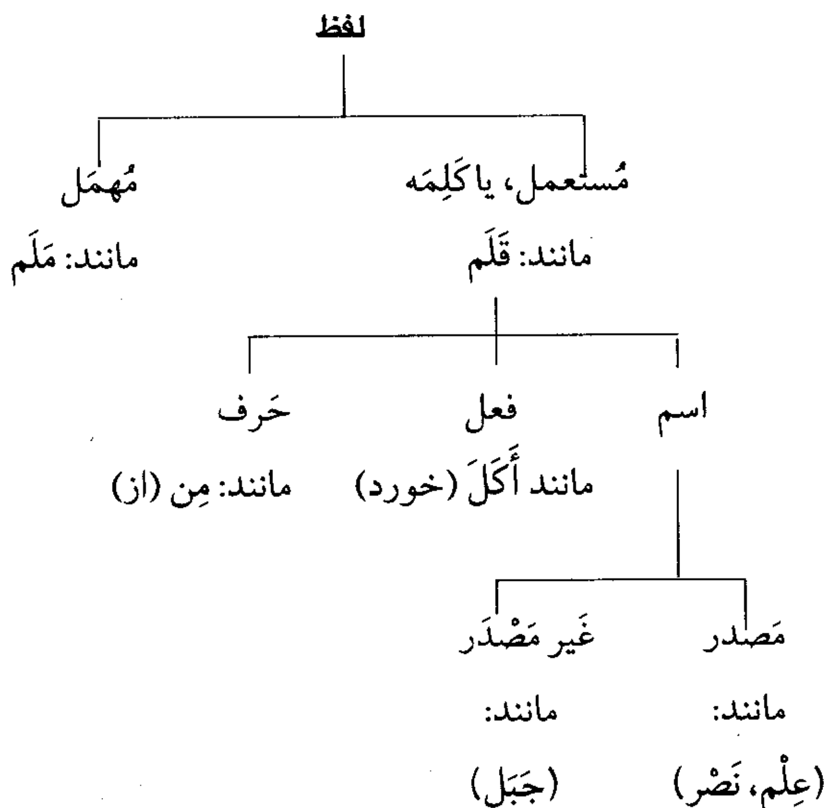
۳ـ حَرْف، مانند: مِنْ (از).

انواع اسم

اسم بر دو نوع است:

۱ ـ مَصدَرْ: آن است که در آخر آن به فارسی تا و نون «تَنْ» یا دال و نون «دَنْ» باشد، مانند: «عِلْم» (دانستن)، «نَصْر» (یاری کردن)؛

۲ ـ غیر مَصْدر: مانند: «جَبَل» (کوه)، «زَیْد» (نام شخصی).



خود را بیازمایید!

۱ـ لفظ بر چند نوع است؟

۲ـ کلمه بر چند قسم است؟

۳ـ اسم بر چند نوع است؟

۴ـ برای هر یک از انواع لفظ دو مثال بیاورید.

۵ـ اصطلاحات ذیل را تعریف کنید:

«لفظ»، «کلمه»، «مصدر»

درس دوم

حرکت، سکون، تنوین، ضوابط

کلمه به وسیله‌ی «**حرکت**» (صدا) تلفظ می‌شود، و حرکت (صدا) بر سه قسم است:

۱ ـ **پیش**: که علامت آن چنین است: ـُـ در عربی آن را ضمه می‌نامند، و روی حرف نوشته می‌شود مانند: عُنُقٌ.

۲ ـ **زبر**: که علامت آن این است: ـَـ آن را فتحه می‌گویند، و روی حرف نوشته می‌شود، مانند: کَتَبَ.

۳ ـ **زیر**: که علامت آن چنین است: ـِـ آن را کسره نامند، و زیر حرف نوشته می‌شود، مانند: سِجِلّ.

حرف ضمه دار را «**مَضْمُوم**»، و حرف فتحه دار را «**مَفْتُوح**»، و حرف کسره دار را «**مَکْسُور**» می‌نامند، و بطور کلی حرف حرکت دار را «**مُتَحَرِّک**» می‌خوانند و حرف بی‌حرکت را با این علامت ـْـ که سکون نام دارد، «**سَاکِنْ**» گویند. مانند: دو حرف «ک» و «ب» در کلمه‌ی **أُکْتُبْ**.

تَنْوِین: نونی است ساکن که در آخر بعضی از اسم‌های عربی تلفظ

می‌شود، ولی نوشته نمی‌شود و علامت آن تکرار حرکت آخرین حرف اسم می‌باشد. مانند:

رَجُلٌ، مَدْرَسَةٌ، فَرَسٍ.[۱]

اسم‌هایی که با دو حرکت ضمه ـٌـ ختم شوند تنوین آن را «**تنوین رفع**» می‌نامند، مانند: «**رَجُلٌ**» که تلفظش «**رَجُلُنْ**» است.

اسمهایی که با دو حرکت فتحه ـًـ ختم شوند، تنوین آن را «**تنوین نصب**» می‌نامند.[۲] مانند: «**بِنَاءً**» که تلفظش «**بِنَاءَنْ**» است.

اسم‌هایی که با دو حرکت کسره ـٍـ ختم شوند تنوین آن را «**تنوین جرّ**» می‌نامند مانند: «**فَرَسٍ**» که تلفظش «**فَرَسِنْ**» است.

بنابراین تنوین بر سه نوع است:

۱ ـ تنوین رَفْع **۲ ـ تنوین نَصب** **۳ ـ تنوین جَرّ**

علاوه بر علامت‌های حرکت و سکون و تنوین، چهار علامت دیگر در نوشتن به کار می‌رود که آنها را «**ضوابط**» می‌نامند:

۱ـ حرکت اول در رجل، مدرسة و فرس مخصوص خود کلمه و حرکت دوم علامت تنوین است.

۲ـ هرگاه اسمی تنوین نصب بگیرد، تنوین نصب را روی الف می‌نویسند، مگر اینکه با تای گرد (ة) یا الف و همزه (اء) یا همزه روی الف (أ) ختم شده باشد، در این صورت تنوین نصب را بدون الف روی آخرین حرف می‌نویسند، مانند: ناصراً، شَجَرةً، بِنَاءً، مَلْجَأً.

۱ ـ **شدّ**: علامت تکرار حرف است و به شکل دندانه سین ـّـ روی حرف گذاشته می‌شود [۱] مانند: **مُقَدَّم** (پیش افتاده)، **تَعَلُّم** (فراگرفتن).

۲ ـ **مدّ**: هرگاه همزه‌ی مفتوحه پیش از الف بیاید، هر دو را به صورت یک الف می‌نویسند و این علامت را ـٓـ که «**مدّ**» نامیده می‌شود روی الف می‌گذارند، مانند: «**ءَامِر**» که به صورت آمِر (فرمانده) در می‌آید، «**قُرْءَان**» که به صورت قرآن در می‌آید، «**مَءَاب**» که به صورت «**مآب**» (جای بازگشت) در می‌آید.

۳ـ **وصل**: علامتی است که بر روی بعضی از الفهای اول کلمه در میان دو جمله گذاشته می‌شود برای این‌که همزه را تلفظ نکنند و علامت آن چنین است «ٱ» مانند: «یا رَبِّ ٱرحمنی» که یا رَبِّرْحَمْنِی (پروردگارا بر من ترحم فرما!) تلفظ می‌شود.

۴ ـ **قطع**: علامتی است به این شکل «ء» که نشانه‌ی تلفّظ شدن همزه است. مانند: یا وَلَدُ أَکْرِمْ أَباکَ (ای پسر، پدرت را گرامی بدار!)

۱ـ حرکت فتحه و ضمه روی تشدید ـَّـ ـُّـ و کسره زیر تشدید نوشته می‌شود ـِّـ

خود را بیازمایید!

۱ ـ «صدا» را در عربی چه می‌نامند؟ انواع آن را با مثال مشخص کنید.

۲ ـ حروف دارای حرکت را چه می‌نامند؟

۳ ـ این علامت « ـْ» را چه می‌گویند؟ مثالی بیاورید.

۴ ـ تنوین را تعریف کنید و انواع آن را با ذکر مثال بنویسید.

۵ ـ قطع را تعریف کنید و دو مثال بنویسید.

۶ ـ « صـ » این علامت را وصل می‌نامند. وصل چیست؟ با مثال توضیح دهید.

۷ ـ تنوین و حرکات را در آیه‌ی قرآنی زیر نام ببرید:

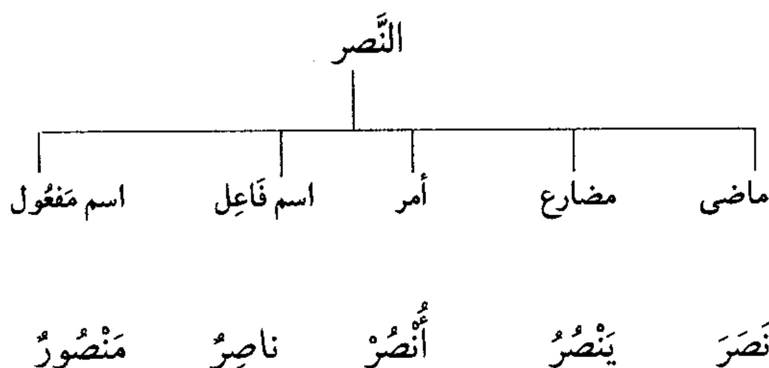
﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا لَايَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَّكُوْنُوا خَيْراً مِنْهُمْ﴾

«ای کسانی که ایمان آوردید! گروهی گروهی دیگر را مسخره نکنند شاید که بهتر از آنان باشند».

درس سوم

مَصْدَر

مَصدَرْ: کلمه‌ای است که فِعْل و شبه فِعْل از آن مشتق می‌گردد مانند: نَصْر (یاری کردن) که نَصَرَ (یاری کرد)، و یَـنْصُرُ (یـاری مـی‌کند)، و أُنْـصُرْ (یاری کن)، و ناصِرٌ (یاری کننده)، و مَنصُورٌ (یاری شده) از آن ساخته می‌شود.



خود را بیازمایید!

۱ ـ مصدر را تعریف کنید و با مثال توضیح دهید.

۲ ـ کلمات زبان عربی از کجا گرفته می‌شوند؟ با مثال توضیح دهید.

۳ ـ از کلمات ذیل مصدر را مشخص کنید:

اَلْعِلْم ـ أَكَلَ ـ نَوْمٌ ـ عَالِمٌ ـ اَلضَّرب ـ اَلْحَمْد.

درس چهارم

فِعل

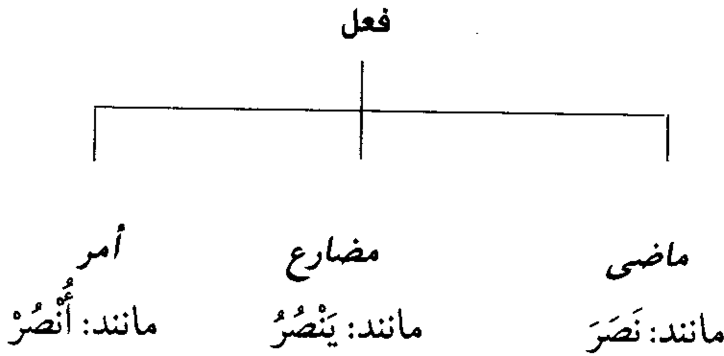
فِعل: کلمه‌ای است که بر حالتی یا حادثه‌ای دلالت کند و با زمان همراه باشد.
مانند: نَصَرَ (یاری کرد)، یَنْصُرُ (یاری می‌کند)، أُنْصُر (یاری کن)، عَلِمَ (دانست)، یَعلَمُ (می‌داند)، إعْلَمْ (بدان).

أقسام فعل

۱ ـ *فِعل ماضِی*: فعلی است که بر انجام دادن کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان گذشته دلالت کند. مانند: نَصَرَ (یاری کرد)، سَمِعَ (شنید)، حَسُنَ (نیکوشد)؛

۲ ـ *فعل مضارع*: فعلی است که برای انجام دادن کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان حال یا آینده دلالت کند. مانند: یَنصُرُ (یاری می‌کند)، یَضْرِبُ (می‌زند)، یَمْنَعُ (منع می‌کند).

۳ ـ *فعل أمر در اصطلاح صرفیون*: فعلی است که بر طلب انجام دادن کاری از دیگری دلالت کند. مانند: أُنْصُرْ (یاری کن)، إِضْرِبْ (بزن)، إِمْنَعْ (منع کن).



خود را بیازمایید!

۱ ـ فعل را تعریف کنید؟

۲ ـ فعل أمر را در اصطلاح صرفیون تعریف کنید.

۳ ـ فعل مضارع را تعریف کنید.

۴ ـ فعل ماضی را تعریف کرده دو مثال برای آن بیاورید.

درس پنجم

وَزْنِ کلمات

در فارسی وقتی می‌خواهیم وزن کلمه‌ی نامشهوری را معیّن کنیم، باید هموزن آن را از کلمات مشهور پیدا و با آن میزان کنیم. مثلاً: «**کِنِشْت**» (آتشکده) را با کلمه «**سِرِشْت**» می‌سنجیم.

در عربی هم کلمات [۱] سه حرفی را با سه حرف (ف، ع، ل) می‌سنجند و می‌گویند: «*کَتَبَ*» **بر وزن** «*فَعَلَ*» **و** «*رَجُلٌ*» **بر وزن** «*فَعُلٌ*».

برای سنجیدن کلمات، (فاء) را در برابر حرف اول کلمه و (عین) را در برابر حرف دوم و (لام) را در برابر حرف سوم می‌گذارند. مانند: *نَصَرَ* که بر وزن *فَعَلَ* (نَ صَ رَ = فَ عَ لَ) *عَلِمَ* که بر وزن *فَعِلَ* (عَ لِ مَ = فَ عِ لَ) می‌باشد.

بنابراین، حرف اول کلمه‌ی *نَصَرَ* را «فاء الفعل» و حرف دوم آن را «عین الفعل» و حرف سوم آن را «لام الفعل» می‌نامند.

گاهی حروف یک کلمه از سه بیشتر است. مانند: *ناصِرٌ* که بر

۱- مقصود از کلمات در اینجا اسم و فعل است.

وزن ***فاعلٌ*** می‌باشد، به نون، «فاءالکلمه» و به صاد، «عین الکلمه» و به راء، «لام‌الکلمه» و به الف که در برابر (ف، ع، ل) نیست، «زائد» گویند و حروفی را که در مقابل (ف، ع، ل) قرار گرفته «***حروف اصلی***» می‌نامند. پس حروف کلمه بر دو نوع است:

«***حروف اصلی***» و «***حروف زائد***»

خود را بیازمایید!

۱ـ قاعده‌ی سنجیدن کلمات عربی با فاء و عین و لام را توضیح دهید.

۲ـ هر یک از حروف اصلی کلمه را چه می‌نامند؟

۳ـ فرق بین حروف اصلی و زائد کلمه چیست؟

۴ـ وزن فعل‌های زیر را بنویسید و حروف اصلی و زائد آنها را مشخص کنید:

كَتَبَ، كاتَبَ، أَرْسَلَ، جَمَعَ، قَاتَلَ، صَلُحَ، أَصْلَحَ، فَرِحَ، قَعَدَ، أَصْبَحَ، كَرُمَ، أَكْرَمَ

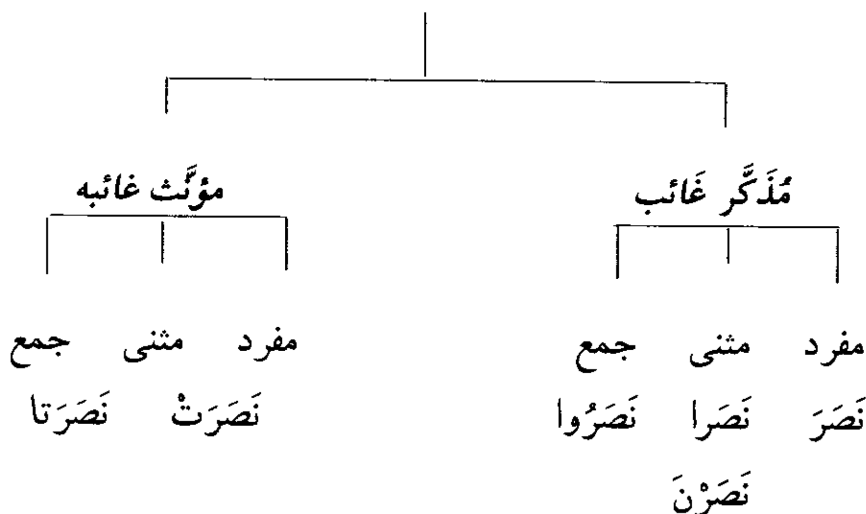
درس ششم

فعل ماضی (۱)

فعل ماضی دارای چهارده صیغه «ساخت» می‌باشد. چنانچه انـجام دهـنده‌ی فـعل، خـود گـوینده بـاشد آن را «**مُـتَكَلِّم**» مـی‌نامند و اگـر فـاعل، شـخص طـرف سـخن بـاشد، آن را «**مُخاطَبْ**» گویند و اگر فـاعل شـخص سـومی بـاشد، آن را «**غائِبْ**» می‌نامند و چون در زبان عربی برای فاعلِ فِعْل (زن و مرد) شکلهای فعل متفاوت است، لذا شکل صـیغه‌ی نـر را «**مُذَكَّرْ**» و مقابلش را «**مُؤَنَّثْ**» می‌گویند.

مثال: اَلنَّصْر (یاری کردن) که ماضی آن چنین است:

	مفرد (یک نفر)	مثنّی (دو نفر)	جمع (بیش از دو)
غائب (مذکّر)	۱ ـ نَصَرَ	۲ ـ نَصَرَا	۳ ـ نَصَرُوا
غائبه (مونّث)	۴ ـ نَصَرَتْ	۵ ـ نَصَرَتَا	۶ ـ نَصَرْنَ
مخاطب (مذکّر)	۷ ـ نَصَرْتَ	۸ ـ نَصَرْتُمَا	۹ ـ نَصَرْتُمْ
مخاطبه (مؤنّث)	۱۰ ـ نَصَرْتِ	۱۱ ـ نَصَرْتُمَا	۱۲ ـ نَصَرْتُنَّ
متکلم وحده (تنها)	۱۳ ـ نَصَرْتُ		
متکلم مع الغیر (با دیگری)	۱۴ ـ نَصَرْنَا		



نَصَرَ: یعنی (یک نفر مرد غائب یاری کرد) و آن را «**مفرد مذکر غائب**» می‌نامند.

نَصَرَ از «النَّصْر» گرفته شده که الف و لام آن را حذف کردیم، فاءالفعل و لام الفعل را فتحه دادیم «نَصَرَ» گردید بر وزن «***فَعَلَ***»[1] «**نون**» فاء الفعل و «***صاد***» عین الفعل و «***راء***» لام الفعل و فاعل آن ضمیر «***هُوَ***» مستتر است.

نَصَرا: یعنی (دو نفر مرد غائب یاری کردند) که آن را «**تثنیه‌ی مذکر غائب**» می‌نامند.

نَصَرَا بر وزن ***فَعَلَا*** «نون» فاء الفعل و «صاد» عین الفعل و «راء» لام الفعل و «الف» ضمیر فاعلی و علامت تثنیه است.

نَصَرُوا: یعنی (بیش از دو نفر مرد غائب یاری کردند) که آن را «**جمع مذکر غائب**» می‌نامند.

نَصَرُوا: بر وزن ***فَعَلُوا*** «نون» فاء الفعل و «صاد» عین الفعل و «راء» لام الفعل و «واو» علامت جمع مذکر و ضمیر فاعلی است.

۱- برخی از افعال، حرکت عین الفعل آنان مفتوح و برخی مکسور و قسمتی دیگر مضموم می‌باشد. برای شناخت آنها به کتب لغت مراجعه شود.

نَصَرَتْ: یعنی (یک نفر زن غائب یاری کرد)، «**مفرد مؤنث غائب**».

نَصَرَتْ: بر وزن ***فَعَلَتْ*** «نون» فاء الفعل و «صاد» عین الفعل و «راء» لام الفعل و تاء ساکن، علامت تأنیث و فاعل آن ضمیر «هی» مستتر است.

نَصَرَتَا: یعنی (دو نفر زن غائب یاری کردند)، «**تثنیه‌ی مؤنث غائب**».

نَصرتَا: بر وزن ***فَعَلَتَا*** «نون» فاءالفعل و «صاد» عین‌الفعل و «راء» لام الفعل و «تاء» علامت تأنیث و «الف» علامت تثنیه و ضمیر فاعلی است.

نَصَرْنَ: یعنی (بیش از دو نفر زن غائب یاری کردند) «**جمع مؤنث غائب**».

نَصَرْنَ: بر وزن ***فَعَلْنَ*** «نون» فاء الفعل و «صاد» عین الفعل و «راء» لام الفعل و نون مفتوح ما قبل ساکن، علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعلی است.

خود را بیازمایید!

۱ ـ فعل ماضی دارای چند صیغه است؟ فقط صیغه‌های غایب آن را با مثال ذکر کنید.

۲ ـ در صیغه‌های غایب فعل ماضی: الف، واو، تاء ساکن و نون چه علامت‌هایی هستند؟

۳ ـ صیغه‌های: عَلِمُوا و کَتَبْنَ بر چه وزنی هستند؟ حروف اصلی و حروف علامت را در آن‌ها مشخص کنید.

۴ـ صیغه‌های فعل‌های ماضی زیر را نام ببرید:

کَتَبَا، کَتَبَتَا، عَلِما، فَتَحَا، ضَرَبْنَ، دَخَلُوا، جَلَسُوا، دَخَلَتا، شَرِبُوا.

۵ـ از کلمات (العلْم، الزِّراعَة، اَلسَّمْع، الفَتْح) صیغه‌های زیر را بسازید:

ـ جمع مذکر غائب فعل ماضی

ـ تثنیه‌ی مذکر غایب فعل ماضی

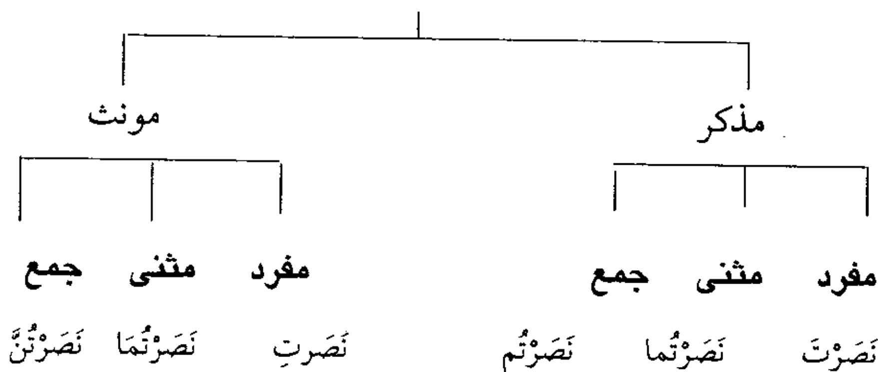
ـ جمع مؤنث غائب فعل ماضی

ـ تثنیه‌ی مؤنث غایب فعل ماضی

ـ مفرد مؤنث غایب

درس هفتم

فعل ماضی (۲)



نَصَرْتَ: یعنی (تو یک نفر مرد حاضر یاری کردی) که آن را «**مفرد مذکر مخاطب**» می‌نامند.

نَصَرْتَ: بر وزن ***فَعَلْتَ*** «نون» فاءالفعل، «صاد» عین الفعل، «راء» لام الفعل و تا (تاء مفتوحه ما قبل ساکن) ضمیر فاعلی و علامت مفرد مذکر مخاطب است.

نَصَرْتُمَا: یعنی (شما دو نفر مرد حاضر یاری کردید،) «***تثنیه‌ی مذکر مخاطب***».

نَصَرْتُمَا بر وزن ***فَعَلْتُمَا*** «نون» فاءالفعل، «صاد» عین الفعل، «راء»

لام الفعل و «تُما» ما قبل ساکن، ضمیر فاعلی و علامت تثنیه‌ی مذکر مخاطب است.

نَصَرْتُمْ: (یعنی شما بیش از دو نفر مرد حاضر یاری کردید،) **«جمع مذکر مخاطب»**.

نَصَرْتُمْ بر وزن *فَعَلْتُمْ* «نون» فاءالفعل، «صاد» عین الفعل، «راء» لام الفعل و «تُمْ» ما قبل ساکن، ضمیر فاعلی و علامت جمع مذکر مخاطب است.

نَصَرْتِ: یعنی (تو یک نفر زن حاضر یاری کردی،) **«مفرد مؤنث مخاطبه»**.

نَصَرْتِ بر وزن *فَعَلْتِ* «نون» فاءالفعل، «صاد» عین الفعل، «راء» لام الفعل و «تاء» مکسور ما قبل ساکن، ضمیر فاعلی و علامت مفرد مونث مخاطبه است.

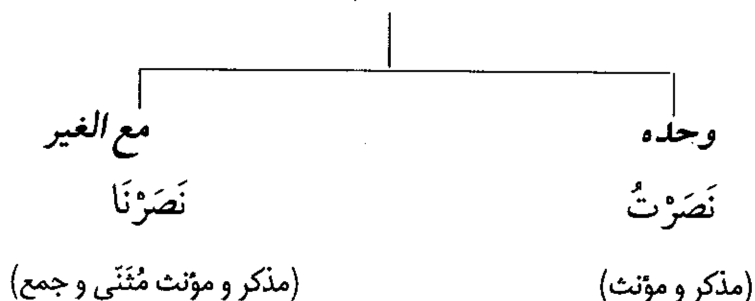
نَصَرْتُمَا: یعنی (شما دو نفر زن حاضر یاری کردید،) **«تثنیه‌ی مونث مخاطبه»**.

نَصَرْتُمَا بر وزن *فَعَلْتُمَا* «نون» فاءالفعل، «صاد» عین الفعل، «راء» لام الفعل و «تُما» ما قبل ساکن، ضمیر فاعلی و علامت تثنیه‌ی مؤنث مخاطبه است.

نَصَرْتُنَّ: یعنی (شما بیش از دونفر زن حاضر یاری کردید)، **«جمع مؤنث مخاطبه»**.

نَصَرْتُنَّ بر وزن *فَعَلْتُنَّ* «نون» فاءالفعل، «صاد» عین الفعل، «راء» لام الفعل و «تُنَّ» ما قبل ساکن، ضمیر فاعلی و علامت جمع

مؤنث مخاطبه می‌باشد.



نَصَرْتُ: یعنی (من یک نفر مرد یا زن یاری کردم)، «*متکلّمَ وَحْدَه*».

نَصَرْتُ بر وزن *فَعَلْتُ* «نون» فاءالفعل، «صاد» عین الفاعل، «راء» لام الفعل و «تاء» مضموم ما قبل ساکن، علامت متکلم وحده و ضمیر فاعلی است.

نَصَرْنَا: یعنی (ما دو نفر یا بیشتر یاری کردیم) «*متکلم مع الغیر*».

نَصَرْنَا بر وزن فَعَلْنَا «نون» فاءالفعل، «صاد» عین الفعل، «راء» لام الفعل و «نَا» ما قبل ساکن، ضمیر فاعلی و علامت متکلم مع‌الغیر است.

در صیغه‌های فعل ماضی علاوه بر حروف اصلی فعل، حروف دیگری وجود داشت: (أ، وا، تا، نَ، تُما، تُم، تِ، تُنَّ، تُ، نا[1]) که اینها علامت‌ها و همچنین ضمایر فاعلی نیز هستند.

۱- این الف با «و» نوشته می‌شود ولی خوانده نمی‌شود.

صیغه‌های فعل ماضی و ضمایر فاعلی آن

صیغه			شماره	حروف اصلی	علامت تأنیث	ضمایر فاعلی
غایب	مذکر	مُفْرد	۱	نَ صَ رَ		هُو مستتر
		مُثَنًّیٰ	۲	نَ صَ رَ		ا
		جَمْع	۳	نَ صَ رُ		وْا
	مؤنث	مُفْرَد	۴	نَ صَ رَ	تْ	هِی مستتر
		مُثَنًّیٰ	۵	نَ صَ رَ	تَـ	ا
		جَمْع	۶	نَ صَ رْ		نَ
مخاطب	مذکر	مُفْرَد	۷	نَ صَ رْ		تَ
		مُثَنًّیٰ	۸	نَ صَ رْ		تُما
		جمع	۹	نَ صَ رْ		تُمْ
			۱۰			
	مؤنث	مُفرد	۱۱	نَ صَ رْ		تِ
		مُثَنًّیٰ	۱۲	نَ صَ رْ		تُما
		جَمع		نَ صَ رْ		تُنَّ
متکلم	وحده		۱۳	نَ صَ رْ		تُ
	مع الغیر		۱۴	نَ صَ رْ		نَا

خود را بیازمایید!

۱ـ «الف» در صیغه‌ی دوم فعل ماضی، چه علامتی است؟

۲ـ «واو» در صیغه‌ی سوم فعل ماضی، چه علامتی است؟

۳ـ «نَ» در صیغه‌ی ششم فعل ماضی، چه علامتی است؟

۴ـ «تُما» در صیغه‌ی هشتم فعل ماضی، چه علامتی است؟

۵ـ «تُنَّ» در صیغه‌ی دوازدهم فعل ماضی، چه علامتی است؟

۶ـ «تُ» در صیغه‌ی سیزدهم فعل ماضی، چه علامتی است؟

۷ـ «نا» در صیغه‌ی چهاردهم فعل ماضی، چه علامتی است؟

۸ـ «تَ» در صیغه‌ی هفتم فعل‌های ماضی، چه علامتی است؟

۹ـ «تُمْ» در صیغه‌ی نهم فعل‌های ماضی، چه علامتی می‌باشد؟

۱۰ـ «تُما» در صیغه‌ی یازدهم فعل‌های ماضی، چه علامتی می‌باشد؟

۱۱ـ «تِ» در صیغه‌ی دهم فعل‌های ماضی، چه علامتی می‌باشد؟

۱۲ـ «تْ» در صیغه‌ی چهارم فعل‌های ماضی، چه علامتی می‌باشد؟

۱۳ـ «تا» در صیغه‌ی پنجم فعل‌های ماضی، چه علامتی می‌باشد؟

۱۴ـ در کدام صیغه‌ی فعل ماضی هیچ یک از علامت‌های بالا وجود ندارد؟

۱۵ـ چهارده صیغه‌ی فعل ماضی کَتَبَ (نوشت) را بنویسید و حروف زاید آنها را مشخص کنید.

۱۶ـ صیغه‌های فعل‌های ماضی زیر را نام ببرید:

کتبتم ـ حَسِبتُ ـ ضَرَبْتُنَّ ـ جمعتما ـ علمتُ ـ کَتَبْنَا

درس هشتم

فعل مضارع (۱)

فعل مضارع از فعل ماضی ساخته می‌شود، به این ترتیب که یکی از چهار حرف (أ، ت، ی، ن)[۱] را در اول فعل ماضی می‌آورند، فاءالفعل را ساکن می‌کنند و لام الفعل را ضمه می‌دهند و حرکت عین‌الفعل سماعی می‌باشد.

مانند: نَصَرَ = يَنْصُرُ، ضَرَبَ = يَضرِبُ، مَنَعَ = يَمْنَعُ

فعل مضارع دارای چهارده صیغه به شرح زیر است:

۱ ـ شش صیغه برای غائب، سه برای مذکر و سه برای مؤنث.

۲ ـ شش صیغه برای مخاطب، سه برای مذکر و سه برای مؤنث.

۳ ـ دو صیغه برای متکلم، که یکی برای متکلم وحده[۲] و دیگری برای متکلم مع الغیر[۳] می‌باشد.

۱ـ جمع این حروف «أنیت» یا «أتینَ» می‌شود و آنها را «حروف مضارعه» می‌نامند.

۲ـ صیغه متکلم وحده برای مذکر و مونث مشترک است.

۳ـ صیغه متکلم مع الغیر برای مثنی و جمع (مذکر و مؤنث) مشترک است.

مثال: «نَصَرَ» که فعل مضارع آن چنین است:

	مُفرَد	مُثنَّىٰ	جَمع
غائب (مذکر)	۱ـ یَنصُرُ	۲ـ یَنْصُرَانِ	۳ـ یَنْصُرُونَ
غائبه (مؤنّث)	۴ـ تَنْصُرُ	۵ـ تَنصُرَانِ	۶ـ یَنْصُرْنَ
مخاطب (مذکر)	۷ـ تَنصُرُ	۸ـ تنصُرانِ	۹ـ تَنْصُرُونَ
مخاطبه (مؤنث)	۱۰ـ تَنْصُرِینَ	۱۱ـ تَنْصُرانِ	۱۲ـ تَنْصُرْنَ
متکلم وحده (تنها)	۱۳ـ أَنْصُرُ		
متکلم مع الغیر (با دیگری)	۱۴ـ نَنْصُرُ		

یَنْصُرُ: یعنی یک مرد غائب اکنون یا در آینده یاری می‌کند و آن را «*مفرد مذکر غائب*» می‌نامند.

«*یَنْصُرُ*» *از* «*نَصَرَ*» آمده «یاء» که علامت فعل مضارع است در اولش آوردیم، فاءالفعل را ساکن کردیم و عین الفعل و لام الفعل را ضمه دادیم، «*یَنْصُرُ*» گردید بر وزن «*یَفْعُلُ*».

«یاء» علامت فعل مضارع است، نون فاء الفعل، «صاد» عین الفعل، «راء» لام الفعل و ضمه روی لام الفعل لازم و فاعل آن ضمیر «*هُوَ*» مستتر است.

یَنْصُرَانِ: یعنی دو نفر مرد غائب اکنون یا در آینده یاری

می‌کنند، «***تثنیه‌ی مذکر غائب***».

یَنْصُرَانِ بر وزن *یَفْعُلَانِ* «یاء» حرف مضارعه، «نون» فاءالفعل، «صاد» عین الفعل، «راء» لام الفعل، «الف» ضمیر فاعلی و علامت تثنیه و «نون مکسوره» عوض ضمه‌ی لازم می‌باشد.

یَنْصُرُوْنَ: یعنی بیش از دو نفر مرد غائب اکنون یا در آینده یاری می‌کنند، «***جمع مذکر غائب***».

یَنْصُرونَ بروزن *یَفْعُلُونَ* «یا» حرف مضارعه، «نون» فاءالفعل، «صاد» عین الفعل، «راء» لام الفعل، «واو» ضمیر فاعلی و علامت جمع مذکر و «نون مفتوحه» عوض ضمه‌ی لازم می‌باشد.

تَنْصُرُ: یعنی یک زن غائب اکنون یا در آینده یاری می‌کند، «***مفرد مونث غائبه***».

تَنْصُرُ بر وزن *تَفْعُلُ* «تا» حرف مضارعه، «نون» فاءالفعل، «صاد» عین الفعل، «راء» لام الفعل و ضمه روی لام الفعل لازم و فاعل آن ضمیر «*هِیَ*» مستتر است.

تَنْصُرانِ: یعنی دو نفر زن غائب اکنون یا در آینده یاری می‌کنند، «***تثنیه‌ی مؤنث غائبه***».

تَنْصُرانِ بر وزن *تَفْعُلَانِ* «تا» حرف مضارعه، «نون» فاءالفعل، «صاد» عین الفعل، «راء» لام الفعل، «الف» ضمیر فاعلی و

علامت تثنیه و «نون مکسوره» عوض ضمه‌ی لازم است.

یَنْصُرْنَ: یعنی بیش از دو نفر زن غائب اکنون یا در آینده یاری می‌کنند، **«جمع مؤنث غائبه»**.

یَنْصُرْنَ بر وزن **یَفْعُلْنَ** «یاء» حرف مضارعه، «نون» فاءالفعل، «صاد» عین الفعل، «راء» لام الفعل، «نون مفتوحه ما قبل ساکن» ضمیر فاعلی و علامت جمع مؤنث است. و در این صیغه علامتی در مقابل ضمه نیست.

خلاصه‌ی صیغه‌های غائب فعل مضارع

۱ ـ آن سه که برای مذکّر و جمع مؤنث غائبه‌اند حرف مضارع آنها «یاء» است و آن دو که برای مفرد و مثنّای مؤنث می‌باشند، حرف مضارع آنها «تاء» است.

۲ ـ «نون مکسوره» در تثنیه‌ی مذکر و مؤنث و «نون مفتوحه» در جمع مذکر، عوض ضمه‌ی لازم است.

۳ ـ «نون» در «**یَفْعُلْنَ**» ضمیر فاعلی و علامت جمع مؤنث است.

خود را بیازمایید!

۱ـ فعل مضارع دارای چند صیغه است؟ فقط صیغه‌های غایب آن را با ذکر مثال بنویسید.

۲ـ حروف مضارعه را در شش صیغه‌ی غایب مشخص کنید؟

۳ـ نون در آخر برخی از صیغه‌های غایب فعل مضارع چه نقشی دارد؟

۴ـ مضارع فعل‌های ماضی زیر را بنویسید:

نَظَرَ، سَمِعَتْ، عَلِمَا، كَتَبُوا، طَبَخْنَ، دَرَسَتا، نَقَصْنَ، عَبَدُوْا.

۵ـ از فعل‌های ماضی نَصَرَ، كَتَبَ، فَرِحَ صیغه‌های فعل مضارع زیر را بسازید:

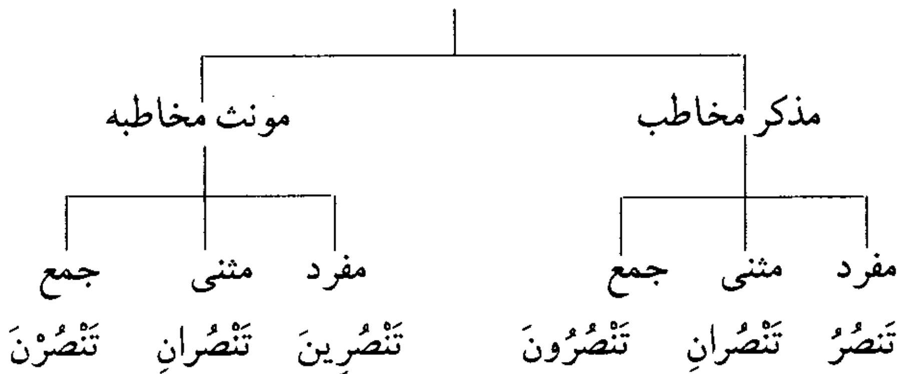
۱ـ تثنیه‌ی مذکر غایب ۲ـ تثنیه‌ی مؤنث غایب

۳ـ جمع مؤنث غایب ۴ـ جمع مذکر غایب

۶ـ وزن صیغه‌های يَكتبون ـ يَكتُبنَ را بنویسید و حروف مضارعه و حروف اصلی و ضمایر و نون عوض ضمه‌ی لازم را بگویید.

درس نهم

فعل مضارع (۲)
صیغه‌های مخاطب فعل مضارع



تَنْصُرُ: یعنی تو یک نفر مرد حاضر اکنون یا در آینده یاری می‌کنی؛ این صیغه را «**مفرد مذکر مخاطب**» می‌نامند.

تَنْصُرُ بر وزن تَفْعُلُ «تاء» حرف مضارعه و «ضمه» روی لام الفعل، لازم و فاعل آن ضمیر «أَنْتَ» مستتر است.

تَنْصُرَانِ: یعنی شما دو نفر مرد حاضر یاری می‌کنید، «***تثنیه‌ی مذکر مخاطب***».

تَنْصُرَانِ بر وزن ***تَفْعُلَانِ*** «تاء» حرف مضارعه «الف» ضمیر فاعلی و علامت تثنیه و «نون مکسوره» عوض ضمه‌ی لازم است.

تَنْصُرُونَ: یعنی شما سه نفر مرد حاضر یا بیشتر یاری می‌کنید، **«جمع مذکر مخاطب»**.

تَنْصُرُونَ بر وزن ***تَفْعُلُونَ*** «تاء» حرف مضارعه، «واو» ضمیر فاعلی و علامت جمع مذکر و «نون مفتوحه» عوض ضمه‌ی لازم است.

تَنْصُرِينَ: یعنی تو یک نفر زن حاضر یاری می‌کنی، **«مفرد مونث مخاطبه»**.

تَنْصُرِينَ بر وزن ***تَفْعُلِينَ*** «تاء» حرف مضارعه، «یاء ما قبل مکسور» ضمیر فاعلی و علامت مفرد مؤنث مخاطبه و «نون مفتوح» عوض ضمه‌ی لازم است.

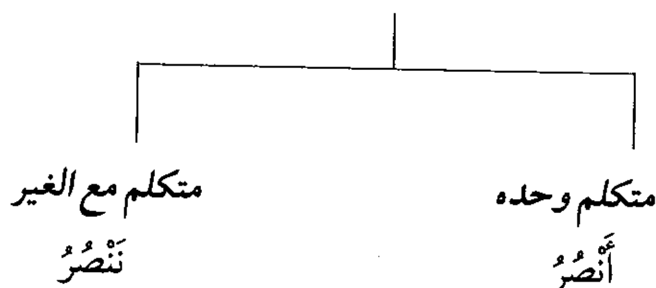
تَنْصُرَانِ: یعنی شما دو نفر زن حاضر یاری می‌کنید، **«تثنیه‌ی مونث مخاطبه»**.

تَنْصُرَانِ بر وزن ***تَفْعُلَانِ*** «تاء» حرف مضارعه، «الف» علامت تثنیه و «نون مکسوره» عوض ضمه‌ی لازم است.

تَنْصُرْنَ: یعنی شما سه نفر زن حاضر یا بیشتر یاری می‌کنید، **«جمع مؤنث مخاطبه»**.

تَنْصُرْنَ بر وزن ***تَفْعُلْنَ*** «تاء» حرف مضارعه، «نون مفتوح ما قبل ساکن» ضمیر فاعلی و علامت جمع مؤنث می‌باشد. در این صیغه

نیز علامتی در مقابل ضمه‌ی لازم نیست.



أَنْصُرُ: یعنی من یک نفر مرد یا زن یاری می‌کنم، «**متکلم وحده**».
أَنْصُرُ بر وزن **أَفْعُلُ** «همزه» حرف مضارعه و ضمه روی لام الفعل، لازم و فاعل آن ضمیر «أَنا» مستتر است.
نَنْصُرُ: یعنی ما دو مرد یا زن یا بیشتر یاری می‌کنیم، «**متکلم مع الغیر**».
نَنْصُرُ بر وزن **نَفْعُلُ** «نون» حرف مضارعه و ضمه روی لام الفعل، لازم و فاعل آن ضمیر «نَحْنُ» مستتر است.

صیغه‌های فعل مضارع و ضمایر فاعلی و حروف مضارعه و حرکت لام الفعل

صیغه			شماره	حرف مضارعه	حروف اصلی فعل	ضمایر فاعلی	علامت رفع
غایب		مفرد	۱	یَـ	نْ صُ رُ	هُو مستتر	ضمه
	مذکر	مُثَنّیٰ	۲	یَـ	نْ صُ رَ	ا	نِ
		جمع	۳	یَـ	نْ صُ رُ	وْ	نَ
			۴				
		مُفرَد	۵	تَـ	نْ صُ رُ	هِیَ مستتر	ضمه
	مُؤَنَّث	مُثَنّیٰ	۶	تَـ	نْ صُ رَ	ا	نِ
		جَمع		یَـ	نْ صُ رْ	نَ	—
مخاطب		مُفْرَد	۷	تَـ	نْ صُ رُ	أَنْتَ مستتر	ضمه
	مُذَکَّر	مُثَنّیٰ	۸	تَـ	نْ صُ رَ	ا	نِ
		جَمْع	۹	تَـ	نْ صُ رُ	وْ	نَ
		مُفْرَد	۱۰	تَـ	نْ صُ رِ	یْـ	نَ
	مُؤَنَّث	مُثَنّیٰ	۱۱	تَـ	نْ صُ رَ	ا	نِ
		جَمع	۱۲	تَـ	نْ صُ رْ	نَ	—
متکلم		وَحْدَه	۱۳	أَ	نْ صُ رُ	أَنا مستتر	ضمه
		مَعَ الغَیْر	۱۴	نَـ	نْ صُ رُ	نَحْنُ مستتر	ضمه

خود را بیازمایید!

۱ـ فعل مضارع دارای چند صیغه است؟ صیغه‌های مخاطب و متکلم را با ذکر مثال بنویسید.

۲ـ در هشت صیغه‌ی مخاطب و متکلم، حروف مضارعه «تاء، همزه و نون» است. در کدام صیغه‌ها تاء و در چه صیغه‌هایی همزه و نون به کار می‌رود؟

۳ـ نون در آخر کدام صیغه‌های مخاطب فعل مضارع عوض ضمه‌ی لازم است؟

۴ـ مضارع فعل‌های زیر را بگویید:

نَظَرْتَ، عَلِمْتُمْ، فَرِحْتُ، كَتَبْتِ، طَبَخْتُما، دَرَسَتْ، نَقَصْنا، عَبَدْتُنَّ، قَعَدْتِ

۵ـ از فعل‌های: نَصَرَ، كَتَبَ، دَرَسَ، نَظَرَ، صیغه‌های فعل مضارع زیر را بسازید:

۱ـ تثنیه‌ی مذکر مخاطب	۲ـ جمع مؤنث مخاطب
۳ـ تثنیه‌ی مؤنث مخاطب	۴ـ جمع مذکر مخاطب
۵ـ متکلم وحده	۶ـ متکلم مع الغیر

۶ـ وزن صیغه‌های تَنْظُرِينَ، تَنْظُرُوْنَ، تَنْظُرْنَ را مشخص کرده و حروف اصلی و ضمایر و نون عوض ضمه‌ی لازم آنها را بنویسید.

درس دهم

فعل أمر حاضر

فعل أمر حاضر از شش صیغه‌ی مضارع مخاطب ساخته می‌شود، حرف مضارعه را از اول آن برمی‌دارند و چون فاءالفعل ساکن است، در اول آن همزه‌ی وصلی در می‌آورند،[۱] و ضمه‌ی حرف آخر فعل را حذف می‌کنند، پس ساکن می‌گردد و در صیغه‌هایی که نون عوض رفع [۲] دارد، نون را به جای ضمه حذف می‌کنند. مانند:

تَمْنَعُ	(منع می‌کنی)	إِمْنَعْ	(منع کن)
تَنْصُرُ	(یاری می‌کنی)	أُنْصُرْ	(یاری کن)
تَمْنَعِینَ	(منع می‌کنی)	إِمْنَعِی	(منع کن)
تَنْصُرانِ	(یاری می‌کنید)	أُنْصُرا	(یاری کنید)
تَجْلِسْنَ	(می‌نشینید)	إِجْلِسْنَ	(بنشینید)
تَجْلِسُونَ	(می‌نشینید)	إِجْلِسُوا	(بنشینید)

یادآوری: هر گاه عین الفعل مضارع مضموم باشد، همزه‌ی

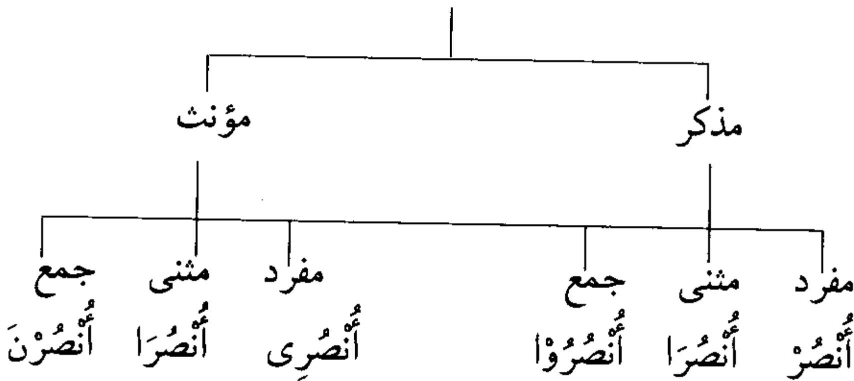
۱- زیرا در زبان عرب ابتدا به ساکن نامکن است.

۲- همان نون عوض ضمه‌ی لازم فعل مضارع است.

فعل أمر مضموم است، و اگر فتحه یا کسره داشته باشد، همزه‌ی فعل أمر مکسور می‌شود.

مانند: تَمْنَعُ = إِمْنَعْ، تَجْلِسُ = إِجْلِسْ، تَكْتُبُ = أُكْتُبْ.

بنابراین، فعل امر حاضر دارای شش صیغه است، سه صیغه برای مذکر و سه صیغه برای مؤنث می‌باشد.



أُنْصُرْ: یعنی تو یک نفر مرد حاضر یاری کن، «**مفرد مذکر**».

أُنْصُرْ بر وزن ***أُفْعُلْ*** (همزه‌ی مضمومه) همزه‌ی وصل، «نون» فاءالفعل، «صاد» عین‌الفعل، «راء» لام‌الفعل و فاعل آن ضمیر «أَنْتَ» مستتر است.

أُنْصُرا: یعنی شما دو نفر مرد یا زن حاضر یاری کنید، «**تثنیه‌ی مذکر و مؤنث**».

أُنْصُرا بر وزن ***أُفْعُلا*** (همزه‌ی مضمومه) همزه‌ی وصل، «نون»

فاءالفعل، «صاد» عین الفعل، «راء» لام الفعل و «الف» ضمیر فاعلی و علامت تثنیه است.

أُنْصُروا: یعنی شما سه نفر مرد یا بیشتر یاری کنید، **«جمع مذکر»**.

أُنْصُروا بر وزن **أُفْعُلوا** (همزه‌ی مضمومه) همزه‌ی وصل، «نون» فاءالفعل، «صاد» عین الفعل، «راء» لام الفعل و «واو» ضمیر فاعلی و علامت جمع مذکر است.

أُنْصُرِی: یعنی تو یک نفر زن یاری کن، **«مفرد مؤنث»**.

أُنْصُرِی بر وزن **أُفْعُلِی** (همزه‌ی مضمومه) همزه‌ی وصل، «نون» فاءالفعل، «صاد» عین الفعل، «راء مکسور» لام الفعل، «یاء» ضمیر فاعلی و علامت مفرد مؤنث است.

أُنْصُرْنَ: یعنی شما سه نفر زن یا بیشتر یاری کنید، **«جمع مؤنث»**.

أُنْصُرْنَ بر وزن **أُفْعُلْنَ** (همزه‌ی مضمومه) همزه‌ی وصل است، «نون» فاءالفعل، «صاد» عین الفعل، «راء» لام الفعل، «نون مفتوحه» ضمیر فاعلی و علامت جمع مؤنث است.

خود را بیازمایید!

۱ـ صیغه‌های فعل امر حاضر را با ذکر مثال نام ببرید.

۲ـ طرز بنای فعل امر حاضر را شرح دهید.

۳ـ همزه‌ی وصل فعل امر حاضر در چه صورتی مضموم و در چه صورتی مکسور است؟

۴ـ امر حاضر فعل‌های مضارع ذیل را بگویید:

تَنْظُرانِ، تَكْتُبُ، تَطْبُخُونَ، تَدْرُسِيْنَ، تَجْلِسْنَ، تَضْرِبان، تَعْبُدُ، تَذْهَبُونَ.

۵ـ از فعل‌های: تَنْصُرُ، تَكْتُبُ، تَدْرُسُ صیغه‌های امر حاضر زیر را بسازید:

۱ـ مفرد مذکر ۲ـ تثنیه‌ی مؤنث ۳ـ جمع مذکر

۴ـ مفرد مؤنث ۵ـ تثنیه‌ی مذکر ۶ـ جمع مؤنث

۶ـ وزن فعل‌های امر زیر را بنویسید:

إشْرَبُوْا ـ إضْرِبی ـ إعْلَمْ ـ أُعْبُدُوْا

درس یازدهم

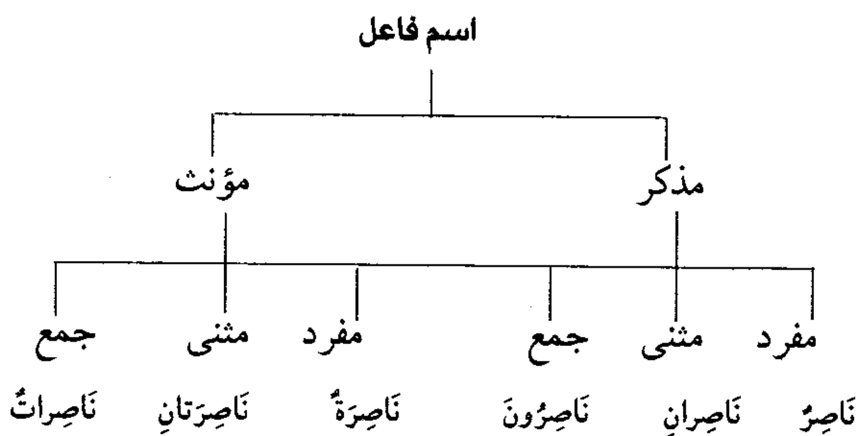
اسم فاعل

همانگونه که در درس سوم گفته شد، مصدر، ریشه‌ی کلمات است، و افعال و اسم‌هایی از آن ساخته می‌شود که اسم فاعل یکی از آنها است.

اسم فاعل: اسمی است که بر کننده‌ی کار دلالت می‌کند. مانند: «***کاتِبٌ***» (نویسنده)، «***عالِمٌ***» (دانشمند).

اسم فاعل از «فَعَلَ» بر وزن «فَاعِلٌ» می‌آید، یعنی الفی بعد از فاءالفعل آورده و عین‌الفعل را مکسور می‌کنند و لام الفعل را تنوین می‌دهند و آن از علامت‌های اسم می‌باشد. مانند: کَتَبَ -***کاتِبٌ*** (نویسنده) ***نَصَرَ*** - ***ناصِرٌ*** (یاری کننده).

برای اسم فاعل شش صیغه وجود دارد، سه صیغه برای مذکر و سه صیغه برای مونث.



ناصِرٌ: یعنی یک نفر مرد یاری کننده، «***مفرد مذکر***».

ناصِرٌ بر وزن ***فَاعِلٌ*** «نون» ***فاءالکلمة***، الف علامت اسم فاعل، «***صاد***» عین الکلمة و «راء» لام الکلمة و تنوین، علامت اسم است.

ناصِرانِ: یعنی دو نفر مرد یاری کننده، «***تثنیه‌ی مذکر***».

ناصِرانِ بر وزن ***فاعِلانِ*** «نون» فاءالکلمة، الف، علامت اسم فاعل، «صاد» عین الکلمة و «راء» لام الکلمة، «الف»، علامت تثنیه، و «نون مکسوره» عوض تنوین است.

ناصِرُونَ: یعنی سه نفر مرد یا بیشتر یاری کننده، «***جمع مذکر***».

ناصِرُونَ بر وزن ***فاعِلُونَ*** «نون» فاء الکلمة، «الف»، علامت اسم فاعل، «صاد» عین الکلمة و «راء» لام الکلمة، «واو» علامت

جمع مذکر و «نون مفتوحه» عوض تنوین است.

نَاصِرَةٌ: یعنی یک نفر زن یاری کننده، ***«مفرد مؤنث»***.

نَاصِرَةٌ بر وزن ***فَاعِلَةٌ*** «نون» فاءالکلمة، «الف»، علامت اسم فاعل، «صاد» عین الکلمة و «راء» لام الکلمة، «تاء» علامت تأنیث و «تنوین» علامت اسم است.

نَاصِرَتانِ: یعنی دو نفر زن یاری کننده، ***«تثنیه‌ی مؤنث»***.

نَاصِرَتانِ بر وزن ***فَاعِلَتانِ*** «نون» فاء الکلمة، «الف»، علامت اسم فاعل، «صاد» عین الکلمة و «راء» لام الکلمة، «تاء» علامت تأنیث، «الف» علامت تثنیه، و «نون مکسوره» عوض تنوین است.

نَاصِراتٌ: یعنی سه نفر زن یا بیشتر یاری کننده، ***«جمع مؤنث»***.

نَاصِراتٌ بر وزن ***فَاعِلَاتٌ*** «نون» فاء الکلمة، «الف»، علامت اسم فاعل، «صاد» عین الکلمة و «راء» لام الکلمة، «الف و تاء» علامت جمع مؤنث، و «تنوین» علامت اسم است.

یادآوری: صیغه‌های اسم فاعل برای اشخاص (غائب و مخاطب و متکلم) یکسان به کار برده می‌شود. پس می‌گوییم:

شخص	مفرد	مثنی	جمع
غائب غائبه	هُوَ کاتِبٌ هِیَ کاتِبَةٌ	هُما کاتِبانِ هُما کاتِبَتانِ	هُمْ کاتِبُونَ هُنَّ کاتِباتٌ
مُخاطب مُخاطبه	أَنْتَ کاتِبٌ أَنْتِ کاتِبَةٌ	أَنْتُما کاتِبانِ أَنْتُما کاتِبتانِ	أَنْتُمْ کاتِبُونَ أَنْتُنَّ کاتِبَاتٌ
مُتَکَلِّم مُتکَلِّمه	أَنا کاتِبٌ أَنا کاتِبَةٌ	نَحْنُ کاتِبَانِ نَحْنُ کاتِبتانِ	نحنُ کاتِبونَ نحنُ کاتِباتٌ

خود را بیازمایید!

۱ ـ صیغه‌های اسم فاعل را با ذکر مثال نام ببرید.

۲ ـ طرز بنای اسم فاعل را شرح دهید.

۳ ـ تنوین یا نون مکسوره و نون مفتوحه در صیغه‌های اسم فاعل، چه علامت‌هایی می‌باشند؟

۴ ـ از فعل‌های زیر اسم فاعل بسازید:

كَتَبَ (نوشت)، سَمِعَ (شنید)، طَبَخَ (پخت)، دَرَسَ (خواند)، قَعَدَ (نشست)، ذَكَرَ (یاد کرد)، قَتَلَ (کشت)، قَهَرَ (از پای درآورد)، جَمَعَ (جمع کرد).

۵ ـ وزن کلمات زیر را بنویسید:

عارفتان ـ کاتبان ـ عابدون ـ قادرةٌ ـ کاظمان ـ دارسات ـ قاعدتان.

درس دوازدهم

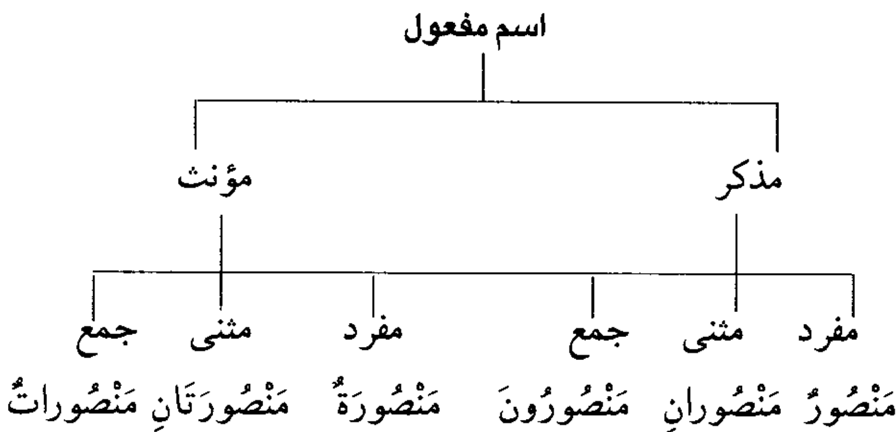
اسم مفعول

اسم مفعول: اسمی است که بر کسی یا چیزی که فعل بر آن واقع شده دلالت می‌کند، و از فَعَلَ بر وزن (مَفْعُولٌ) آید. یعنی (میم مفتوحه) در اول آن و حرف (واو) به ما قبل لام الفعل در می‌آورند. مانند:

نَصَرَ - مَنْصُورٌ (یاری شده)　　عَلِمَ - مَعْلُومٌ (دانسته شده)

کَتَبَ - مَکْتُوبٌ (نوشته شده)　　حَسِبَ - مَحْسُوبٌ (شمرده شده)

همانطور که برای اسم فاعل شش صیغه بود، اسم مفعول نیز شش صیغه دارد، سه برای مذکر، سه برای مؤنث.



مَنْصُورٌ: یعنی یک نفر مرد یاری شده، «**مفرد مذکر**».

مَنْصُورٌ بر وزن **مَفْعُولٌ**، «میم مفتوحه» علامت اسم مفعول، «نون» فاءالکلمة، «صاد» عین الکلمة، «واو» علامت اسم مفعول، «راء» لام الکلمه و «تنوین»، علامت اسم است.

مَنْصُورانِ: یعنی دو نفر مرد یاری شده، «**مثنّای مذکر**».

مَنْصُورانِ بر وزن مَفْعُولاَنِ، «میم مفتوحه» علامت اسم مفعول، «نون» فاءالکلمة، «صاد» عین الکلمة، «واو» علامت اسم مفعول، «راء» لام الکلمه و «الف» علامت تثنیه و «نون مکسوره» عوض تنوین می‌باشد.

مَنْصورُونَ: یعنی سه نفر مرد یا بیشتر یاری شده، «**جمع مذکر**».

مَنْصُورُونَ بر وزن **مَفْعُولُونَ** «میم مفتوحه» علامت اسم مفعول، «نون» فاءالکلمة، «صاد» عین الکلمة، «واو» علامت اسم مفعول، «راء» لام الکلمه، «واو» علامت جمع مذکر و «نون مفتوحه» عوض تنوین است.

مَنصُورَةٌ: یعنی یک نفر زن یاری شده، «**مفرد مؤنث**».

مَنصُورَةٌ بر وزن **مَفعُولَةٌ** «میم مفتوحه» علامت اسم مفعول، «نون» فاءالکلمة، «صاد» عین الکلمة، «واو» علامت اسم مفعول، «راء» لام الکلمة و «تاء» علامت تأنیث و «تنوین»، علامت اسم می‌باشد.

مَنصُورَتَانِ: یعنی دو نفر زن یاری شده، «***تثنیه‌ی مؤنث***».

مَنصُورَتَانِ بر وزن ***مفعولَتانِ***، «میم مفتوحه» علامت اسم مفعول، «نون» فاءالکلمة، «صاد» عین الکلمة، «واو» علامت اسم مفعول، «راء» لام الکلمه و «تاء» علامت تأنیث، «الف» علامت تثنیه، «نون» عوض تنوین است.

مَنصُوراتٌ: یعنی سه نفر زن یا بیشتر یاری شده، «**جمع مؤنث**».

مَنصُوراتٌ بر وزن ***مَفْعُولَاتٌ***، «میم مفتوحه» علامت اسم مفعول، «نون» فاءالکلمة، «صاد» عین الکلمه، «واو» علامت اسم مفعول «راء» لام الکلمه و «الف و تاء» علامت جمع مؤنث و «تنوین»، علامت اسم است.

یادآوری: اسم مفعول نیز مانند اسم فاعل برای اشخاص مختلف یکسان صرف می‌شود.

خود را بیازمایید!

۱ ـ اسم مفعول دارای چند صیغه است؟ آنها را با ذکر مثال نام ببرید.

۲ ـ طرز بنای اسم مفعول را شرح دهید.

۳ ـ «الف»، «واو»، «تاء گرد»، «الف و تاء» در آخر صیغه‌های اسم مفعول، چه علامت‌هایی بودند؟

۴ ـ از فعل‌های: کَتَبَ (نوشت)، سَمِعَ (شنید)، صیغه‌های اسم مفعول زیر را بنویسید:

۱ ـ مفرد مذکر	۲ ـ مثنای مذکر	۳ ـ جمع مذکر
۴ ـ مفرد مؤنث	۵ ـ مثنای مؤنث	۶ ـ جمع مؤنث

۵ ـ از فعل‌های زیر اسم مفعول بسازید:

جَمَعَ، سَمِعَ، جَذَبَ، أَخَذَ، عَمِلَ، کَظَمَ، حَسِبَ، ظَلَمَ

۶ ـ وزن کلمات زیر را مشخص کنید:

مَکْتُوْبَةٌ، مَظْلُوْمُونَ، مَطْبُوْخَتَانِ، مَنْصُورَانِ، مَعْرُوْفَاتٌ

صرف میر

تألیف: میر سیّد شریف جرجانی

درس اول

کلمات در علم صرف

بدان! «ایّدک الله تعالی فی الدارین!» که کلمات لغت عربی بر سه قسم است:

۱ـاسم ۲ـفعل ۳ـحرف

اسم: مانند رَجُلٌ (یک مرد) عِلْمٌ (دانستن).

فعل: مانند فَرِحَ (شاد شد) يَكْتُبُ (می‌نویسد).

حرف: مانند مِنْ (از) هَلْ (آیا).

تصریف: در اصطلاح علمای علم صرف (**صرفیون**) عبارت است از: «گردانیدن یک لفظ به صیغه‌های گوناگون تا از آن معنی‌های مختلف حاصل شود.» مانند: نَصْرٌ که به صیغه‌های نَصَرَ، يَنْصُرُ، أُنْصُرْ صرف می‌شود.

تصریف در اسم کمتر است چون: رَجُلٌ، رَجُلانِ، رِجَالٌ، رُجَيلٌ (مردک) و تصریف در فعل بیشتر است چون:

نَصَرَ، نَصَرَا، نَصَرُوا، نَصَرَتْ، نَصَرَتَا، نَصَرْنَ،...

يَنصُرُ، يَنْصُرَانِ، يَنصُرُونَ، تَنصُرُ، تَنصُرَانِ، يَنصُرْنَ،...

أُنْصُرْ، أُنْصُرَا، أُنْصُرُوا،...

که تمام این صیغه‌ها از مصدر «نَصْرٌ» گرفته شده است.

تصریف در حرف هرگز نباشد، زیرا که حرف تغییر شکل نمی‌دهد.

خود را بیازمایید!

۱ـ کلمه در لغت عرب بر چند نوع است؟

۲ـ علم صرف را تعریف کنید.

۳ـ آیا حروف، صرف می‌شوند؟ چرا؟

۴ـ آیا تصریف در اسم بیشتر است یا در فعل؟

۵ـ از فعل‌های: بَعَثَ، غَسَلَ، قَطَعَ، فَتَحَ، كَتَبَ، ذَهَبَ، قَعَدَ چهارده صیغه‌ی فعل ماضی و مضارع و شش صیغه‌ی أمر حاضر ساخته و صرف کنید.

۶ـ معنی فعل‌های كَتَبَا، عَمِلْنَ، يَنْصُرُ، رَجَعُوا، حَفِظَتْ را نوشته صیغه و وزن آنها را مشخص کنید.

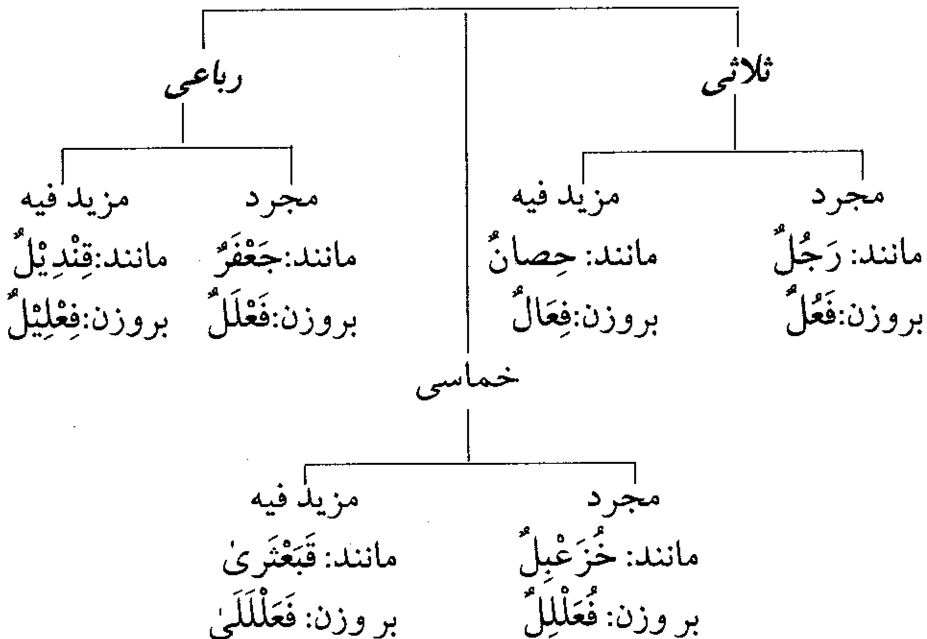
درس دوم

بناء (ساختمان) اسم و فعل

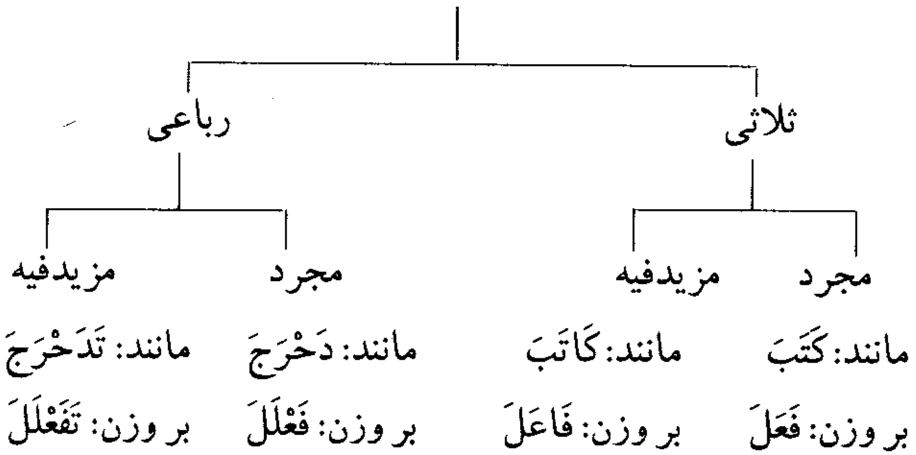
اسم دارای سه بنا است: «*ثلاثی*»، «*رباعی*»، «*خماسی*». و هریک از این سه بنا بر دو نوع است: **مُجَرَّد و مزیدفیه**.

مُجَرَّد: یعنی تمام حروف آن اصلی است.

مزیدفیه: یعنی در آن یک حرف یا چند حرف زاید باشد.



و نیز فعل دارای دو بنا (ساختمان) است: «*ثلاثی*» و «*رباعی*» و هر یک از این دو بنا بر دو نوع است: «**مجرد**» و «**مزیدفیه**» چنانکه در اسم گفته شد.



بنا بر این، اسم دارای سه بنا می‌باشد: ثلاثی، رباعی، خماسی ؛ و فعل دارای دو بنا است: ثلاثی و رباعی.

خود را بیازمایید!

۱ـ اسم چند بنا دارد؟ با ذکر مثال توضیح دهید.

۲ـ اسم‌های ثلاثی مجرد، رباعی مجرد و خماسی مجرد را تعریف کنید.

۳ـ فعل‌های ثلاثی مزید فیه و رباعی مزید فیه را تعریف کنید.

۴ـ فعل چند بنا دارد؟

۵ـ وزن و بنای کلمات زیر را بنویسید:

فَلْسٌ، فَرَسٌ، كَتِفٌ، عَضُدٌ، حِبْرٌ، عِنَبٌ، قُفْلٌ، صُرَدٌ، عُنُقٌ، إِبِلٌ، جَعْفَرٌ، دِرْهَمٌ، زِبْرِجٌ، بُرْثُن، قِمَطْرٌ، سَفَرْجَلٌ، قُدَعْمِلٌ، جَحْمَرِشٌ، قِرْطَعبٌ.

۶ـ بنای فعل‌های زیر را بنویسید:

جَمَعَ، زَلْزَلَ، سَمِعَ، قَعَدَ، زاحَمَ، تَزَلْزَلَ، طَمْأَنَ، تَقاعَدَ، تَرْجَمَ، تَرَحَّمَ، هَنْدَسَ، خَرَجَ.

درس سوم

وزن‌های اسم و فعل مجرد

۱ ـ اسم

الف ـ اسم ثلاثی مجرد را ده وزن است که کلیه اسم‌های ثلاثی مجرد از این ده وزن خارج نیست:

میزان	موزون	معنی	میزان	موزون	معنی
۱ ـ فَعْلٌ	فَلْسٌ	پول سیاه	۶ ـ فِعَلٌ	عِنَبٌ	انگور
۲ ـ فَعَلٌ	فَرَسٌ	اسب	۷ ـ فُعْلٌ	قُفْلٌ	قفل
۳ ـ فَعِلٌ	کَتِفٌ	شانه	۸ ـ فُعَلٌ	صُرَدٌ	نوعی‌پرنده
۴ ـ فَعُلٌ	عَضُدٌ	بازو	۹ ـ فُعُلٌ	عُنُقٌ	گردن
۵ ـ فِعْلٌ	حِبْرٌ	مرکب	۱۰ ـ فِعِلٌ	إِبِلٌ	شتر

شاعر می‌گوید:

فَلْسٌ و فَرَسٌ و کَتِفْ، عَضُدْ، حِبْرٌ و عِنَبْ

قُـــفْلٌ و صُـــرَدٌ و دگـر عُـنُقْ دان و اِبـل

و مزید فیه در اسم ثلاثی بسیار است.

ب ـ برای اسم‌های رباعی مجرد پنج صیغه است و مزیدفیه آن اندک است:

میزان	موزون	معنی
۱ ـ فَعْلَلٌ	جَعْفَرٌ	نهر کوچک
۲ ـ فِعْلِلٌ	زِبْرِجٌ	زینت زنان
۳ ـ فِعْلَلٌ	دِرْهَمٌ	پول نقره
۴ ـ فِعَلٌّ	قِمَطْرٌ	صندوقچه
۵ ـ فُعْلُلٌ	بُرْثُنٌ	پنجه شیر

ج ـ برای اسم خماسی مجرد چهار وزن است:

میزان	موزون	معنی
۱ ـ فَعَلَّلٌ	سَفَرْجَلٌ	به
۲ ـ فَعْلَلِلٌ	جَحْمَرِشٌ	پیرزن
۳ ـ فُعَلِّلٌ	قُدَعْمِلٌ	شتر توانا
۴ ـ فِعْلَلٌّ	قِرْطَعْبٌ	ناچیز

۲ ـ فعل

الف ـ فعل ثلاثی مجرد را سه وزن است:

میزان	موزون	معنی
۱ ـ فَعَلَ	نَصَرَ	یاری کرد
۲ ـ فَعِلَ	عَلِمَ	دانست
۳ ـ فَعُلَ	شَرُفَ	گرامی گردید

و مزید فیه ثلاثی بسیار است چنانکه می‌آید.

ب ـ فعل رباعی را یک وزن است: فَعْلَلَ = دَحْرَجَ

و مزید فیه آن اندک است، چنانکه می‌آید.

خود را بیازمایید!

۱ ـ اسم ثلاثی مجرد دارای چند باب است؟

۲ ـ مزید فیه در کدام اسم بسیار و در کدام اندک است؟

۳ ـ وزن‌های فعل ثلاثی را با ذکر مثال بیان کنید.

۴ ـ وزن‌های اسم خماسی را نام ببرید.

۵ ـ وزن این اسم‌ها را بگویید:

شَمْسٌ، بَطَلٌ (قهرمان)، کَبِدٌ، عِدْلٌ (همتا)، جُنُبٌ (غریبه)، جَنْدَلٌ (پاره سنگ)، شَمَرْدَلٌ (شتر جوان تندرو)، جِرْدَحْلٌ (دره، شتر درشت)، جُخْدُبٌ (سوسک و ملخ بزرگ)، عَقْرَبٌ، خِرمِسٌ (شب تاریک).

۶ ـ در جمله‌های زیر، اسم و فعل را با وزن آنها مشخص کنید:

ـ کَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ إمَاماً عَادِلاً وَ فَصْلاً بَینَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ.

ـ نَصَرَ الحاکِمُ المَظلُومَ.

ـ قَتَلَ عَلِیٌّ عَمْرَو بْنَ عَبْدِوُدٍّ الْعَامِرِیَّ فی مَعْرِکَةِ الْخَنْدَقِ.

ـ اَلْمُؤمِنُ یَعبُدُ اللهَ.

ـ بَعُدَ الشَّیطانُ عَنکَ.

ـ سَمِعْتُ الْحَدِيْثَ النَّبَوِيَّ مِن أُستاذي.
ـ جَمَعْتُ الكُتُبَ مِنْ أَصْدِقائي و قَرَأْتُها.
ـ وَعَدَ أَبِي أَنْ يَأْخُذَ لي حِذاءً و جَوْرَباً.
ـ وَصَلَ القِطارُ المَحَطَّةَ في السَّاعَةِ الثَّامِنةِ صَباحاً.
ـ قَعَدَ الطِّفْلُ عَلَى الكُرْسِيِّ.
ـ طَبَخَتْ عائشة الغِداءَ لِضيُوفِها.

درس چهارم

باب‌های فعل ثلاثی مجرد

بیشتر عین‌الفعل‌های ماضی در ثلاثی مجرد مفتوح و برخی مکسور و تعدادی اندک مضموم است.

بنابراین، تمام افعال ثلاثی مجرد بر سه وزن ذیل آمده است:

۱ـ *فَعَلَ* مانند: *نَصَرَ*

۲ـ *فَعِلَ* مانند: *عَلِمَ*

۳ـ *فَعُلَ* مانند: *شَرُفَ*

وزن *اول* «فَعَلَ»، مضارع آن بر سه وزن آمده است: ***عین الفعل مضارع*** بیشتر آنها مضموم، برخی مکسور و قسمتی مفتوح است.

وزن دوم «فَعِلَ»، مضارع آن بر دو وزن آمده است: ***عین الفعل مضارع*** بیشتر آنها مفتوح و اندکی مکسور است.

وزن سوم «فَعُلَ»، عین الفعل مضارع آن فقط مضموم آمده است.

بدین ترتیب هر فعل ثلاثی مجرد با در نظر گرفتن حرکت عین

الفعل ماضی و مضارع آن از این شش باب خارج نیست:

۱ ـ فَعَلَ:

۱ ـ فَعَلَ یَفْعُلُ　　مانند: نَصَرَ یَنْصُرُ

۲ ـ فَعَلَ یَفْعِلُ　　مانند: ضَرَبَ یَضْرِبُ

۳ ـ فَعَلَ یَفْعَلُ　　مانند: مَنَعَ یَمْنَعُ

۲ ـ فَعِلَ:

۴ ـ فَعِلَ یَفْعَلُ　　مانند: فَرِحَ یَفْرَحُ

۵ ـ فَعِلَ یَفْعِلُ　　مانند: حَسِبَ یَحْسِبُ

۳ ـ فَعُلَ:

۶ ـ فَعُلَ یَفْعُلُ　　مانند: شَرُفَ یَشْرُفُ

یادآوری: باید دانست که بیشتر افعال ثلاثی مجرد در زبان عربی از باب اول آمده است که به ترتیب تا باب ششم استعمال آنها کمتر می‌باشد.

خود را بیازمایید!

۱ ـ باب‌های فعل‌های ثلاثی مجرد را با ذکر مثال نام ببرید.

۲ ـ در صورت مضموم بودن عین الفعل ماضی ثلاثی مجرد، عین الفعل مضارع آن چگونه خواهد بود؟ مثالی بزنید؟

۳ ـ در فعل‌های زیر کدام یک مجرّدند؟

مَرِضَ، كَتَبَ، تَكْتُبِيْنَ، عَظَّمَ، يَكْسِرُونَ، تَقابَلَ، فَهِمَ، أَذْهَبَ، تَدرُسُ، تَزَلزَلَ، اَنْصُرُ، لاعَبَ، طَبَخَ.

۴ ـ در جمله‌های زیر صیغه‌ی فعل‌ها و حروف اصلی و باب آنها را مشخص کنید:

فَهِمْتُ الدَّرسَ مِنْ مُعَلِّمِي.

العُلَماءُ يَنْشُرُونَ العِلْمَ بَيْنَ النّاسِ.

الاطفالُ يَلْعَبُونَ في ساحَةِ المَدْرَسَةِ.

ذَهَبْتُ الى المسجد و قرأتُ القرآن فيه.

ماذا صَنَعْتِ في السُّوقِ؟

تَلْبَسِيْنَ ثَوْبَكِ الْجَدِيْدَ يا فاطِمَةُ؟

الشّرطَةُ يَقْبِضُونَ عَلَى اللُّصُوصِ.

تَرْوِيْ عَائِشَةُ الْاَحَادِيثَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

نَحنُ نحْمِلُ رايَةَ الإسْلامِ.

الطّالباتُ المُؤمناتُ يَحْفَظْنَ القُرآنَ بِشَوْقٍ و رَغْبَةٍ.

التِّلْمِيذَانِ المُجدّانِ يَكتُبانِ دَرْسَهُما.

يا فَتَياتِنا أنصُرنَ الإسلامَ.

أُطْلُبُوا الْعِلمَ مِنَ المَهْدِ اِلَى اللَّحد.

۵ ـ صیغه‌های زیر را در دفتر تمرین خویش بنویسید:

صیغه‌ی جمع مذکر مخاطب مضارع	رَفَعَ
صیغه‌ی تثنیه مذکر مخاطب مضارع	نَصَحَ
صیغه‌ی جمع مخاطب مضارع	فَضُلَ
صیغه‌ی جمع مونث غایب مضارع	نَفَعَ
صیغه‌ی تثنیه مذکر غایب مضارع	بَعَثَ
صیغه‌ی تثنیه مؤنث مخاطب مضارع	شَرِبَ
صیغه‌ی مفرد مؤنث مخاطب مضارع	رَفَعَ
صیغه‌ی مفرد مذکر مخاطب مضارع	نَفَعَ
صیغه‌ی مفرد مونث غایب مضارع	فَضُلَ
صیغه‌ی متکلم وحده، مضارع	بَعَثَ
صیغه‌ی متکلم مع الغیر مضارع	نَصَحَ

درس پنجم

باب‌های فعل ثلاثی مزیدفیه[۱]

فعل ثلاثی مزیدفیه را ده باب مشهور است:

	ماضی	مضارع	مصدر
۱ـ باب إِفعال:	أَفْعَلَ	يُفْعِلُ	إِفْعَالاً
چون:	أَكْرَمَ	يُكْرِمُ	إِكْراماً.
۲ـ باب تَفْعيلِ:	فَعَّلَ	يُفَعِّلُ	تَفْعِيلاً
چون:	صَرَّفَ	يُصَرِّفُ	تَصْرِيْفاً.
۳ـ باب مُفاعَلَة:	فَاعَلَ	يُفَاعِلُ	مُفَاعَلَةً
چون:	ضارَبَ	يُضارِبُ	مُضَارَبَةً.

در ماضی هر یک از این سه باب یک حرف زائد است.

	ماضی	مضارع	مصدر
۴ـ باب اِفتعال:	اِفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	اِفْتِعالاً

۱- برای شناخت فعل مزید از مجرد (ثلاثی یا رباعی) صیغه‌ی اول ماضی در نظر گرفته می‌شود، اگر بر حروف اصلی آن یک حرف یا بیشتر اضافه شده باشد مزید خواهد بود.

چون: اِکْتَسَبَ یَکْتَسِبُ اِکْتِساباً.

۵ـباب اِنْفِعال: اِنفَعَلَ یَنْفِعِلُ اِنفِعالاً

چون: إنْصَرَفَ یَنْصَرِفُ إنْصرافاً.

۶ـباب تفعّل: تَفَعَّلَ یَتَفَعَّلُ تَفَعُّلاً

چون: تَصَرَّفَ یَتَصَرَّفُ تَصَرُّفاً.

۷ـباب تَفاعل: تَفَاعَلَ یَتَفاعَلُ تَفاعُلاً

چون: تَضارَبَ یَتَضارَبُ تَضارُباً.

۸ـباب اِفْعِلال: اِفْعَلَّ یَفْعَلُّ اِفْعِلالاً

چون: اِحْمَرَّ یَحْمَرُّ احْمِراراً.

و در ماضی هر یک از این پنج باب دو حرف زائد است.

	ماضی	مضارع	مصدر
۹ـباب اسْتِفْعال:	اِسْتَفْعَلَ	یَسْتَفْعِلُ	اِسْتِفْعَالاً
چون:	اِسْتَخْرَجَ	یَسْتَخْرِجُ	اِسْتِخْراجاً
۱۰ـباب اِفْعیلال:	إِفْعالَّ	یَفْعالُّ	اِفْعِیلالاً
چون:	احْمارَّ	یَحْمَارُّ	اِحْمِیراراً

و در ماضی هر یک از این دو باب سه حرف زاید است.

وزن مصدر افعال غیر ثلاثی مجرد را نیز «**باب**» گویند.

خود را بیازمایید!

۱ـ در ماضی کدام باب‌های مزید سه حرف زاید وجود دارد؟

۲ـ فعل ثلاثی مزیدفیه چند باب دارد؟

۳ـ در ماضی سه باب اوّل چند حرف زاید وجود دارد؟

۴ـ مصدرهای افعال مزیدفیه ذیل را بنویسید، و مجرد آنها را بگویید:

اِکْتَسَبَ، تَضَارَبَ، اِسْتَقْرَأَ، تَعَلَّمَ، اِسْتَمَعَ، أَکْرَهَ، قَدَّمَ، اِحْتَرَقَ، قاتَلَ، تَجَمَّعَ، اِحْمَرَّ، اِخْرَسَّ، أَذْهَبَ، اِنْکَسَرَ، تَصَافَحَ، اِمْتَنَعَ، اِسْتَقْرَضَ.

۵ـ باب افعال زیر را مشخص کنید:

یُسْمِعُ، یُفَرِّحُ، یَسْتَمِعُ، یَسْتَرْجِعُ، عَظَّمَ، مانَعَ، اِفْتَقَرَ، تَعَلَّمَ، اِنْعَدَمَ، یُعَمِّرُ، یُعاقِبُ، اِسْتَرْحَمَ، یُکْرِمُ، یَصْفَرُّ، یَخْرَسُّ، اِسْتَخْدَمَ، یَنتَظِرُ، تَنَفَّسَ، تَکاتَبَ، اِحْتَسَبَ، تَسَاءَلَ.

۶ـ افعال ثلاثی مجرد زیر را به باب افعال ببرید:

حَسُنَ، فَهِمَ، عَلِمَ، ظَهَرَ، ثَبَتَ، فَسَدَ، رَجَعَ، صَلُحَ، حَضَرَ، غَفَلَ، ذَهَبَ، کَرُمَ، سَمِعَ، جَمَعَ، جَلَسَ، نَزَلَ.

۷ـ فعل‌های ثلاثی مجرد زیر را به باب مفاعله ببرید:

بَحَثَ، کَتَبَ، صَحِبَ، جَلَسَ، کَشَفَ، قَتَلَ، حَصَرَ، قَطَعَ، صَلُحَ،

عَمِلَ.

۸ـ این افعال را به باب تفعیل ببرید:

صَدَقَ، کَذَبَ، شَکَلَ، رَغِبَ، رَحِمَ، قَسَمَ، فَضُلَ، دَرَسَ، مَرِضَ، حَقُرَ، عَظُمَ، فَصَلَ.

۹ـ این افعال را به باب تفاعل ببرید:

جَذَبَ، عَمِلَ، دَخَلَ، عَدَلَ، نَسَبَ، ظَهَرَ، هَجَمَ، لَزِمَ، کَمُلَ، مَرِضَ.

۱۰ـ این افعال را به باب تفعّل ببرید:

عَلِمَ، حَمَلَ، مَلَکَ، نَزَلَ، حَسِبَ، قَبِلَ، ذَکَرَ، نَقَلَ، قَرُبَ، شَکَرَ.

۱۱ـ این افعال را به باب انفعال ببرید:

فَصَلَ، عَطَفَ، قَطَعَ، کَسَرَ، حَصَرَ، ضَبَطَ، بَعَثَ، زَجَرَ، قَرَضَ، عَدَمَ.

۱۲ـ این افعال را به باب افتعال ببرید:

عَدَلَ، کَشَفَ، حَمَلَ، سَمِعَ، نَفَعَ، حَرَقَ، جَمَعَ، قَدِرَ، قَرَنَ، نَقَلَ.

۱۳ـ «قَطَعَ» را به هشت باب (غیر از باب اِفْعِلال و اِفْعِیلال) ببرید.

درس ششم

معانی ابواب مزیدفیه

افعال و مصدرهای مجرّد، وقتی که به باب‌های مزید برده شوند، معانی تازه‌ای پیدا می‌کنند. چنانکه در موارد ذیل ذکر می‌شوند:

باب إفعال

این باب غالباً برای متعدی ساختن ثلاثی مجرد لازم، به کار می‌رود[1] مانند: «أَذْهَبَ» (برد) که مجرد آن «ذَهَبَ» (رفت) است، «أَجْلَسَ» (نشاند) که مجرد آن «جَلَسَ» (نشست)

۱- گاهی این باب برای معانی دیگر استعمال می‌شود، مانند:
الف - برای دخول در وقت مانند: أَصْبَحَ زَيْدٌ (زید صبح کرد).
ب - برای فرا رسیدن وقت چیزی مانند: أَحصَدَ الزَّرْعُ (وقت درو کردن زراعت رسید).
ج - برای کثرت مانند: أَثْمَرَ الرَّجُلُ (بخشش و نیکی مرد زیاد شد).
د - برای یافتن صفتی در مفعول مانند: أَحْمَدتُ زَيداً (زید را پسندیده یافتم).
هـ - برای سلب معنی (یعنی از بین بردن معنی ریشه‌ی فعل) مانند: أَشْفَى المَرِيضُ (معالجه بیماری مریض ناممکن شد).
و - برای صیرورت (یعنی گردیدن) مانند: أَقْفَرَتِ الأَرضُ (زمین بی آب و علف گردید).

است.

باب تَفْعیل

این باب نیز غالباً برای متعدی ساختن ثلاثی مجرد به کار می‌رود[۱] مانند: «نَزَّلَ» (فرود آورد) که مجرد آن «نَزَلَ» (فرود آمد) و «فَرَّحَ» (شاد کرد) که مجرد آن «فَرِحَ» (شاد شد) است.

باب مُفَاعَلَة

این باب غالباً به معنی مشارکت می‌آید،[۲] یعنی کارهایی که انجام آنها به وسیله‌ی دو طرف صورت می‌گیرد مانند: «کَاتَبَ زَیْدٌ عَمْرواً» (زید با عمرو نامه نگاری کرد) که مجرد

۱- گاهی باب تفعیل برای معانی دیگری می‌آید مانند:
الف ـ برای تکثیر مانند: قَطَّعتُ الحَبْلَ (طناب را تکه تکه کردم) که مجرد آن «قَطَعْتُ الحَبْلَ» (طناب را بریدم) می‌باشد.
ب ـ برای نسبت دادن مانند: «فَسَّقْتُهُ و کَفَّرْتُهُ» (او را به فسق و کفر نسبت دادم) که مجرد آن «فَسَقَ» و «کَفَرَ» می‌باشد یعنی: (فسق کرد و کافر شد).
ج ـ اشتقاق فعل از اسم مانند: خَیَّمَ (چادر زد) که از «خیمه» (اسم چادر) مشتق گردیده است، قَمَّصَ (پیراهن پوشانید) که از «قمیص» (اسم پیراهن) گرفته شده است.
۲- گاهی این باب برای معانی دیگر می‌آید مانند:
الف ـ تعدیه‌ی فعل لازم مانند: بَاعَدَ (دور کرد) که مجرد آن بَعُدَ (دور شد) بوده است.
ب ـ به معنی ثلاثی مجرد آمده مانند: سَافَرَ زَیدٌ (زید مسافرت کرد) که در این مثال برای معنی مشارکت نیامده است.

آن «كَتَبَ زَيْدٌ» (زید نوشت) بود.

«ضَارَبَ زَيْدٌ عَمْرواً» (زید با عمرو زد و خورد کرد) که مجرد آن «ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرواً» (زید عمرو را زد) بود.

باب افتعال

این باب غالباً برای مطاوعه‌ی [1] (یعنی پذیرش اثر) فعل ثلاثی مجرد (فَعَلَ) آمده است، مانند: جَمَعْتُ الْجُنْدَ فَاجْتَمَعُوا (سربازان را جمع کردم پس جمع شدند).

---

۱ - و گاهی این باب برای معانی دیگری نیز آمده است مانند:

الف - برای مشارکت در فعل مانند: اِخْتَصَمَ زَيْدٌ و عَمرٌو (زید و عمرو با هم مخاصمه کردند).

ب - برای مبالغه مانند: اِكْتَسَبَ سَعِيْدُ المَالَ (سعید مال را با زحمت به دست آورد).

ج - به معنای ثلاثی مجرد آمده مانند: جَذَبَ حَمِيْدٌ الحَبْلَ واجْتَذَبَهُ. که هر دو به معنی «کشید» می‌باشد.

درس هفتم

بقیه‌ی معانی ابواب مزید

باب اِنْفِعال

ایـن بـاب بـرای مـطاوعه‌ی وزن (فَـعَلَ) آمـده است مـانند: «کَسَرْتُ الْقَلَمَ فَانْکَسَرَ» (قلم را شکستم، پس شکسته شد).
و گاهی برای مطاوعه‌ی باب إفعال آمده است مانند: «أَزْعَجْتُهُ فَانْزَعَجَ» (او را بیزار کردم، پس بیزار شد).

باب تَفَعُّل

این باب غالباً برای مطاوعه‌ی باب تفعیل آمده است[1] مانند:

۱-گاهی این باب برای معانی دیگری آمده است مانند:
الف ـ برای تَکَلُّف و تَشَبُّه، یعنی تظاهر کردن به امری که در فاعل نباشد مانند: تَشَجَّعَ (از خود شجاعت و دلاوری نشان داد).
ب ـ برای تَدْرِیْج (آرام آرام، رفته رفته) مانند: تَجَرَّعَ (جرعه جرعه نوشید).
ج ـ گرفتن فعل از اسم مانند: تَوَسَّدَ الأَرْضَ یعنی (زمین را بالش قرار داد) که از وساده (بالش)، فعل گرفته شده است.
د ـ تَجَنُّب، اجتناب کردن مانند: تَأَثَّمَ زَیْدٌ (زید از گناه دوری کرد).
هـ ـ برای صیرورت (یعنی گردیدن و به حالی درآمدن) مانند: تَأَیَّمَتِ الْمَرْأَةُ (زن بی شوهر شد).

«عَلَّمْتُهُ فَتَعَلَّمَ» (او را یاد دادم، پس یاد گرفت).

باب تَفَاعُل

این باب غالباً برای شرکت دو نفر در کاری بطور مساوی آمده است مانند:(۱)

«تَضَارَبَ زَیْدٌ وَ عَمْرٌو» (زید و عمرو یکدیگر را زدند) که ثلاثی مجرد آن «ضَرَبَ زَیْدٌ» (زید زد) بوده است.

باب اِفْعِلال

این باب برای درآمدن به رنگ یا پیدا کردن عیب و نقص آمده است مانند:(۲)

«اِحْمَرَّ» (سرخ شد) و «اِعْوَجَّ» (کج شد).

باب اِسْتِفْعَال

این باب غالباً به معنی طلب و در خواست آمده است مانند:(۳)

۱- گاهی این باب برای معانی دیگر آمده است مانند:
الف ـ برای اظهار کردن امری بر خلاف واقع آمده است مانند: تَجَاهَلَ (خود را به نادانی زد)، تَمَارَضَ الصَّبِیُّ (کودک خود را به بیماری زد).
ب ـ به معنی تدرّج آمده است، مانند: تَوَارَدَ الْقَوْمُ یعنی: قوم گروه گروه وارد شدند.
۲- گاهی برای مبالغه می‌آید مانند: إِسْوَدَّ اللَّیلُ (تاریکی شب بسیار شد).
۳- گاهی این باب برای معانی دیگری آمده مانند:
الف ـ انتقال از حالی به حالی مانند: اسْتَحْجَرَ الطِّیْنُ (گِل به حالت سنگ درآمد).

«اِسْتَغْفَرَ» (طلب آمرزش کرد)، «اِسْتَخْدَمَ» (به خدمت گرفت).

باب افعیلال

این باب برای مبالغه‌ی باب إفْعِلال است مانند: «احْمَارَّ» (بسیار سرخ شد) که معنی آن مبالغه‌ی «احْمَرَّ» (سرخ شد) می‌باشد.

ب ـ به معنی یافتن صفتی در مفعول مانند: إسْتَعْظَمْتُ الأَمْرَ (آن کار را بزرگ شمردم).

خود را بیازمایید!

۱ـ باب «افعال» غالباً برای چه معنایی به کار می‌رود؟ با مثال توضیح دهید.

۲ـ معنای باب «افتعال» را با ذکر مثال کاملاً شرح دهید.

۳ـ معنای باب‌های «افعلال» و «افعیلال» را بنویسید.

۴ـ از این مصدرها فعل متعدی بسازید:

دُخُول ـ ظُهُور ـ قُعُود ـ صِغَر ـ عِظَم ـ کِبَر ـ بُعْد ـ شَرَف ـ ذَهَاب ـ وُقُوف.

۵ـ از این مصدرها افعالی بسازید که برای مطاوعه به کار روند:

نَقْل ـ عَقْد ـ تَعْلِیم ـ تَحْوِیل ـ نَفْع ـ جَمْع ـ قَلْب ـ رِزْق.

۶ـ از این مصدرها افعالی بسازید که برای طلب و درخواست به کار روند:

کَشْف، خِدْمَة ـ تَأْخِیر ـ فَهْم ـ خُرُوج ـ نُطق ـ کِتَابَة ـ غُفْران ـ مَدَد ـ قَرَار.

۷ـ از این مصدرها افعالی بسازید که برای مشارکت به کار روند:

طَلَب ـ فَخْر ـ قَطْع ـ کِتَابَة ـ صُحْبَة ـ رَحْمَة ـ نَظَر ـ حَرْب ـ صَفْح ـ جُهْد.

درس هشتم

فعل رباعی

فعل رباعی: فعلی است که حروف اصلی آن «**چهار**» تا باشد و بر **دو** قسم است:

۱ ـ «**فعل رباعی مجرد**» یک وزن دارد:

فَعْلَلَ يُفَعْلِلُ فَعْلَلَةً ـ فِعْلالاً

چون: دَحْرَجَ يُدَحْرِجُ دَحْرَجَةً دِحْراجاً.

۲ ـ «**فعل رباعی مزید**» را سه باب است:

الف ـ باب تَفَعْلُل: تَفَعْلَلَ، يَتَفَعْلَلُ، تَفَعْلُلاً

تَدَحْرَجَ، يَتَدَحْرَجُ، تَدَحْرُجاً

این باب **یک حرف *زاید*** دارد.

ب ـ باب اِفْعِنْلَال: اِفْعَنْلَلَ يَفْعَنْلِلُ اِفْعِنْلالاً

اِحْرَنْجَمَ يَحْرَنْجِمُ اِحْرِنْجَاماً

باب اِفْعِلّال: اِفْعَلَلَّ يَفْعَلِلُّ اِفْعِلَّالاً

اِقْشَعَرَّ يَقْشَعِرُّ اِقْشِعْراراً

و هر یک از این دو باب **دو حرف *زائد*** دارند.

معانی ابواب رباعی مزیدفیه

۱ـ باب تَفَعلُل:

این باب معنی مطاوعه را می رساند مانند:

«تَدَحْرَجَ» (غلطید) که مجرد آن «دَحْرَجَ» (غلطاند) می‌باشد.

«تَزَلْزَلَ» (جنبید) که مجرد آن «زَلْزَلَ» (جنباند) می‌باشد.

۲ـ باب اِفعِنْلال:

این باب برای مطاوعه است مانند:

«حَرْجَمْتُ الاِبِلَ فاَحْرَنْجَمَتْ» (شتران را جمع کردم، پس جمع شدند.)

۳ـ باب اِفْعِلّال:

این باب برای مبالغه است مانند:

«اِقْشَعَرَّ» (بسیار لرزید)

«اِشمَأَزَّ» (بسیار متنفر شد)

خود را بیازمایید!

۱ـ فعل رباعی را تعریف کنید.

۲ـ باب‌های فعل رباعی مزید فیه را با ذکر مثال بنویسید.

۳ـ فعل رباعی مجرد چند باب دارد؟

۴ـ معانی باب‌های رباعی مزیدفیه را بیان کنید.

۵ـ فعل‌های زیر را به باب تَفَعْلُل ببرید:

هَنْدَسَ، عَجْرَفَ، غَطْرَسَ، دَمْدَمَ، زَلْزَلَ، دَحْرَجَ، حَرْجَمَ، فَرْقَعَ.

۶ـ این فعل‌ها را به باب اِفْعِنْلال ببرید: حَرْجَمَ، فَرْقَعَ.

۷ـ این فعل‌ها را به باب اِفْعِلّال ببرید: طَمَأَنَ، قَشْعَرَ.

۸ـ وزن افعال ماضی زیر را بیان کنید و حروف زائد را بنویسید:

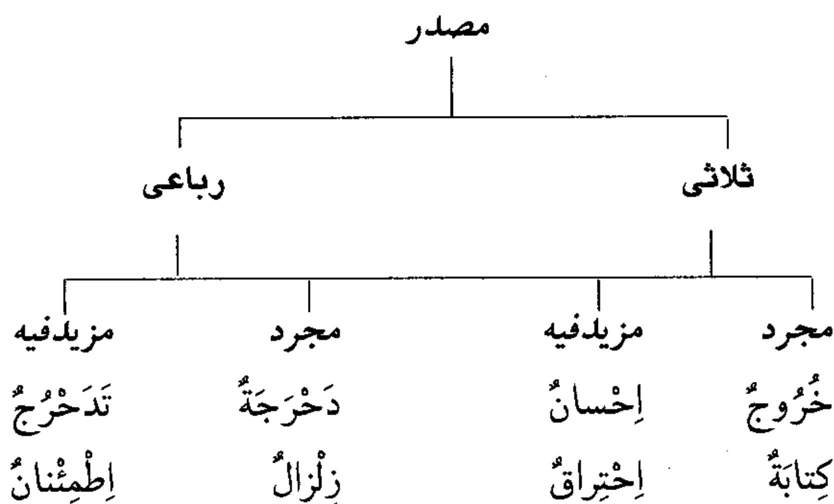
اَخْبَرَ، جاوَرَ، عَظَّمَ، اِلْتَقَطَ (برچید، برگرفت)، تناوَلَ (گرفت)، اَسْمَعَ، اِنْقَطَعَ، اِسْتَمَعَ، فَهَّمَ، تَفَقَّدَ، اِخْضَرَّ(سبز شد)، اِسْتَمْسَکَ(دست آویخت)، تَرْجَمَ، تَقَهْقَرَ (واپس رفت)، اِضْمَحَلَّ (نابود شد)، جَرَّبَ (آزمود)، تَجاهَلَ (خود را به نادانی زد)، اِنْکَشَفَ.

درس نهم

مصدر

مصدر: کلمه‌ای است که دلالت می‌کند بر حالتی یا کاری بدون تعیین زمان آن کار، و علامت آن در فارسی آن است که به (*تا و نون*) یا (*دال و نون*) ختم می‌شود مانند: ***اَلْأَکْلُ*** (خوردن)، ***اَلْعِلْمُ*** (دانستن).

مصدر بر دو نوع است: «*ثلاثی*» و «*رباعی*»، و هر یک از این دو بر دو قسم‌اند: «*مجرد*» و «*مزیدفیه*»



مصدر ثلاثی مجرد ***سماعی*** است و دیگر مصدرها ***قیاسی‌اند***.

مصدر سماعی: آن است که برای تعیین و تشخیص وزن آن

ضابطه‌ای معین وجود ندارد و باید به عرب زبانان یا کتاب‌های لغت مراجعه کرد.

برای مصدر ثلاثی مجرد وزن‌های بسیاری وجود دارد که مشهورترین آنها عبارتند از:

۱ ـ فَعْلٌ، فِعْلٌ، فُعْلٌ مانند: فَتْحٌ، عِلْمٌ، صُنْعٌ.

۲ ـ فَعْلَةٌ، فِعْلَةٌ، فُعْلَةٌ، مانند: كَثْرَةٌ، طِيْبَةٌ، قُدْرَةٌ.

۳ ـ فَعَلَانٌ، فِعْلَانٌ، فُعْلَانٌ، مانند: غَلَيَانٌ، وِجْدَانٌ، قُرْبَانٌ.

۴ ـ فَعَلٌ، فِعَلٌ، فَعَلَةٌ مانند: فَرَحٌ، كِبَرٌ، عَجَلَةٌ.

۵ ـ فَعَالٌ، فِعَالٌ، فُعَالٌ، مانند: ذَهَابٌ، إِيَابٌ، سُؤَالٌ.

۶ ـ فَعَالَةٌ، فِعَالَةٌ مانند: فَصَاحَةٌ، زِرَاعَة.

۷ ـ فُعُوْلٌ، فُعُوْلَةٌ مانند: خُرُوْجٌ، سُهُوْلَةٌ.

۸ ـ فَعَالِيَةٌ مانند: صَلَاحِيَةٌ.

۹ ـ فَعْلٰى، فِعْلٰى، فُعْلٰى مانند: دَعْوٰى، ذِكْرٰى، بُشْرٰى.

یادآوری:

مصدر فعل‌های ثلاثی مجرد ***سماعی‌اند***، ولی غالباً:

۱ ـ فعلی که بر پیشه یا ***حرفه‌ای*** دلالت کند، مصدر آن بر وزن «***فِعَالَةٌ***» است مانند: زَرَعَ زِرَاعَةً، تَجَرَ تِجَارَةً.

۲ ـ فعلی که دلالت بر ***حرکت و اضطراب*** کند، مصدر آن بر وزن «***فَعَلَانٌ***» است مانند: جَرىٰ جَرَيَاناً، هَاجَ هَيَجَاناً.

۳ـ فعلی که دلالت بر **رنگ** کند مصدر آن بر وزن «**فُعْلَةٌ**» است مانند: خَضُرَ خُضْرَةً.

۴ ـ افعالی که بر وزن «**فَعُلَ**» هستند، مصدرشان بر وزن «**فُعُولَة**» یا «فَعَالَة» است مانند: رَطُبَ رُطُوبَةً، کَرُمَ کَرَامَةً.

۵ ـ افعالی که بر وزن «**فَعَلَ**» و **لازم** باشند مصدرشان بر وزن «**فُعُولٌ**» است مانند: دَخَلَ دُخُولاً.

۶ ـ افعالی که بر وزن «**فَعِلَ**» و **لازم** باشند مصدرشان بر وزن **فَعَلٌ** است مانند: عَطِشَ عَطَشاً.

۷ ـ افعالی که بر وزن «**فَعَلَ**» **یا** «**فَعِلَ**» و **متعدی** باشند مصدرشان بر وزن «**فَعْلٌ**» است مانند: جَمَعَ جَمْعاً، سَمِعَ سَمْعاً.

مصدر قیاسی: آن است که طبق ضابطه و میزان مشخص به دست می‌آید و آن شامل تمام مصادر فعلهای غیر ثلاثی مجرد می‌باشد: مانند:

إحسَانٌ	مصدر	أَحْسَنَ
تَعظِيمٌ	مصدر	عَظَّمَ
دَحْرَجَةٌ	مصدر	دَحْرَجَ
تَدَحْرُجٌ	مصدر	تَدَحْرَجَ

خود را بیازمایید!

۱ـ مصدر سماعی را تعریف کنید.

۲ـ مصدر چه فعلی بر وزن «فَعَلان» می‌آید؟

۳ـ مصدر کدام فعل‌ها سماعی و کدام فعل‌ها قیاسی‌اند؟

۴ـ مصدر قیاسی را تعریف کنید.

۵ـ از کلمات زیر مصدرها را مشخص کنید:

قُفْلٌ، کِتابَةٌ، نَصْرٌ، فَلْسٌ، وُضُوءٌ، جِدارٌ، فَأْسٌ، عِنَبٌ، نُـزُولٌ، فَرَحٌ، دَرْسٌ، شُرُوقٌ، صَبْرٌ، ضَرْبٌ.

۶ـ از کلمات زیر هر چند که می‌توانید اشتقاق نمایید:

الْعِلْم، الْدَّرْس، الْجُلُوس، الْجَمْعُ، الکِتابَة.

۷ـ وزن این مصدرها را بنویسید و توضیح دهید که چرا به این وزن آمده‌اند؟

نُهُوض، غُسل، حِدَادَة، وُقُوف، کِتابَة، صُفْرَة، وَلَه، ضَـرَبان، فَهْم.

درس دهم

یادآوری صیغه‌های ماضی و مضارع

ماضی: فعلی است که زمانش گذشته باشد.

مضارع: فعلی است که زمانش حال یا آینده باشد.

و برای هر یک از این دو فعل چهارده صیغه است:

شش صیغه برای غائب و **شش صیغه** برای مخاطب و **دو صیغه** برای متکلم است.

و از شش صیغه‌ی غائب، **سه صیغه** برای غائب مذکر و **سه صیغه** برای غائب مؤنث است.

و همچنین از شش صیغه‌ی مخاطب، **سه صیغه** برای مذکر و **سه صیغه** برای مؤنث است.

و از دو صیغه‌ی متکلم، **یک صیغه** برای متکلم وحده و دیگری برای متکلم مع الغیر است.

چهارده صیغه‌ی ماضی و مضارع را در ذیل با دقت **ملاحظه** کنید:

فعل ماضی و مضارع

غائب

	مفرد	نَصَرَ، يَنْصُرُ	ضَرَبَ، يَضْرِبُ	مَنَعَ يَمْنَعُ	عَلِمَ، يَعْلَمُ
		حَسِبَ، يَحْسِبُ	شَرُفَ، يَشْرُفُ		
مذکر	تثنیه	نَصَرا، يَنْصُرانِ	ضَرَبا،يَضْرِبانِ	مَنَعَا،يَمْنَعَانِ	عَلِما،يَعلمان
		حَسِبا، يَحْسِبانِ	شَرُفا، يَشْرُفانِ		
	جمع	نَصَرُوا، يَنْصُرُوْنَ	ضَرَبُوا، يَضْرِبُونَ	مَنَعُوا، يَمْنَعُون	
		عَلِمُوا، يَعْلَمُونَ	حَسِبُوا، يَحْسِبُونَ	شَرُفُوْا،يَشْرُفُوْنَ	

	مفرد	نَصَرَتْ،تَنْصُرُ	ضَرَبَتْ،تَضْرِبُ	مَنَعَتْ،تَمْنَعُ	عَلِمَتْ،تَعْلَمُ
		حَسِبَتْ، تَحْسِبُ	شَرُفَتْ، تَشْرُفُ		
مؤنث	تثنیه	نَصَرَتا، تَنْصُرانِ	ضَرَبَتا، تَضْرِبانِ	مَنَعَتا، تَمْنَعانِ	
		عَلِمَتا، تَعْلَمانِ	حَسِبَتا،تَحْسِبانِ	شَرُفَتا،تَشْرُفانِ	
	جمع	نَصَرْنَ،يَنْصُرْنَ	ضَرَبْنَ، يَضْرِبْنَ	مَنَعْنَ،يَمْنَعْنَ	
		عَلِمْنَ،يَعْلَمْنَ	حَسِبْنَ،يَحْسِبْنَ	شَرُفْنَ،يَشْرُفْنَ	

مخاطب

	مفرد	نَصَرْتَ،تَنْصُرُ	ضَرَبْتَ،تَضْرِبُ	مَنَعْتَ،تَمْنَعُ
		عَلِمْتَ،تَعْلَمُ	حَسِبْتَ،تَحْسِبُ	شَرُفْتَ،تَشْرُفُ
مذکر	تثنیه	نَصَرْتُما،تَنْصُرانِ	ضَرَبْتُما،تَضْرِبانِ	مَنَعْتُمَا،تَمْنَعانِ
		عَلِمْتُمَا،تَعْلَمانِ	حَسِبْتُمَا،تَحْسِبانِ	شَرُفْتُمَا،تَشْرُفانِ
	جمع	نَصَرْتُم،تَنْصُرُونَ	ضَرَبْتُمْ،تَضْرِبُوْنَ،	مَنَعْتُم، تَمْنَعُوْنَ

		عَلِمْتُمْ، تَعْلَمُونَ	حَسِبْتُم، تَحْسِبُوْنَ	شَرُفْتُم، تَشْرُفُوْنَ
	مفرد	نَصَرْتِ، تَنْصُرِيْنَ	ضَرَبْتِ، تَضْرِبِيْنَ	مَنَعْتِ، تَمْنَعِيْنَ
		عَلِمْتِ، تَعْلَمِيْنَ	حَسِبْتِ، تَحْسِبِيْنَ	شَرُفْتِ، تَشْرُفِينَ
مؤنث	تثنيه	نَصَرتُما، تَنْصُرانِ	ضَرَبْتُما، تَضْرِبانِ	مَنَعْتُما، تَمْنَعانِ
		عَلِمْتُما، تَعْلَمانِ	حَسِبْتُما، تَحْسِبانِ	شَرُفْتُما، تَشْرُفانِ
	جمع	نَصَرْتُنَّ، تَنْصُرْنَ	ضَرَبْتُنَّ، تَضْرِبْنَ	مَنَعْتُنَّ، تَمْنَعْنَ
		عَلِمْتُنَّ، تَعْلَمْنَ	حَسِبْتُنَّ، تَحْسِبْنَ	شَرُفْتُنَّ، تَشْرُفْنَ

	وحده	نَصَرْتُ، اَنْصُرُ	ضَرَبْتُ،أَضْرِبُ	مَنَعْتُ، اَمْنَعُ
		عَلِمتُ، اَعْلَمُ	حَسِبْتُ، اَحْسِبُ	شَرُفْتُ، اَشْرُفُ
متكلم				
	مع الغير	نَصَرْنَا، نَنْصُرُ	ضَرَبْنا، نضْرِبُ	مَنَعنا، نمْنَعُ
		علمْنا، نَعْلَمُ	حَسِبْنَا، نَحْسِبُ	شَرُفْنَا، نَشْرُفُ

درس یازدهم

صیغه‌ی فعل مضارع

تعریف فعل مضارع:

فعلی است که بر زمان حال یا آینده دلالت می‌کند، یعنی اگر گفتیم: یَنْصُرُ: (یاری می‌کند) یاری کردن را در هر دو زمان حال و آینده شامل می‌شود.

و چنانچه بخواهیم مخصوص زمان (حال) باشد، باید به اول فعل مضارع لام مفتوحه‌ای را در آوریم، مانند: لَیَنْصُرُ: (اکنون یاری می‌کند).

و چون بخواهیم فعل بر زمان آینده دلالت کند، لازم است به اول آن حرف (سـ) یا (سوف) در آوریم مانند: سَیَنْصُرُ: (در آینده نزدیک یاری می‌کند).

سَوْفَ یَنْصُرُ: (در آینده دور یاری می‌کند).

طرز ساختن آن:

می‌دانید که فعل مضارع را از فعل ماضی می‌گیرند، بدین ترتیب که یکی از حروف چهارگانه «أ ـ ت ـ ی ـ ن» را بر سر

فعل ماضی در می‌آورند و آخر آن را ضمه می‌دهند، و این حروف چهارگانه را «**حروف مضارعه**» گویند.

این حروف در تمام فعل‌های مضارع فتحه دارند به جز در **چهار** باب، که فعل ماضی آنها چهار حرفی باشد. یعنی: فعل‌های باب «***اِفْعال***» و «***تَفْعِيل***» و «***مُفَاعَلَة***» و «***فَعْلَلَة***» که حرف مضارعه در آنها ضمه دارد و ما قبل آخر آنها مکسور می‌باشد.

أَفْعَلَ يُفْعِلُ چون: أَحْسَنَ يُحْسِنُ

فَعَّلَ يُفَعِّلُ چون: عَظَّمَ يُعَظِّمُ

فَاعَلَ يُفَاعِلُ چون: كَاتَبَ يُكَاتِبُ

فَعْلَلَ يُفَعْلِلُ چون: دَحْرَجَ يُدَحْرِجُ

خود را بیازمایید!

۱ـ حرف مضارعه در فعل مضارع چه موقعی مضموم یا مفتوح است؟

۲ـ چگونه فعل مضارع را مخصوص زمان حال می‌سازند؟

۳ـ چگونه فعل مضارع را مخصوص زمان آینده می‌کنند؟

۴ـ حروف مضارعه را نام ببرید.

۵ـ مضارع این فعلها را بنویسید:

اَحْسَنَ، قَدَّمَ، سافَرَ، اِجْتَهَدَ، تَواضَعَ، تَفَقَّدَ، اِنْصَرَفَ، تَرْجَمَ.

۶ـ ماضی این فعل‌ها را بنویسید:

يَحْمِلُ، يَذْهَبُ، يَحْضُرانِ، يَدْخُلُونَ، يَدْرُسْنَ، تَحْضُرُ، تَدْرُسانِ، تَذْهَبِينَ، تَدْخُلْنَ، يُدَحْرِجُ، اَحْمِلُ، تَحْمِلُ، تُسافِرانِ، يُعَظِّمُ، تَسْتَخْرِجُونَ، يَتَزَلْزِلُ، يُنَصِّفُ، يَحْتَرِقُ، يَنْكَسِرُ.

۷ـ افعال مضارع ذیل را مخصوص زمان حال و آینده بسازید:

يَرْكَبُ، يَتَحَرَّكُ، يَسْمَعُ، يَطْبُخُ، يُرَتِّبُ، يَرْجِعْنَ، يَأْخُذُ، يَعْمَلُ.

درس دوازدهم

ضمیر

ضمیر: اسمی است که بر متکلم یا مخاطب یا غائبی که قبلاً ذکر شده باشد دلالت می‌کند مانند:
«*أَنَا*» (من)، «*أَنْتَ*» (تو)، «*هُوَ*» (او)
و ضمیر بر دو نوع است: ***ضمیر متّصل***، ***ضمیر منفصل***
۱ـ **ضمیرمتّصل:** آن است که در اول کلمه درنیاید و به تنهایی هم معنی ندهد، بلکه در پی کلمات دیگری بپیوندد. مانند: «*تُ*» در *نَصَرْتُ* و «*نا*» در *نَصَرْنَا*، و «*كَ*» در *درَّستُكَ* (تو را درس دادم).
۲ـ **ضمیر منفصل:** آن است که خود، کلمه‌ای مستقل باشد و به تنهایی گفته شود. مانند:
أَنَا، *أَنْتَ*، *هُوَ*، *هِيَ* (او)، *إِيَّاكَ* (تو را)، *إِيَّاهُ* (او را).
ضمیرهای فاعلی در افعال بر دو نوع است: ***ضمیر بارِزْ***، ***ضمیر مُسْتَتِرْ***

الف: ضمیر بارز

ضمیر بارز: ضمیری است که به آخر افعال می‌پیوندد. مانند:

«ا» در مثنای مذکر و مؤنث غائب ماضی: ***نَصَرَا، نَصَرَتَا***

و در مثنای مذکر و مؤنث غائب و مخاطب مضارع: ***يَنْصُرَانِ، تَنْصُرَانِ***

و در مثنای مذکر و مونث امر حاضر: ***أُنْصُرَا***

«و» در جمع مذکر غائب ماضی: ***نَصَرُوا***

و در جمع مذکر غائب و مخاطب مضارع: ***يَنْصُرونَ، تَنْصُرونَ***

و در جمع مذکر امر حاضر: ***أُنْصُرُوْا***

«نَ» در جمع مونث غایب ماضی: ***نَصَرْنَ***، و در جمع مؤنث غایب و مخاطب مضارع: ***يَنْصُرْنَ و تَنْصُرْنَ***، و در جمع مؤنث امر حاضر: ***أُنْصُرْنَ***.

«یـ» در مفرد مؤنث مخاطب مضارع: ***تَنْصُرِيْنَ*** .

و در مفرد مؤنث امر حاضر: ***أُنْصُرِيْ***

«تَ» در مفرد مذکر مخاطب ماضی: ***نَصَرْتَ***

«تُما» در مثنای مذکر و مؤنث مخاطب ماضی: ***نَصَرْتُمَا***

«تُم» در جمع مذکر مخاطب ماضی: ***نَصَرْتُمْ***

«تِ» در مفرد مونث مخاطب ماضی: ***نَصَرْتِ***

«تُنَّ» در جمع مونث مخاطب ماضی: ***نَصَرْتُنَّ***

«تُ» در متکلم وحده ماضی: ***نَصَرْتُ***

«نا» در متکلم مع الغیر ماضی: ***نَصَرْنَا***

ضمایر فاعلی بارز در أفعال

ماضی	مضارع	أمرحاضر
ا،وْ، تا، نَ، تَ، تُما، تُم، تِ، تُنَّ، تُ، نا	ا، وْ، نَ، يْـ	اُ، وْ، نَ، ىْ
- نَصَرَا، نَصَرُوْا - نَصَرَتَا، نَصَرْنَ - نَصَرْتَ، نَصَرْتُما، نَصَرْتُمْ - نَصَرْتِ، نَصَرْتُما، نَصَرْتُنَّ - نَصَرْتُ، نَصَرْنا	يَنْصُرانِ، يَنْصُرُوْنَ تَنْصُرانِ، يَنْصُرْنَ تَنْصُرُوْنَ تَنْصُرِيْنَ تَنْصُرْنَ	أُنْصُرا، أُنْصُرُوْا أُنْصُرِى، أُنْصُرْنَ

درس سیزدهم

ب: ضمایر مُسْتَتِرْ (پنهان)

اکنون بقیه‌ی صیغه‌هایی را که دارای ضمیر فاعلی هستند و در خود فعل پنهانند، بیان می‌کنیم.

ضمائر فاعلی در ***هشت صیغه‌ی*** ذیل مستتر می‌باشند:

- در ***فعل ماضی:*** نَصَرَ، نَصَرَتْ.

- و در فعل مضارع: یَنْصُرُ، تَنْصُرُ (مفرد مونث غایب)، تَنْصُرُ (مفرد مذکر مخاطب)، أَنْصُرُ، نَنْصُرُ

- و در فعل أمر حاضر: أُنْصُرْ.

در صیغه‌های غائب از ماضی و مضارع، فاعل فعل را بعد از آن می‌توان آورد، مانند: نَصَرَ الإسلاَمَ – و یَنْصُرُ الإسلاَمَ.

که می‌توان گفت:نَصَرَ عُمَرُ الإسلاَمَ – یَنْصُرُ عُمَرُ الإسلاَمَ.

این نوع ضمیر مستتر را «**جایزالإِسْتِتَار**» می‌گویند.

ضمایر جایز الاستتار در صیغه‌های گذشته عبارتند از:

«***هُوَ***» در ***نَصَرَ***، «***هِیَ***» در ***نَصَرَتْ*** از ماضی. و «***هُوَ***» در ***یَنْصُرُ***، «***هِیَ***» در ***تَنْصُرُ*** از مضارع.

اما در بقیه‌ی صیغه‌ها واجب است که ضمیر در آنها مستتر باشد و نمی‌توان فاعل را بعد از فعل نام برد. مانند: أَنْصُرُ الْمَظْلُوْمَ. که فاعل «*أَنْصُرُ*» در اینجا گوینده است، پس اگر گوینده مثلاً «*علی*» باشد جایز نیست گفته شود: أَنْصُرُ عَلِیٌّ الْمَظْلُوْمَ.

این نوع ضمیر مستتر را «***واجب الاستتار***» می‌گویند.

ضمایر واجب الاستتار در صیغه‌های گذشته هم «**چهار**» تا هستند و عبارتند از:

تَنْصُرُ «مفرد مذکر مخاطب»، أَنْصُرُ، نَنْصُرُ، أُنْصُرْ

ضَمیر مُستتر

جوازی

در فعل ماضی	در فعل مضارع
هُوَ، «هِیَ» در: صیغه مفردمذکر و مؤنث غایب به ترتیب مانند: کَتَبَ، کَتَبَتْ	هُوَ، «هِیَ» در: صیغه‌های مفرد مذکر و مؤنث غائب به ترتیب مانند: یَکْتُبُ، تَکْتُبُ.

وجوبی

در فعل مضارع	در فعل امر حاضر
«أَنْتَ» در صیغه مفرد مذکرمخاطب مانند: تَکْتُبُ. «أَنَا» در صیغه متکلم وحده مانند: أَکْتُبُ. «نَحْنُ» در صیغه متکلم مع الغیر مانند: نَکْتُبُ.	«أَنْتَ» در مفرد مذکر مانند: أُکْتُبْ.

خود را بیازمایید!

۱ـ ضمیر را با ذکر مثال تعریف کنید.

۲ـ ضمیر فاعلی بر چند نوع است؟

۳ـ ضمیر بارز را تعریف کنید؟

۴ـ ضمیر مستتر را تعریف کنید.

۵ـ در چه مواردی ضمیر فاعلی وجوباً یا جوازاً مستتر می‌شود؟

۶ـ در کدام صیغه ها، ضمیر فاعلی مستتر است، و در کدام بارز؟

۷ـ نوع ضمیر فاعلی را در افعال ذیل مشخص کنید، و بنویسید:

اِقْرَأْ، يَنْهَضُونَ (برمی خیزند)، جَلَسَ، اِسْتَقْبَلْنَا، ذَهَبْتُ، يَأْكُلْنَ، تَدْرُسِيْنَ، رَأَيْتِ، اَعْلَمَتْ(آگاه ساخت)، اُسْجُدُوْا، يَحْمِلُ، اِجْتَهَدَ، نُسافِرُ، سَمِعَتْ، تَجْتَمِعْنَ، لَعِبْتُمْ، جَمَعْتُنَّ، صَلَّيْتُما، تَعْلَمُونَ، تَرْسُمانِ، تَفْهَمْنَ، طَبَخْنا، اُكْتُبنَ، اُنْصُرِيْ، اِضْرِبَا، تَدْرُسُ، اُعْبُدْ، تُؤَلِّفانِ، تَشهَرِيْنَ.

۸ـ ضمایر فاعلی زیر را به آخر فعل مناسبی متصل کنید:

تُنَّ، نا، تُما، نَ، وَ، اْ، تَ، تِ، تُمْ، تُ.

درس چهاردهم

حالات فعل مضارع

گاه بر سر فعل مضارع کلمه‌ای درمی‌آید که موجب تغییر آخر آن می‌گردد و آن را «*عامل*» گویند.

و این عوامل بر دو قسم است: «*عامل نصب*»، «*عامل جزم*»

بنابراین، فعل مضارع دارای سه حالت می‌شود:

حالت اول: فعل مضارع *بی‌عامل* «**نصب و جزم**»

هرگاه فعل مضارع بدون هیچ گونه عامل نصب یا جزم ذکر شود، حرکت آخر آن در صیغه‌های مفرد (صیغه‌های بدون ضمیر بارز) «**ضمه**» است. مانند: أَنْصُرُ، یَنْصُرُ، تَنْصُرُ، نَنْصُرُ.

و در صیغه‌های پنجگانه [۱] به جای ضمه‌ی لام الفعل، نون است که آن را «**نونِ عَوَضِ رَفْع**» می‌نامند. مانند: یَنْصُرَانِ، تَنْصُرَانِ، یَنْصُرُوْنَ، تَنْصُرُوْنَ، تَنْصُرِیْنَ. اما در دو صیغه‌ی جمع مؤنث غائب و مخاطب، لام الفعل ساکن است. مانند: یَنْصُرْنَ، تَنْصُرْنَ

حالت دوم: فعل مضارع با عامل «**نصب**»

۱- صیغه‌هایی هستند که به آخر آنها ضمایر «اَ، و، ی» متصل است.

هرگاه بر سر فعل مضارع یکی از ادوات چهارگانه ی نصب در آید: «**أَنْ**» (که)، «**لَنْ**» (هرگز نه)، «**کَیْ**» (تا اینکه)، «**إِذَنْ**» (بنابراین)، حرکت آخر فعل در مفرد و متکلم «**فتحه**» می‌باشد، مانند: لَنْ أَکْتُبَ، لَنْ یَکْتُبَ، لَنْ تَکْتُبَ، لَنْ نَکْتُبَ.

و در صیغه‌های پنجگانه، **نون عوض رفع**، حذف می‌گردد، مانند:

لَنْ یَکْتُبا، لَنْ تَکْتُبا، لَنْ یَکْتُبُوا، لَنْ تَکْتُبُوا، لَنْ تَکْتُبِی.

و در دو صیغه‌ی جمع مؤنث هیچ تغییری در حرکت آخر فعل نمی‌آید، مانند: لَنْ یَکْتُبْنَ، لَنْ تَکْتُبْنَ.

حالت سوم: فعل مضارع با **عامل** «**جزم**»

هرگاه بر سر فعل مضارع یکی از ادوات پنجگانه‌ی جزم: «**لَمْ**» به معنی «نه»، «**لمّا**» به معنی (هنوز نه)، لام أمر «**لِـ**» به معنی (باید)، لاء نهی «**لا**» به معنی (نه)، «**إن**» شرطیه به معنی (اگر) در آید، حرکت آخر فعل در مفرد و متکلم «**سکون**» می‌باشد، مانند:

لَمْ یَکْتُبْ، لَمْ تَکتُبْ، لَمْ أَکْتُبْ، لَمْ نَکْتُبْ.

لَمَّا یَکْتُبْ، لَمّا تَکْتُبْ، لَمّا أَکْتُبْ، لَمّا نَکْتُبْ.

لِیَکْتُبْ، لِتَکْتُبْ، لِأَکْتُبْ، لِنَکْتُبْ.

لایَکْتُبْ، لاتَکْتُبْ، لاأَکْتُبْ، لانَکْتُبْ.

إن یَّکْتُبْ، إِنْ تَکْتُبْ، إن أَکْتُبْ، إِن نَکْتُبْ.

و در صیغه‌های پنجگانه، **نون عوض رفع**، **حذف** می‌گردد، مانند:

لَمْ یَکْتُبا، لَمْ تَکْتُبا، لَمْ یَکْتُبُوا، لَمْ تَکْتُبُوا، لَمْ تَکْتُبِی.

و در صیغه‌های جمع مؤنث مانند دو حالت قبل همچنان بی‌تغییر می‌ماند مانند: لَمْ یَکْتُبْنَ، لَمْ تَکْتُبْنَ.

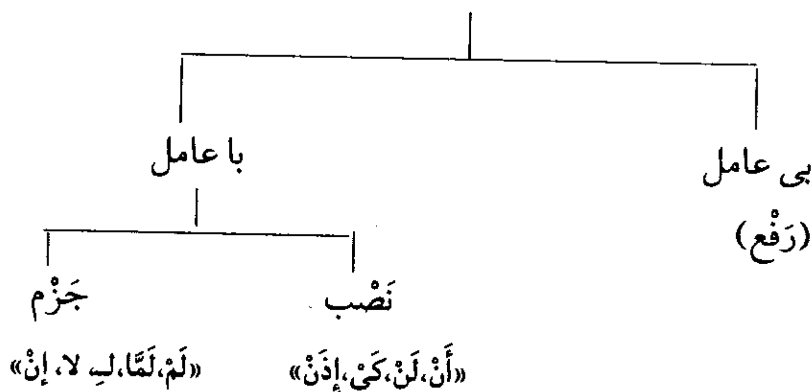
یادآوری:

۱ ـ هرگاه فعل مضارع با عامل *«لم، لمّا»* مجزوم شود، زمان فعل مضارع به **«ماضی منفی»** تبدیل می‌شود، مانند: لَمْ یَنْصُرْ (یاری نکرده است)، لَمَّا یَنْصُرْ (هنوز یاری نکرده است).

۲ ـ شش صیغه‌ی غائب و دو صیغه‌ی متکلم مضارع با لام أمر *«لِـ»* جازمه، مفهوم أمر می‌دهد. پس: لِیَنْصُرْ، لِأَنْصُرْ به معنی (باید یاری کند، باید یاری کنم) می‌باشد.

پس در هشت صیغه‌ی امر غائب و متکلم از *«النصر»* گویند:
لِیَنْصُرْ، لِیَنْصُرَا، لِیَنْصُرُوا، لِتَنْصُرْ، لِتَنْصُرَا، لِیَنْصُرْنَ، لِأَنْصُرْ، لِنَنْصُرْ.

حالات فعل مضارع



خود را بیازمایید!

۱ـ عامل چیست؟

۲ـ حرکت آخر فعل مضارع در چه مواردی ضمه است؟

۳ـ نون عوض رفع یعنی چه؟

۴ـ در چه مواردی حرف آخر فعل مضارع ساکن می‌شود؟

۵ـ بر صیغه‌های پنجگانه، اگر عامل نصب یا جزم آید چه تغییری پیدا می‌شود؟

۶ـ ادوات جزم را نام ببرید.

۷ـ ادوات نصب را نام ببرید.

۸ـ فعلهای مضارع زیر را با یکی از ادوات نصب بنویسید و تغییرات آخر آنها را بیان کنید:

یَکتُبانِ، یَجْمَعُونَ، یَضْرِبْنَ، تَأْکُلِیْنَ، اَلْعَبُ، نَذْهَبُ، نَقْرأُ، یَسْمَعُ، تَنْصُرانِ، یَنْظُرْنَ، تُسافِرُونَ، یُعاهِدُونَ(پیمان می بندند).

۹ـ افعال تمرین قبل را با یکی از ادوات جزم بنویسید، و تغییرات اواخر آنها را توضیح دهید.

۱۰ـ این اشعار را حفظ کنید:

أَنْ و لَنْ پس کَیْ إِذَنْ این چهار حرف معتبر
نصب مستقبل کنند این جمله دائم اقتضا
إِنْ و لَمْ و لَمّا و لام امر و لای نهی نیز
پنج حرف این جازم فعل اند هر یک بی دغا

درس پانزدهم

همزه‌ی وصل و قطع

همزه‌هایی که در اول کلمه‌ها هستند بر دو قسم می‌باشند:

۱ ـ همزه‌ی قطع:

همزه‌ای است که چون به ما قبل خود متّصل گردد، **ساقط نشده و *تلفظ* می‌شود**. مانند:

الف ـ همزه‌ی اسم‌هایی بر وزن «***أَفْعَل***» چون: أَكْبَر، أَحْمَر.

ب ـ همزه‌ی متکلم در مضارع، چون: أَنْصُرُ.

ج ـ همزه‌ی جمع تکسیر، چون: أَعْمال، أَثْقال.

د ـ همزه‌ی باب ***إِفْعَال*** «تعدیه» چون: أَكْرَمَ، أَكْرِمْ، إِكْرام.

هـ همزه هایی که جزو حروف اصلی یک کلمه باشند چون: أَمْر، أَبْ.

و ـ همزه‌ی استفهام چون: أَكَتَبْتَ دَرْسَكَ؟

۲ ـ همزه‌ی وصل:

همزه‌ای است که چون به ماقبل خود متصل گردد **ساقط شده و *تلفظ* نمی‌شود**. مانند:

الف ـ همزه های أمر حاضر چون: وَاضْرِبْ، وَانْحَرْ، فَانْفُذُوا، فَاسْتَمِعْ، وَاسْتَغْفِرْ.

ب ـ همزه‌های فعل ماضی و مصادر ثلاثی مزید فیه،
چون: وَٱسْتَكْبَرُوا ٱسْتِكْباراً، إِذِ ٱنْبَعَثَ، اِنِ ٱسْتَطَعْتُمْ، اِذا ٱلسَّماءُ انْشَقَّتْ.

ج ـ همزه‌ی «ال» تعریف،
چون: لَيْلَةُ ٱلْقَدْرِ، وَ ٱلرُّوْحُ، وَٱلشَّفْعِ، وَٱلْوَتْرِ.
د ـ همزه‌های برخی از کلمات، نظیر: اِبْن، اِمْرَأَة، اِسْم، اِثْنَانِ، اِثْنَتَانِ و اِمْرِیء...

خود را بیازمایید!

۱ ـ همزه در اول کلمات، بر چند نوع است؟

۲ ـ همزه‌ی قطع را تعریف کنید؟

۳ ـ در چه مواردی همزه‌ی اول کلمه همزه‌ی قطع است؟ با مثال توضیح دهید.

۴ ـ در چند مورد همزه‌ی اول کلمات همزه‌ی وصل است؟ با ذکر مثال نام ببرید؟

۵ ـ در عبارات زیر همزه‌ی وصل، و همزه‌ی قطع را مشخص کنید:

ـ ﴿أَتَأْمُرُونَ ٱلنَّاسَ بالبِرِّ و تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُم﴾ ۴۴/ البقرة.

ـ أنا أَذْهَبُ إِلَى ٱلمَسْجِدِ فِي الصَّباحِ الباكِرِ.

ـ أُستُخْرِجَ الْحَدِيْدُ مِنَ الأَرْضِ فِي قَدِيْمِ الزَّمانِ.

ـ أَحْسِنْ إِلَى مَنْ أَساءَ إِلَيْكَ.

ـ أَحْرَقْتُ ٱلخَشَبَةَ فاحتَرَقَتْ.

ـ قُلْتُ لَهُ: أُدْرُس ٱليَوْمَ، تنجَحْ غَداً.

ـ أُجَاهِدُ تجاهَ إمريكا إنشاء ٱلله تعالى.

درس شانزدهم

فعل أمر حاضر

فعل أمر حاضر دارای «**شش صیغه**» می‌باشد، سه برای مذکر و سه برای مؤنث، که آنها را از شش صیغه‌ی مخاطب فعل مضارع بدین ترتیب می‌سازند.

۱ ـ حرف مضارعه را از اول آنها بر می‌دارند و آخر صیغه‌ی اول را ساکن و از صیغه‌هایی که نون رفع دارند آنها را **حذف** می‌کنند.

مانند: تُعَلِّمُ تُعَلِّمانِ تُعَلِّمُونَ
تُعَلِّمِيْنَ تُعَلِّمانِ تُعَلِّمْنَ

که *أمر حاضر آن:*

عَلِّمْ عَلِّما عَلِّمُوْا عَلِّمِيْ عَلِّمَا عَلِّمْنَ

می‌شود.

چنانچه فاءالفعل ساکن باشد به جای تاء مضارعه همزه‌ی وصل در می‌آورند.

مانند: تَنْصُرُ أُنْصُرْ

در صورتی که عین‌الفعل مضموم باشد، همزه‌ی وصل مضموم است.

و اگر عین‌الفعل مکسور یا مفتوح باشد، همزه‌ی وصل مکسور است.

مانند:

فعل مضارع	امر حاضر
تَعلَمُ	اِعْلَمْ - اِعْلَما - اِعْلَمُوا - اِعْلَمِی - اِعْلَما اِعْلَمْنَ
تَكْتُبُ	أُكْتُبْ - أُكْتُبا - أُكْتُبُوْا - أُكْتُبِی - أُكتُبَا - أُكْتُبْنَ
تَضْرِبُ	اِضْرِب - اِضْرِبا - اِضْرِبُوا - اِضْرِبِی - اِضْرِبا - اِضْرِبْنَ

پس برای أمر حاضر سه شکل صورت می‌گیرد:

۱ـ احتیاج به همزه نباشد:

الف ـ أمر حاضر از فعل‌های باب ***(اِفْعال، تَفْعِيْل و مُفَاعَلَة)*** مانند تُحَسِّنُ - حَسِّنْ - تُكْرِمُ - أَكْرِمْ[1] - تُكاتِبُ - كاتِب.

۱- تُكْرِم در اصل تُأَكْرِمُ بوده و به علتی همزه را در صیغه‌ی متکلم وحده آن حذف کردند و به این مناسبت همزه از تمام سیزده صیغه‌ی دیگر حذف شد.

ب ـ أمر حاضر از فعل های باب *تَفَاعُل* و *تَفَعُّل*. مانند: تَتَكاتَبُ = تَكاتَبْ = و تَتَصَرَّفُ = تَصَرَّفْ

ج ـ أمر حاضر از فعلهای باب *فَعْلَلَة* و *تَفَعْلُل* مانند: تُدَحْرِجُ = دَحْرِجْ – و تَتَزَلْزَلُ = تَزَلْزَلْ.

۲ـ احتیاج به همزه‌ی مضموم باشد:

أمر حاضر از باب *فَعَل* -*يَفْعُل* و *فَعُل* -*يَفْعُل* مانند: تَنْصُرُ = أُنْصُرْ – تَشْرُفُ = أُشْرُفْ

۳ـ احتیاج به همزه‌ی مکسور باشد:

أمر حاضر از سایر باب‌های دیگر ثلاثی مجرد و مزید فیه و رباعی مزیدفیه مانند:

تَضْرِبُ	اِضْرِبْ	تَمْنَعُ	اِمْنَعْ
تَكْتَسِبُ	اِكْتَسِبْ	تَسْتَخْرِجُ	اِسْتَخْرِجْ
تَحْرَنْجِمُ	اِحْرَنْجِمْ	تَنْكَسِرُ	اِنْكَسِرْ

امر به لام «لِـ» : أمر غایب و متکلم در درس چهاردهم ذکر شده است.

خود را بیازمایید!

۱ـ فعل امر حاضر چگونه ساخته می‌شود؟

۲ـ همزه‌ی وصل فعل امر، در چه صورتی مضموم و در چه مواردی مکسور است؟

۳ـ آیا در تمام فعل‌های امر حاضر همزه‌ی وصل در اول فعل آورده می‌شود؟

۴ـ فعل امر حاضر را تعریف کنید؟

۵ـ در صورتی که عین الفعل مضارع مضموم باشد همزه‌ی وصل چه حرکتی دارد؟

۶ـ فعل‌های ماضی ذیل را به مضارع و فعل‌های مضارع را به امر حاضر تبدیل کنید:

تَجْمَعُ، تَكْتُبانِ، تَعَلَّمْتُمْ، تَخْتَرِقِيْنَ، تَصارَعا(کشتی گرفتند)، تَتَواضَعُوْنَ، تَباحَثْتُنَّ (بحث کردید)، تَدْرُسُ، اِنْقَسَمْتُما، تَعْلَمْنَ، كاتَبْتَ، تُحْسِنِيْنَ، تَصافَحْتُما (به یکدیگر دست دادید)، تُسافِرُوْنَ، عَظُمْتِ.

۷ـ فعل‌های امر ذیل را به مضارع برگردانید:

تَفَضَّلْ (بفرما)، اِجْلِسْ، اِرْكَبْ(سوار شو)، اِشْتَغِلْنَ، اُكْتُبُوْا، اِذْهَبا، اُشْكُر، اِرْجِعْ (برگردان)، اِحْمِلا، اِعْمَلِي، خافِي، اِفتَحْ، اِسْتَقْبِلْ.

۸ـ ماضی و مضارع فعل‌های امر ذیل را طوری ذکر کنید که صیغه‌های آنها با صیغه‌ی أمر مطابقت داشته باشد: اِسْتَخْرِجْ، اُكْتُبْنَ، أَسْرِعا، دَبِّرِی (فراهم ساز)، اِفْتَحُوا، اُدْرُسا.

درس هفدهم

فعل لازم و متعدی

فعل لازم: فعلی است که معنای آن به «*فاعل*» اکتفا نماید، و به «*مفعول به*» احتیاج نداشته باشد:

مانند: جَلَسَ عَلِيٌّ (علی نشست)، قَامَ مُحَمَّدٌ (محمد بر خاست)، ذَهَبْتُ (رفتم)، طَارَ ٱلْعُصْفُوْرُ (گنجشک پرید).

فعل متعدی: فعلی است که به فاعل اکتفا نکند، و نیازمند به «*مفعول به*» باشد مانند:

أَكَلَ خَالِدٌ ٱلْخُبْزَ (خالد نان را خورد).

يَقْرَأُ طَلْحَةُ ٱلدَّرْسَ (طلحه درس را می‌خواند).

رَأَيْتُ عُمَرَ (عمر را دیدم).

شناختن لازم از متعدی

برای تشخیص فعل لازم از متعدی، قبل از فعل در ترجمه‌ی فارسی آن، کلمه‌ی «آن را» یا «او را» در آورده، اگر معنی

جمله درست **باشد** فعل، «**متعدی**»و چنانچه درست **نباشد** فعل، «**لازم**» است.

مانند: «**ذَهَبَ**» (رفت) که صیغه‌ی متکلم وحده آن «**ذَهَبْتُ**» (رفتم) می‌باشد. (آن را یا او را رفتم) این جمله نادرست است، پس فعل «ذَهَبَ» لازم است. اما «**قَرَأَ**» خواند که صیغه‌ی متکلم وحده آن «**قَرَأْتُ**» (خواندم) می‌باشد. (آن را یا او را خواندم) این جمله صحیح است، پس فعل «قَرَأَ» متعدی است.

چگونه فعل لازم متعدی می‌شود؟

فعل لازم را به یکی از سه روش ذیل متعدی می‌سازند:

۱ ـ فعل لازم ثلاثی مجرد را به باب «**اِفعال**» می‌برند،

مانند: «**کَرُمَ**» (گرامی شد) «أَكْرَمَ زَيْدٌ فَاضِلاً» (زید، فاضل را گرامی داشت).

«**جَلَسَ**» (نشست) أَجْلَسَ عَلِيٌّ أَبَاهُ (علی پدرش را نشاند).

«**شَبِعَ**» (سیر شد) أَشْبَعَ عُثْمَانُ زَيداً (عثمان زید را سیر کرد).

پس به این وسیله معنی فعل لازم (کَرُمَ ـ جَلَسَ ـ شَبِعَ) عوض شده و متعدی گردیده است.

۲ ـ بردن فعل لازم ثلاثی مجرد به باب «**تفعیل**»،

مانند: «عَظُمَ» (بزرگوار شد)، «عَـظَّمَ طَـلْحَةُ أَبـاهُ» (طـلحه پدرش را تعظیم کرد).

حَسُنَ (نیکو گـردید)، حَسَّنَ زُبَيْر نَفْسَهُ (زبـیر خـود را نـیکو ساخت).

۳ ـ فعل لازم را بـه وسـیله‌ی بـرخـی حـروف جـر، مـتعدی می‌سازند، و آن حروف عبارتند از: (باء، لِ مِنْ، فِی، عَنْ، عَلٰی) مثلاً می‌گوییم:

ـ ذَهَبَ مُعاوِيَةُ بِوَلَدِهِ اِلَی المَدْرِسَةِ (معاویه فرزندش را به مدرسه برد).

ـ رَغِبْتُ فِی الْكِتابِ (به کتاب راغب شدم).

ـ سَلَّمْتُ عَلٰی وَالِدِی (به پدرم سلام کردم).

ـ تَمَسَّك بِالْفَضِيْلَةِ (به کردار نیک متمسک شو).

ـ أَعْرِض عَنِ ٱلرَّذِيْلَةِ (از پلیدی روی گردان).

خود را بیازمایید!

۱ ـ فعل متعدی را تعریف کنید؟

۲ ـ فعل لازم را تعریف کنید؟

۳ ـ فعل لازم را چگونه متعدی می‌کنیم؟

۴ ـ فعل متعدی را چگونه از فعل لازم تشخیص می‌دهیم؟

۵ ـ فعل‌های لازم و متعدی ذیل را تعیین کنید:

بَعَثَ(فرستاد)، ذَکَرَ، فَرِحَ (شاد شد)، عَمِلَ، اَخْبَرُوا(خبر دادند)، سمعُوْا، هَنَّأَ (تبریک گفت)، عَلِمَ، اِسْتَخْدَمَ، دَخَلَ، اِجْتَمَعَ، جَهِلَ، قَرُبَ، طَلَعَتْ، اَصْلَحَ (اصلاح کرد)، دَرَسَ، اِسْتَخْرَجَ، تَعَلَّمَ (یاد گرفت)، جَلَسَ، عَظُمَ (بزرگوار شد)، زَرَعَ، اِسْتَمَعَ، قَطَعَ (برید).

۶ ـ فعل‌های لازم ذیل را متعدی کنید:

بَرَدَ، نَبَتَ (رویید)، وَقَفَ، ظَهَرَ، ضَحِكَ، خَرَجَ، مَرِضَ (بیمار گردید)، ذَهَبْتُ، شَبِعَ (سیر شد)، کَفَرَ، کَمُلَ، صَدَقَ، کَذَبَ، حَقُرَ، صَلُحَ، شَرُفَ، بَعُدَ (دور گردید)،زَهَدَ (پرهیزگار شد)، نَزَلَ (پایین آمد)، صَعَدَ (بالا رفت)، فَزِعَ (وحشت زده شد)، قَعَدَ.

۷ ـ پنج فعل لازم و پنج فعل متعدی غیر از مثال‌های فوق بنویسید.

درس هیجدهم

فعل مَعْلُوْم و مَجْهُوْل

فعل معلوم:

فعلی است که فاعل آن ذکر شده باشد، و آن را «*مَبْنِیْ للفاعل*» و نیز «*مَبْنِی للمعلوم*» گویند، مانند: شَرِبَ عَلِيٌّ ٱلماءَ، كَتَبَ مُعَاوِيَةُ الرِّسالَةَ.

فعل مجهول:

فعلی است که فاعل آن ذکر نشده و «**مفعول به**»، به جای فاعل آورده شود و آن فعل را نیز «*مَبْنِی للمفعول*» گویند و مفعولی را که جانشین فاعل شده «*نائب فاعل*» می‌نامند. مانند: شُرِبَ الشَّأيُ، كُتِبَتِ ٱلرِّسالَةُ. (*چای نوشیده شد، نامه نوشته شد*)

طرز ساختن فعل مجهول

۱ ـ در ماضی:

یک حرف مانده به آخر آن [۱] (فعل ماضی معلوم) را مکسور کرده و تمام حروف متحرک پیش از آن را مضموم می‌نماییم.

مانند: نَصَرَ = نُصِرَ   اِحْتَرَمَ = أُحْتُرِمَ

اَحْسَنَ = اُحْسِنَ   اِسْتَخْرَجَ = أُسْتُخْرِجَ

عَظَّمَ = عُظِّمَ   زَلْزَلَ = زُلْزِلَ

۲ ـ در مضارع:

یک حرف مانده به آخر آن (فعل مضارع معلوم) را فتحه داده و حرف مضارعه را مضموم می‌نماییم: مانند:

یَضْرِبُ که می‌شود: یُضْرَبُ. یُعَظِّمُ که می‌شود: یُعَظَّمُ.

یَنْصُرُ که می‌شود: یُنْصَرُ. یَسْتَخْرِجُ که می‌شود: یُسْتَخْرَجُ.

یَعْلَمُ که می‌شود: یُعْلَمُ. یُدَحْرِجُ که می‌شود: یُدَحْرَجُ.

یُحْسِنُ که می‌شود: یُحْسَنُ.

۱– در ماضی ثلاثی: عین الفعل، و رباعی: لام الفعل اول است.

۳ـ در فعل أمر حاضر

برای مجهول ساختن امر حاضر، لام امر «لِ» بر سر صیغه‌های مضارع مخاطب مجهول در آورده و آن را صرف می‌کنیم، مثلاً در مجهول «أُنْصُر»، می‌گوییم:

لِتُنْصَرْ، لِتُنْصَرا، لِتُنْصَرُوا، لِتُنْصَرِی، لِتُنْصَرا، لِتُنْصَرْنَ.

یادآوری:

۱ ـ فعل لازم به هیچ وجه مجهول نمی‌گردد مگر آن را متعدی سازیم.

۲ ـ در ماضی باب مفاعلة و تفاعل «الف» به «واو» تبدیل می‌گردد. مانند: *حَارَبَ، تَعَاهَدَ* که مجهول آنها *حُورِبَ، تُعُوهِدَ* می‌شود.

۳ ـ فعل مجهول مانند فعل معلوم صرف می‌شود.

خود را بیازمایید!

۱ ـ فعل متعدی را تعریف کنید؟

۲ ـ فعل مجهول را چه می‌گویند؟ با مثال توضیح دهید.

۳ ـ قاعده‌ی بنای فعل مجهول در ماضی و مضارع و امر حاضر چیست؟ با ذکر مثال شرح دهید.

۴ ـ این فعل‌های معلوم را به صورت مجهول درآورید:

أَخْبَرَ، أَخَذُوا (گرفتند)، حَرَثُوْا(شخم زدند)، زَرَعَ(کشت کرد)، یَحْصُدُ، یَجْمَعُوْنَ، اِمْتَحَنَ(آزمایش کرد)، یَرْکَبُ، عَرَفَ، ذَبَحَ(سربرید) بَشَّرَ(بشارت داد)، حَمِدَ(ستایش کرد)، شَکَرَ(سپاسگزاری کرد)، یُعاشِرُ(معاشرت می‌کند)، کَرِهَ (نفرت کرد)، صالَحَ، أَنْصُرُ، قاتِلْ.

۵ ـ فعل‌های نَصَرَ، سَمِعَ را مجهول و سپس ماضی و مضارع و امر حاضر آنها را کاملاً صرف کنید.

۶ ـ این فعل‌های مجهول را به صورت معلوم درآورید:

ذُبِحَ، یُؤْخَذُ، اُکْرِم، اُمْتُحِنَ، یُعاقَبُ، یُساعَدُ، یُقْطَفُ(چیده می‌شود)، هُذِّبَتْ، یُضْرَبُ، اُسْتُخْرِجَ، اُسْتُمِعَ، یُقْطَعُ، یُؤْمَرُ، لِتُنْصَرْ، لِتُعَلَّمْ.

درس نوزدهم

نون تأکید

نون تأکید: نونی است که به آخر فعل‌هایی که معنی زمان آینده از آن فهمیده می‌شود، متصل می‌گردد و فعل را معنی حتمیّت می‌دهد، همچون فعل‌های أمر، نهی و مضارع (آینده) مانند: أُكْتُبْ، لِتَكْتُبْ، لاتَكْتُبْ، هَلْ تَكْتُبُ.

نون تأکید بر دو نوع است:

۱ ـ **نون تأکید ثقیله**، که «تشدید» دارد، و از همین جهت آن را «ثقیله» گویند.

۲ ـ **نون تأکید خفیفه**، که «یک نون» است و به همین جهت آن را «خفیفه» گویند.

فرق بین نون تأکید ثقیله و خفیفه

۱ ـ نون تأکید ثقیله به همه‌ی صیغه‌های أفعال مذکور متصل می‌شود، ولی نون تأکید خفیفه به صیغه‌های تثنیه و جمع‌های مؤنث ملحق نمی‌شود.

۲ـ نون تأکید ثقیله فتحه دارد مگر در تثنیه و جمع مونث که در آنها مکسور است، ولی نون خفیفه همیشه ساکن است.

۳ـ نون تأکید خفیفه بر یک بار تأکید، به معنی «*البته*» دلالت دارد، ولی نون تأکید ثقیله بر دو بار تأکید، به معنی «*البته، البته*» دلالت می‌کند.

نون تأکید چون به صیغه‌ی مفرد أمر حاضر ملحق شود، آخر فعل مفتوح می‌گردد مانند: *اِضْرِبْ* که می‌شود: *اِضْرِبَنَّ* یا *اِضْرِبَنْ*.

و چون به جمع مذکر امر در آید «واو» جمع ساقط می‌شود.

مانند: *اِضْرِبُوا* که می‌شود: اِضْرِبُنَّ یا اِضْرِبُنْ.

و همچنین در مفرد مؤنث مخاطب «*یاء*» ساقط می‌شود.

مانند: *اِضْرِبی* که می‌شود: اِضْرِبِنَّ یا اِضْرِبِنْ.

و چون هنگام الحاق نون تأکید ثقیله به جمع مونث أمر، سه نون، جمع می‌شود، بین نون جمع و نون تأکید ثقیله الفی در می‌آورند که آن را «*الف فارقه*» گویند.

مانند: *اِضْرِبْنَ* که می‌شود: *اِضْرِبْنانِّ*.

فعل «*اِعْلَمْ*» به معنای «*بدان*» با نون تأکید ثقیله و خفیفه چنین صرف می‌شود:

ثقیلة:	اِعْلَمَنَّ	إِعْلَمانِّ	إِعْلَمُنَّ
	إِعْلَمِنَّ	إِعْلَمانِّ	إِعْلَمْنانِّ
خفیفه:	اِعْلَمَنْ	ـــــ	اِعْلَمُنْ
	إِعْلَمِنْ	ـــــ	ـــــ

و فعل «لَاتَكْذِبْ» به معنی (دورغ مگو) با نون تأکید ثقیله و خفیفه چنین صرف می‌شود:

ثقیلة: لَاتَكْذِبَنَّ، لَاتَكْذِبَانِّ، لَاتَكْذِبُنَّ، لَاتَكْذِبِنَّ، لَاتَكْـذِبَانِّ، لاَ تَكْذِبْنَانِّ

خفیفه: لَاتَكْذِبَنْ، ـــــ، لَاتَكْذِبُنْ، لَاتَكْذِبِنْ، ـــــ،

و فعل «هَلْ تَعْلَمُ» به معنی (آیا می‌دانی) با نون تأکید ثقیله و خفیفه چنین می‌شود:

ثقیلة: هَلْ تَعْلَمَنَّ، هَلْ تَعْلَمَانِّ، هَلْ تَعْلَمُنَّ، هَـلْ تَـعلَمِنَّ، هَـلْ تَعْلَمَانِّ، هَلْ تَعْلَمْنَانِّ.

خفیفه: هَلْ تَعْلَمَنْ، ـــــ، هَلْ تَعْلَمُنْ، هَلْ تَعْلَمِنْ، ـــــ

تذکر: نون تأکید به هیچ وجه در آخر صیغه‌های فعل ماضی در نمی‌آید.

خود را بیازمایید!

۱ـ نون تأکید ثقیله و خفیفه را تعریف کنید.

۲ـ فرق بین نون تأکید ثقیله و خفیفه چیست؟ توضیح دهید؟

۳ـ الف فارقه چیست؟

۴ـ اگر نون تأکید به صیغه‌ی مفرد فعل ملحق شود حرکت آخر فعل چگونه می‌شود؟

۵ـ اگر نون تأکید به صیغه‌ی جمع مذکر فعل ملحق شود حرکت آخر فعل چگونه می‌شود؟

۶ـ اگر نون تأکید به صیغه‌ی مفرد مؤنث مخاطب فعل ملحق شود حرکت آخر فعل چگونه می‌شود؟

۷ـ نون تأکید به آخر چه افعالی ملحق می‌شود؟

۸ـ الف فارقه برای چه آورده می‌شود؟

۹ـ افعال زیر را با نون تأکید ثقیله صرف کنید:

اِلْعَبْ، لاتَضْرِبْ، هَلْ یَکتُبُ، لَایَذْهَبُ، اِجْمَعُوا، اُدْرُسِی.

۱۰ـ افعال زیر را با نون تأکید خفیفه صرف کنید:

اِذْهَبْ، اُکْتُبْنَ، اِسْمَعْ، لاتَضْرِبُوْا، هَلْ تَذْهَبِیْنَ، هَلْ تَعْلَمُونَ، اُکْتُبْ، اِجْمَعْ، اِجْمَعِی، لاتُسَافِر، هَلْ تَکْتُبَانِ.

درس بیستم

المذکر و المؤنث

اسم از نظر جنس به **مذکر** و **مؤنث** تقسیم می‌گردد:

مذکر: اسمی است که بر «**جنس نر**» دلالت می‌کند. مانند: ***رَجُل*** (مرد)، ***دِیك*** (خروس).

مؤنث: اسمی است که بر «**جنس ماده**» دلالت می‌کند، مانند: ***اِمْرَأَة*** (زن)، ***دَجاجَة*** (مرغ).

اسم‌های مؤنث غالباً به یکی از سه علامت ذیل ختم می‌شود به شرط اینکه هیچ یک از آن علامت‌ها جزو حروف اصلی کلمه نباشد:

۱ـ **تاء مربوطه** «ة» که به صورت گرد در آخر اسم نوشته می‌شود، مانند: بَقَرَةٌ ـ عائِشَةُ.

۲ـ **الف ممدوده**: یعنی الفی که پس از آن همزه باشد (*اء*)، مانند: زَهْرَاءُ، صَحْرَاءُ.

الف ممدوده در صورتی که همزه‌اش جزو حروف اصلی

کلمه باشد، از علامات تأنیث به شمار نمی‌آید، مانند: إِنْشاءٌ، بِناءٌ.

۳ـ**الف مقصوره**، مانند: لَيْلى، عُلْيا.

الف مقصوره در صورتی که جزو حروف اصلی کلمه باشد از علامات تأنیث نیز به شمار نمی‌آید، مانند: مُصطَفٰی، فَتٰی.

مذکر حقیقی: اسمی است که مخصوص مردان یا حیوانات نر می‌باشد، مانند: وَلَدٌ (پسر)، ثَوْرٌ (گاو نر).

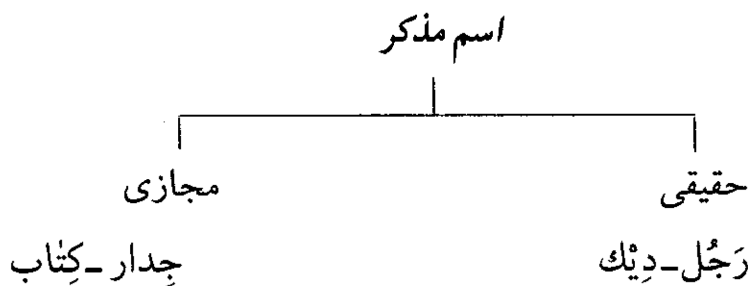
مذکر مجازی: اسمی است که حکم مذکر را دارد، و مذکر حقیقی نباشد، مانند: *بَابٌ* (درب) *لَيْلٌ* (شب).

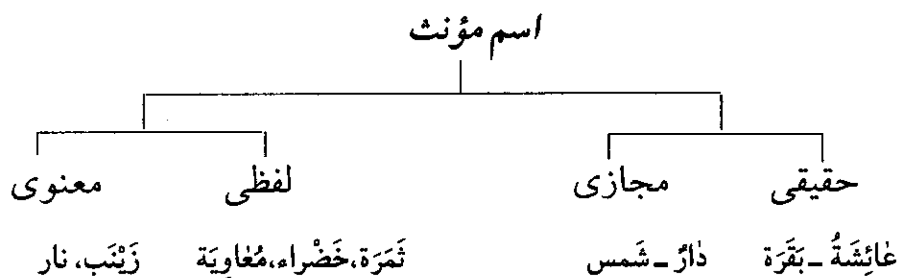
مؤنث حقیقی: اسمی است که بر جنس ماده از انسان و حیوان دلالت کند، مانند: *اِمْرَأَةٌ* (زن)، *نَاقَةٌ* (شتر ماده).

مؤنث مجازی: اسمی است که حکم مؤنث را دارد، و خود مؤنث حقیقی نباشد، مانند: *شَمْسٌ* (خورشید)، *يَدٌ* (دست).

مؤنث لفظی: اسمی است که یکی از علامات تأنیث به آخر آن ملحق شده، چه بر مؤنث دلالت کند، مانند: شَجَرَةٌ، حَمْرَاءُ، حُبْلَى، و چه بر مذکر مانند: طَلْحَةُ، حَمْزَةُ، زَكَرِيَّاءُ.

مؤنث معنوی: اسم مؤنثی است که در آخر آن هیچ یک از علامت‌های تأنیث نباشد، مانند: زَیْنَبُ ـ أَرْضٌ.





خود را بیازمایید!

۱ـ اسم به لحاظ جنس بر چند قسم است؟

۲ـ نشانه‌های اسم مؤنث را با مثال بنویسید.

۳ـ انواع اسم مذکر را نام ببرید.

۴ـ انواع اسم مؤنث را نام ببرید.

۵ـ مذکر مجازی و مؤنث مجازی را تعریف کنید و با مثال توضیح دهید.

۶ـ مؤنث معنوی را با مثال توضیح دهید.

۷ـ اسم‌های مذکر و مؤنث ذیل و نوع آنها را مشخص کنید:

سَعِید، مَریَم، یَد، بَیْت، سُوق، کُبرَی، عَائِشَةُ، شارِع، حَدِیقَة، وَلَد، خالد، تِلمیذ، طَعام، مدینَة، حَفْصَةُ، دَفتَر، والِدَة، مکتَبَة.

۸ـ کدام یک از اسم‌های ذیل مؤنث به شمار می‌آیند، و کدام یک مؤنث به شمار نمی‌آیند؟

اِبْتِداء، حَسْناء، دُنیا، فَتَیٰ، مُوسَی، تُفَّاحة، ذِکْرَی، عَطْشَی، عِشاء، اِعْطاء، أَعْمَی، غِنٰی، عائشة.

درس بیست و یکم

مفرد، مثنی، جمع

مفرد: اسمی است که بر یک فرد یا یک چیز دلالت کند مانند:

جَبَلٌ (یک کوه)، *اَلْعُصْفُور* (گنجشک)

مثنّی: اسمی است که بر دو فرد یا دو چیز دلالت کند مانند:

طِفْلانِ (دو کودک)، *اَلْکِتَابَانِ* (دو کتاب).

طرز بنای اسم مثّنی: به آخر اسم مفرد، الف و نون مکسور «*انِ*» یا یاء و نون مکسور «*یْنِ*» اضافه می‌کنند و حرف پیش از یاء همیشه باید مفتوح باشد، مانند:

مفرد	مثنی
رَجُلٌ	رَجُلانِ ـ رَجُلَیْنِ
بَابٌ	بَابَانِ ـ بَابَیْنِ
عَیْنٌ	عَیْنَانِ ـ عَیْنَینِ

جمع: اسمی است که بر بیش از دو شخص یا دو چیز دلالت کند مانند: *رِجال، مَدارِس.*

جمع بر دو قسم است: جمع معنوی و جمع لفظی

جمع معنوی: آن جمعی است که از لفظ خودش مفرد نداشته (و در عین حال که به صورت مفرد است در معنی جمع) باشد و آن را «**اسم جمع**» نامند. مانند:

قَوْم، عَشِیْرَة، قَبِیلَة، عَسْکَر، جَیْش.

جمع لفظی: جمعی است که از لفظ خودش مفرد داشته باشد.

مانند: «***رِجال***» که مفردش «***رَجُل***»، «***صادِقُوْنَ***» که مفردش «***صادِق***» می‌باشد.

جمع لفظی بر دو نوع است: «**سالم**»، «**مکسر**».

۱ـ **جمع سالم**: جمعی است که بنای مفرد آن به هم نخورده و سالم است. مانند:

ناصِرُوْنَ، مُسْلِمُوْنَ، ناصِرات، مُسْلِمات.

جمع سالم بر دو قسم است: «**جمع مذکر سالم**»، «**جمع مؤنث سالم**»

الف ـ جمع مذکر سالم: و آن جمعی است که «**وْنَ**» یا «**یْنَ**» به آخر مفرد آن اضافه می‌کنند.

مانند: ***مُعَلِّم*** که جمع آن می‌شود: ***مُعَلِّمُوْنَ یا مُعَلِّمِیْنَ*** (بیش از دو معلم مرد). و این جمع مخصوص اسم‌های خاص مردان یا صفت ایشان است.

ب ـ جمع مؤنث سالم: و آن جمعی است که به وسیله‌ی اضافه کردن «ات» به آخر مفرد بنا شود. و این جمع مخصوص اسم‌های مؤنث و صفت آنان و نیز هر مصدری که تعداد حروف آن بیش از سه حرف است، می‌باشد.

مانند: ***مُعَلِّمٰات*** (بیش از دو معلم زن)، ***مَرْیَمٰات*** (بیش از دو مریم) ***اِمتِحٰانٰات*** (بیش از دو امتحان).

۲ ـ جمع مکسر: جمعی است که شکل و بنای مفرد آن به هم خورده و ترتیب حروف و هیئت آن شکسته شده باشد.

مانند: رَجُل ـ رِجٰال، فَرَس ـ أَفْرٰاس، بَیْت ـ بُیُوت.

جمع مکسّر دارای وزن‌های مختلف زیادی است و قاعده‌ی خاصّی ندارد. بعضی از آنها به وزن یکی از کلمات مندرج در جدول ذیل در می‌آید:

مفرد	جمع
شَخْص، فِكْر، جُزء، شَجَر، أَثَر، أَمْر، دَرْس، عِلْم عَقْل، صَفّ، حِكْمَة، فِتْنَة، فِرْقَة، مِلَّة عِلَّة، حاكِم، عامِل، حاضِر، ناظِر، تاجِر شاعِر، اَمِيْن، فَقِيْه، رَقِيْب،اَدِيْب،مَزْرَعَة مَدْرَسَة، مَقْصَد، مَعْبَد، مَجْلِس، نابِغَة حادِثَة، فائِدَة، ضَابِطَة، رابِطَة، بِناء غِذاء، لِسان، دَواء، زَمان، حَقِيْقَة ذَخِيْرَة، جَزِيْرَة، عَلامَة، أَرْض، أَهْل صَحْراء، دَعْوَى، فَتْوَى، وَلِيّ، قَرِيْب غَنِيّ، صَدِيْق، نَبِيّ، هَدِيَّة، زَاوِيَة قَضِيَّة، مَزِيَّة، بَلِيَّة، تِلْمِيْذ، تَعْلِيْم تَارِيْخ، تَفْسِيْر، تَدْبِيْر، رَيْحان، عُنْوان فَضِيلَة، سُلْطان، قانُون، دِيْوان، كَبِيْر مَفْهُوم، فَيْلَسُوْف، وارِث، قاضِى،	أَشْخاص، اَفْكار، اَجْزاء، أَشْجار، آثار، اُمُوْر دُرُوس، عُلُوم، عُقُول، صُفُوْف،حِكَم، فِتَن فِرَق، مِلَل، عِلَل، حُكّام، عُمّال، حُضّار،نُظّار تُجّار، شُعَراء، اُمَناء، فُقَهاء،رُقَباء، اُدَباء، مَزارِع مَدارِس ، مَقاصِد ، مَعابِد ، مَجالِس ، نَوابِغ حَوادِث، فَوائِد، ضَوابِط، رَوابِط، أَبْنِيَة، اَغْذِيَة اَلْسِنَة، اَدْوِيَة، اَزْمِنَة، حَقائِق، فَضائِل، ذَخَائِر جَزائِر ، عَلائِم ، اَراضِى ، اَهالِى ، صَحارِى دَعاوِى، فَتاوِى، اَولِياء،اَقْرِباء،اَغْنِياء، اَصْدِقاء اَنْبِياء، هَدايا، زَوايا،قَضايا، مَزايا، بَلايا، تلاميذ تَعالِيم،تَوارِيْخ،تَفاسِيْر،تَدابِيْر،رَياحِيْن، عَناوِين فضائل، سَلاطِيْن، قَوانِيْن، دَواوِيْن، اَكابِر، مَفاهِيْم فَلاسِفَة، وَرَثَة، قُضاة.

خود را بیازمایید!

۱ـ اسم مثنی را تعریف نموده چگونگی ساخت آن را با مثال توضیح دهید.

۲ـ جمع را تعریف نموده اقسام آن را نام ببرید.

۳ـ آیا از تمام اسم‌های مفرد می‌توان جمع مذکر سالم ساخت؟

۴ـ جمع مذکر سالم را تعریف کنید.

۵ـ آیا جمع مکسر، قاعده‌ی خاصی دارد؟

۶ـ قاعده‌ی بنای جمع مؤنث سالم را بنویسید؟

۷ـ اقسام جمع لفظی را تعریف نموده با مثال توضیح دهید.

۸ـ از کلمات مفرد ذیل مثنی بسازید:

عالِم، صَادِق، مُجْتَهِد، مَكتُوب، عَلِيّ، صائم، طاهِر، جامِع، مُسْتَخْرِج، قائِم، فائِز، كاتِب، مُعْتَدِل، مَحْكُوم، عادِل، غافِر.

۹ـ از کلمات تمرین قبل جمع مذکر سالم بسازید:

۱۰ـ اسم‌های ذیل را به صورت جمع مکسر درآورید:

شَاعر، دَرْس، فاضِل، رَجل، اُستاذ، وَرَقَة، سَنَد، كِتاب، دَفْتَر، صَوت، رَأی، وَجْه، أَب، سَفِير، وَزِير، طَبِيب، بُستان، حَدِيقَة، مَدرَسَة، ضابِطَة.

۱۱ ـ مفرد جمع‌های ذیل را بگویید:

أُصُول، طَالِبات، رِجال، بُیُوت، أَصْوات، قَواعِـد، مُـعَلِّمُون، عالِمِیْنَ، زارِعُونَ، عالِمات، معادِن، قِصَص، فَوائِـد، مَـعابِد، کَسَبَة، فُضَلاء، مَوارد، نِکات.

۱۲ ـ مفرد اسم‌های ذیل را بنویسید:

مُـعَلِّمَانِ، صَـفَّیْنِ، أُذْنـانِ، سَـاعَتَیْنِ، دَفْـتَرَانِ، حَـاجِبَیْنِ، مِسْطَرَتَانِ، مُؤْمِنَتَانِ، قُـرآنَـانِ، لَـوْحَتَانِ، رُکْـبَتَیْنِ، فَـمَانِ، ضَابِطَتَانِ، عِنْوَانَانِ.

۱۳ ـ نوع جمع را در جمع‌های ذیل مشخص کنید:

قُضاة، سَلاطِین، اُصُوْل، طَالِبات، رِجال، بُـیُوْت، اَصْـوات، مَسَاکِیْن، قَوانِیْن، عالِمِیْنَ، زارِعُونَ، عالِمات، معادِن، کَسَبَة، فُضَلاء، مَوارد، رَیاحِیْن، عَناوِیْن، نِکات، فَـوائِـد، مَـعَابِد، أَبْیَات.

درس بیست و دوم

اسم فاعل

چنانکه دانستیم تمام مشتقات از مصدر ریشه می‌گیرند. و مشتقات به دو قسم تقسیم می‌شوند: ۱ ـ اسماء ۲ ـ افعال.

أسماء: عبارتند از: «اسم فاعل»، «اسم مفعول»، «صفت مشبهه»، «صیغه‌ی مبالغه»، «اسم آلت»، «اسم زمان و مکان»، «اسم تفضیل»، «اسم مصغّر»، «مصدر میمی»، «مصدرهای مزید».

أفعال: عبارتند از: «فعل ماضی»، «مضارع»، «أمر» که خصوصیات آن ها را در درس‌های گذشته، دانستیم.

اسم فاعل:

اسمی است مشتق که دلالت کند بر شخصی یا چیزی که عملی از او صادر می‌شود. مانند:

کَاتِبٌ: (شخصی که عمل نوشتن از او صادر می‌گردد و یا صفت موقّت او شده است).

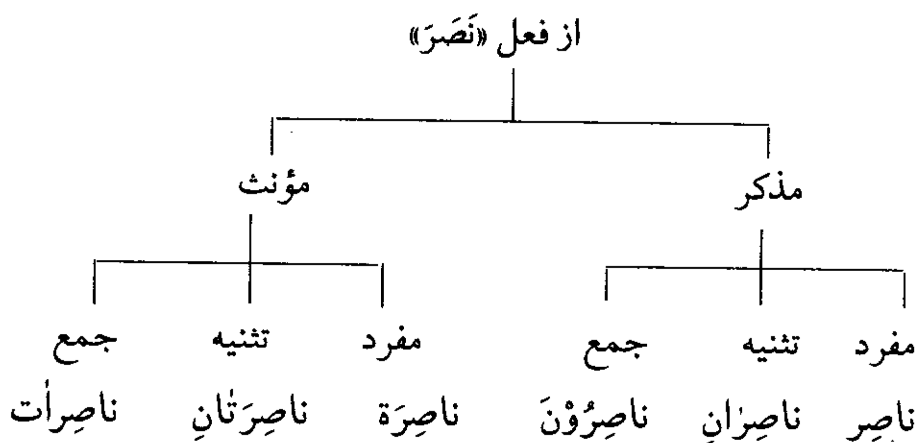
بنای اسم فاعل:

اسم فاعل از فعل‌های ثلاثی مجرد بر وزن «فاعل» آید؛ یعنی الفی بعد از فاءالفعل آورده، و عین‌الفعل را کسره می‌دهند.

مانند: نَصَرَ که ناصِرٌ، مَنَعَ = مَانِع، مَدَحَ= مَادِح، سَمِعَ = سَامِع مـی‌شود.

برای هر اسم فاعل شش صیغه می‌باشد، سه صیغه برای مفرد و تـثنیه و جمع مذکر، و سه صیغه برای مفرد و تثنیه و جمع مؤنث.

نمونه‌ای از تصریف اسم فاعل



اما بنای اسم فاعل از فعل‌های غیر ثلاثی مجرد (ثلاثی مزید فیه، رباعی مجرد، رباعی مزید فیه) آن است که فعل مضارع آن را ساخته و به جای حرف مضارعه میم مضموم گذاشته و حرف ما قبل آخر را کسره می‌دهند.

مانند:

يُكْرِمُ که اسم فاعلش مُكْرِم و يَتَعَمَّدُ که اسم فاعلش مُتَعَمِّدٌ می‌شود.

يُصَرِّفُ که اسم فاعلش مُصَرِّفٌ و يُدَحْرِجُ که اسم فاعلش مُدَحْرِجٌ می‌شود.

يَتَزَلْزَلُ که اسم فاعلش مُتَزَلْزِلٌ و يَحْتَرِقُ که اسم فاعلش مُحْتَرِقٌ می‌شود.

باب افعال، مضارع: يُكْرِمْ:

	۱ـ مفرد: مُكْرِمٌ		۴ـ مُكْرِمَةٌ
مذکر	۲ـ تثنیه: مُكْرِمانِ	مؤنث	۵ـ مُكْرِمَتانِ
	۳ـ جمع: مُكْرِمُونَ		۶ـ مُكْرِماتٌ

باب تفعیل، مضارع: يُصَرِّفُ:

	۱ـ مفرد: مُصَرِّفٌ		۴ـ مُصَرِّفَةٌ
مذکر	۲ـ تثنیه: مُصَرِّفانِ	مؤنث	۵ـ مُصَرِّفَتانِ
	۳ـ جمع: مُصَرِّفُوْنَ		۶ـ مُصَرِّفاتٌ

باب مُفاعَلَة، مضارع: يُراسِلُ:

	۱۔مفرد: مُراسِلٌ		۴۔مُرَاسِلَةٌ
مذکر	۲۔تثنیہ:مُراسِلانِ	مؤنث	۵۔مُرَاسِلَتانِ
	۳۔جمع: مُراسِلُوْنَ		۶۔مُراسِلاتٌ

باب اِفْتِعال، مضارع: یَکْتَسِبُ:

	۱۔مفرد: مُکْتَسِبٌ		۴۔مُکْتَسِبَةٌ
مذکر	۲۔تثنیہ:مُکْتَسِبانِ	مؤنث	۵۔مُکْتَسِبَتانِ
	۳۔جمع: مُکْتَسِبُونَ		۶۔مُکْتَسِباتٌ

باب اِنْفِعال، مضارع: یَنکَسِرُ:

	۱۔مفرد: مُنْکَسِرٌ		۴۔مُنْکَسِرةٌ
مذکر	۲۔تثنیہ:مُنْکَسِرانِ	مؤنث	۵۔مُنْکَسِرَتانِ
	۳۔جمع: مُنْکَسِرُوْنَ		۶۔مُنْکَسِراتٌ

باب تَفَعُّلْ، مضارع: یَتَعَمَّدُ:

	۱۔مفرد: مُتَعَمِّدٌ		۴۔مُتَعَمِّدَةٌ
مذکر	۲۔تثنیہ:مُتَعَمِّدانِ	مؤنث	۵۔مُتَعَمِّدَتانِ
	۳۔جمع: مُتَعَمِّدُونَ		۶۔مُتَعَمِّداتٌ

باب تَفَاعُلْ، مضارع: یَتَصَافَحُ:

	۱ ـ مفرد: مُتَصافِحٌ			۴ ـ مُتَصَافِحَةٌ
مذکر	۲ ـ تثنیہ: مُتَصافِحانِ		مؤنث	۵ ـ مُتَصافِحَتانِ
	۳ ـ جمع: مُتَصافِحُونَ			۶ ـ مُتَصافِحاتٌ

باب اِفْعِلالْ، مضارع: یَخْضَرُّ:

	۱ ـ مفرد: مُخْضَرٌّ			۴ ـ مُخْضَرَّةٌ
مذکر	۲ ـ تثنیہ: مُخْضَرَّانِ		مؤنث	۵ ـ مُخْضَرَّتانِ
	۳ ـ جمع: مُخْضَرُّونَ			۶ ـ مُخْضَرَّاتٌ

باب اِسْتِفْعَالْ، مضارع: یَسْتَخْرِجُ:

	۱ ـ مفرد: مُسْتَخْرِجٍ			۴ ـ مُستخْرِجَةٌ
مذکر	۲ ـ تثنیہ: مُسْتَخْرِجانِ		مؤنث	۵ ـ مُسْتَخْرِجَتانِ
	۳ ـ جمع: مُستَخْرِجُونَ			۶ ـ مُسْتَخْرِجاتٌ

باب اِفْعِیلالْ، مضارع: یَحْمّارُ:

	۱ ـ مفرد: مُحْمارٌّ			۴ ـ مُحْمارَّةٌ
مذکر	۲ ـ تثنیہ: مُحمارّانِ		مؤنث	۵ ـ مُحْمارَّتانِ
	۳ ـ جمع: مُحْمارُّونَ			۶ ـ مُحْمارَّاتٌ

باب فَعْلَلَة، مضارع: یُترجِمُ:

	۱ ـ مفرد: مُتَرْجِمٌ		۴ ـ مُتَرْجِمَةٌ
مذکر	۲ ـ تثنیه:مُتَرْجِمانِ	مؤنث	۵ ـ مُتَرْجِمَتانِ
	۳ ـ جمع: مُتَرْجِمُوْنَ		۶ ـ مُتَرْجِماتٌ

باب تَفَعْلُلْ، مضارع: یَتَزَلْزَلُ:

	۱ ـ مفرد: مُتَزَلْزِلٌ		۴ ـ مُتَزَلْزِلَةٌ
مذکر	۲ ـ تثنیه:مُتَزَلْزِلانِ	مؤنث	۵ ـ مُتَزَلْزِلَتانِ
	۳ ـ جمع: مُتَزَلْزِلُوْنَ		۶ ـ مُتَزَلْزِلاتٌ

باب افْعِنْلال، مضارع: یَحْرَنْجِمُ:

	۱ ـ مفرد: مُحْرَنْجِمٌ		۴ ـ مُحْرَنْجِمَةٌ
مذکر	۲ ـ تثنیه:مُحْرَنْجِمانِ	مؤنث	۵ ـ مُحْرَنْجِمَتانِ
	۳ ـ جمع: مُحْرَنْجِمُوْنَ		۶ ـ مُحْرَنْجِمَاتٌ

باب اِفْعِلال، مضارع: یَقْشَعِرُّ:

	۱ ـ مفرد: مُقْشَعِرٌّ		۴ ـ مُقْشَعِرَّةٌ
مذکر	۲ ـ تثنیه:مُقْشَعِرَّانِ	مؤنث	۵ ـ مُقْشَعِرَّتانِ
	۳ ـ جمع: مُقْشَعِرُّوْنَ		۶ ـ مُقشَعِرّاتٌ

خود را بیازمایید!

۱ـ اسم فاعل را تعریف کنید.

۲ـ اسم‌های مشتق کدامند؟

۳ـ اسم فاعل را از فعل‌های ثلاثی مجرد چگونه می‌سازیم؟

۴ـ اسم فاعل از فعل‌های غیر ثلاثی مجرد را چگونه به دست می‌آوریم؟

۵ـ اسم فاعل دارای چند صیغه است؟

۶ـ با افعال ذیل اسم فاعل بسازید:

ذَهَبَ، عَمِلَ، زَرَعَ، اِسْتَمَعَ، اَحْسَنَ، اِجْتَمَعَ، اِسْتَخْدَمَ، عَلِمَ، جَهِلَ، اِکْتَسَبَ، اِسْتَخْرَجَ

۷ـ اسم‌های فاعل افعال تمرین قبل را کاملاً صرف کنید.

درس بیست و سوم

اسم مفعول

اسم مفعول: اسمی است مشتق که بر کسی یا چیزی دلالت کند که فعل بر او واقع شده باشد.

مانند: مَکْتُوبٌ (نوشته) مَکْسُورٌ (شکسته)

اسم مفعول از فعل ثلاثی مجرد بر وزن «**مَفْعُول**» می‌آید.

مانند: مَمْنُوْعٌ، مَعْلُوْمٌ، مَأْكُوْلٌ.

و از غیر ثلاثی مجرد (ثلاثی مزید فیه، و رباعی مجرد و مزیدفیه) بر وزن فعل مضارع مجهول آن باب آید، بدین صورت که به جای حرف مضارعه، حرف میم مضمومه گذاشته می‌شود.

مانند: مُكْرَمٌ، مُعَظَّمٌ، مُكْتَسَبٌ، مُتَصَرَّفٌ، مُتَضَارَبٌ، مُسْتَخْرَجٌ، مُدَحْرَجٌ.

اسم مفعول از فعل‌های متعدی ساخته می‌شود و اگر بخواهیم از فعل لازم، اسم مفعول بسازیم باید آن را با حرف جر مناسبی متعدی کنیم.

مانند: رَغِبَ که اسم مفعولش «مَرْغُوبٌ فِیْهِ»

و ذَهَبَ که اسم مفعولش «مَذْهُوبٌ بِهِ» می‌شود.

و برای تصریف «مَرْغُوْبٌ فِیْهِ» می‌گوییم:

مَرْغُوبٌ فِیهِ مَرْغُوْبٌ فِیهِما مَرْغُوبٌ فِیْهِمْ

مَرْغُوْبٌ فِیْهَا مَرْغُوْبٌ فِیْهِما مَرْغُوْبٌ فِیْهِنَّ

یادآوری: تغییرات صرفی فقط در ضمایر انجام گرفته نه در صیغه.

خود را بیازمایید!

۱ـ اسم مفعول را تعریف کنید.

۲ـ اسم مفعول از فعل ثلاثی مجرد چگونه ساخته می‌شود؟

۳ـ اسم مفعول فعل‌های غیر ثلاثی مجرد را چگونه می‌سازند؟

۴ـ آیا اسم مفعول از فعل‌های لازم ساخته می‌شود؟ کاملاً شرح دهید.

۵ـ اسم مفعول، چند صیغه دارد؟

۶ـ اسم مفعول صیغه‌های ذیل را بنویسید؟

فَاتِحَانِ، نَاصِرَةٌ، خَالِقٌ، ظَالِمَانِ، عَالِمٌ، غَاصِبُونَ، کَاشِفٌ، خَادِمٌ، شَارِحُونَ، رَازِقٌ، طَالِبَاتٌ، رَاغِبٌ، شَاغِلُونَ، فَاقِدٌ، قَادِرَتَانِ، شَاهِدٌ، حَاکِمَانِ، حَافِظَاتٌ.

۷ـ اسم فاعل و اسم مفعول فعل‌های ذیل را بنویسید و صرف کنید:

جَرَّبَ، ضَرَب، أَعْدَمَ، خَالَفَ، سَأَلَ، وَعَدَ، عَلِمَ، اِحْتَکَرَ، اِفْتَتَحَ، اِسْتَعْمَلَ، جَمَعَ.

۸ـ اسم فاعل و اسم مفعول را از کلمات ذیل مشخص کنید:

مَخْتُوْمٌ، مَظْلُومٌ، سائِلٌ، مَحْرُوْمٌ، مُنْعِمٌ، مُفْتَرِسٌ، ناطِقَةٌ، مُمْتَحَنٌ، مُعْتَزِلٌ، مُجَرَّدٌ، مُنْزِلٌ، مُسْتَخْدَمٌ، مَعْلُومٌ، مَدْیُونٌ.

درس بیست و چهارم

صفت مشبهه

صفت مشبهه: اسم مشتقی است که دلالت کند بر ثبوت صفتی؛ و آن را از فعل‌های ثلاثی مجرد لازم می‌سازند.

مانند: «**شُجاعٌ**» که صفت شجاعت در مرد دلیر، ثابت است.

«**شَرِيْفٌ**» که صفت شرافت در مرد شریف، ثابت است.

صفت مشبهه از جهت معنی با اسم فاعل یک فرق دارد: و آن اینکه: اسم فاعل بر صفت‌های موقت دلالت می‌کند، ولی صفت مشبهه بر معانی و صفت‌های ثابت و غالباً ذاتی.

مانند: **صَغِيْرٌ** (کوچک)، **قَصِيْرٌ** (کوتاه)، **سَهْلٌ** (آسان)، **صُلْبٌ** (سخت)، **حُلْوٌ** (شیرین)

صیغه‌ی «**فاعل**» اگر بر صفت ثابت دلالت کند، صفت مشبهه است. مانند: مَاءٌ طاهِرٌ، رجُلٌ فاضِلٌ.

أوزان صفت‌های مشبهه از ثلاثی مجرد بدین قرار است:

۱ ـ فَعِيْلٌ، مانند : شَرِيْفٌ (بزرگوار)

۲ ـ فَعُوْلٌ، مانند: ذَلُوْلٌ (رام)

۳ ـ فَعْلان، مانند: عَطْشَان (تشنه)

۴ ـ فَعِلٌ، مانند: خَشِنٌ (زبر)

۵ ـ فَعَلٌ، مانند: حَسَنٌ (نیکو)

۶ ـ فَعْلٌ، مانند: صَعْبٌ (دشوار)

۷ ـ فُعالٌ، مانند: شُجَاعٌ (دلاور)

۸ ـ فَعالٌ، مانند: جَبانٌ (ترسو)

۹ ـ أَفْعَلُ، مانند: أَسْوَدُ (سیاه)

صفت مشبهه از فعل‌های غیر ثلاثی مجرد، بر وزن اسم فاعل آن ساخته می‌شود، مانند:

اِعْتَدَلَ = مُعْتَدِلٌ   اِطْمَاَنَّ = مُطْمَئِنٌّ

خود را بیازمایید!

۱ ـ صفت مشبهه را تعریف کنید.

۲ ـ صفت مشبهه به لحاظ معنی با اسم فاعل چه فرقی دارد؟

۳ ـ صفت مشبهه از چه افعالی ساخته می‌شود؟

۴ ـ وزن‌های صفت مشبهه را بنویسید.

۵ ـ اگر وزن «فاعل» بر صفت ثابت دلالت کند آن را چه می‌نامند؟

۶ ـ صفت‌های مشبهه را در این عبارت‌ها تعیین نمایید:

اِنَّ اللهَ بِالنّاسِ لَرَؤُوْفٌ رَحِيْمٌ. هُوَ ٱلْعَلِيُّ ٱلْعَظِيْمُ.

لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ العَزِيْزُ ٱلْحَكِيمُ. ٱلْمُؤْمِنُ حَسَنُ ٱلْمَعُوْنَةِ.

خَفِيفُ ٱلْمَؤُوْنَةِ، قانِعٌ بِما رَزَقَهُ ٱللهُ.

۷ ـ از این افعال صفت مشبهه بسازید:

مَرِضَ، خَشُنَ، عَذُبَ، حَلُمَ، فَقُهَ، لَؤُمَ، شَرِهَ، وَرِعَ، عَطِشَ، ذَلَّ، جَبُنَ، شَجُعَ، شَرُفَ، حَسُنَ، صَعُبَ، سَوِدَ.

۸ ـ از این افعال بر دو وزن ذیل صفت مشبهه بسازید:

۱ ـ بر وزن *فَعِيل*: رَفَعَ، قَدِمَ، جَمُلَ، قَصُرَ، غَلُظَ، غَنِيَ، عَتُقَ، صَحَّ.

۲ ـ بر وزن *اَفْعَل*: سَوِدَ، عَرِجَ، كَحُلَ، خَرِسَ، عَوِرَ، حَمِقَ، عَمِيَ، حَمُرَ.

درس بیست و پنجم

صیغه‌های مبالغه

صیغه‌ی مبالغه: اسمی است مشتق که بر وجود صفتی در چیزی به مقدار زیاد دلالت کند.

هرگاه بخواهند نشان دهند که صفتی بیش از حد معمول در موصوف وجود دارد برای آن، وزن‌های خاصی به کار می‌برند که آنها را صیغه‌های مبالغه می‌نامند، مثلاً شخصی که به اندازه‌ی معمول حسد ورزد، «**حاسِدْ**» است و کسی که گاهی دروغ گوید، «**کاذب**» است، اما چون شخص در این دو صفت از حد عادی بگذرد، «**حسود**» و «**کذّاب**» نامیده می‌شود.

اوزان صیغه‌ی مبالغه **سماعی** است، و فقط از **فعل ثلاثی مجرد** می‌آید، مشهورترین ***اوزان*** بدین قرار است:

فِعِّیل *مانند:* صِدّیق (خیلی راستگو)

فَعِیْلٌ *مانند:* عَلِیْمٌ (بسیار دانا)

فَعّالٌ *مانند:* عَلّامٌ (بسیار دانشمند)

فَعّالَةٌ *مانند:* عَلّامَةٌ (بسیار دانا)

مِفْعالٌ	مانند:	مِفْضالٌ (بسیار گرامی)
فُعّالٌ	مانند:	کُبّارٌ (بسیار بزرگ)
فَیْعُوْلٌ	مانند:	قَیُّوْمٌ (پایدار)
فُعُّوْلٌ	مانند:	قُدُّوْسٌ (بسیار منزه)
فَعِلٌ	مانند:	حَذِرٌ (بسیار ترسنده)

حرف «ة» در آخر کلماتی از قبیل **عَلّامَة** (بسیار بسیار دانشمند) برای زیادی مبالغه می‌آید و علامت تأنیث نیست و در مذکر و مؤنث یکسان به کار برده می‌شود و می‌گوییم: «رَجُلٌ عَلّامَة»، «اِمْرَأَةٌ عَلّامَة» و گاهی همین حرف «ة» به اسم فاعل ملحق شده و معنی مبالغه را می‌رساند.

مانند: *رَاوِی ـ رَاوِیَة* (بسیار روایت کننده).

وزن صیغه‌ی مبالغه «*فَعّال*» گاهی بر صاحب حرفه و پیشه دلالت می‌کند، مانند: خَیّاط، نَجّار، عَطّار، طَبّاخ، حَدّاد.

خود را بیازمایید!

۱ ـ صیغه‌ی مبالغه را تعریف کنید.

۲ ـ وزن‌های صیغه‌ی مبالغه را بنویسید.

۳ ـ آیا اوزان صیغه‌ی مبالغه سماعی اند؟ و از چه افعالی به دست می‌آیند؟

۴ ـ اگر بخواهیم مبالغه را دو برابر سازیم، چه می‌کنیم؟

۵ ـ صیغه‌های مبالغه را در این عبارت‌ها تعیین نمایید:

﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ ٱلخَلّاقُ ٱلْعَلِيمُ﴾، ﴿إِنَّ الله هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ﴾، ﴿إِنَّ ٱللهَ هُوَ ٱلرَّزّاقُ ذُوْٱلقُوَّةِ ٱلْمَتِيْنِ﴾، ﴿إِنَّ ٱللهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيْدِ﴾، يا سَتّارَ ٱلْعُيُوْبِ وَ يا غَفّارَ ٱلذُّنُوْبِ وَ يا عَلّامَ ٱلْغُيُوبِ.

۶ـ با افعال زیر صیغه‌ی مبالغه بسازید:

كَذَبَ، عَلِمَ، ضَحِكَ، اَكَلَ، كَفَرَ، فَضُلَ، طَوُلَ، قَدُسَ، صَبَغَ، فَلَحَ، حَمَلَ، حَفَرَ، طَبَرَ.

۷ـ وزن این صیغه‌های مبالغه را بنویسید:

جَبّار، وَهّاج، طَرُوْب، رَؤُوْف، راوِيَة، أَكُول، مِفْضال، كَرّار، سِكِّيْر، طَوّاف، عَلّامَة، مِجْزاع، وَدُوْد، شَكُوْر، خَدُوْم، نَهّام.

درس بیست و ششم

اسم تفضیل

اسم تَفْضِیْل: اسمی است مشتق از فعلی که بر وجود برتری صفتی در شخصی یا چیزی، بر شخصی یا چیز دیگر در همان صفت دلالت دارد، و این صیغه تنها از فعل‌های ثلاثی مجرد بر وزن «*اَفْعَل*» ساخته می‌شود.

مانند: أَعْظَم، أَكْمَل، أَعْلَم، أَفْضَل، أَجْمَل.

أَفعَل وَصْفِي: اسمی است مشتق از فعلی که بر وجود صفتی چون رنگ یا عیب، دلالت می‌کند. و از اوزان صفت مشبهه است.

مانند: اَحْمَر، أَبْيَض، اَحْوَل، اَعْرَج.

مؤنث صیغه‌ی «*أَفْعَل تَفْضِيْل*» بر وزن «*فُعْلٰى*» می‌باشد. مانند: أَفْضَل ـ فُضْلٰى.

و مؤنث صیغه‌ی «*أَفْعَل وَصْفِي*» بر وزن «*فَعْلاء*» است. مانند: أَحْمَر - حَمْرَاء. هر گاه کلمه‌های «*خَيْرٌ و شَرٌّ*» به معنی بهتر و بدتر آیند، این دو اسم تفضیل می‌باشند که در اصل «*أَخْيَرْ و أَشَرّ*» بوده‌اند، مانند: خَيْرُ المَوَاهِبِ العَقْلُ و شرُّ المَصَائِبِ الجَهْلُ.

(بهترین موهبت‌ها عقل و بدترین مصیبت‌ها نادانی است).

خود را بیازمایید!

۱ ـ افعل تفضیل را تعریف کنید.

۲ ـ افعل وصفی، چه تعریفی دارد؟

۳ ـ مؤنث افعل تفضیل بر چه وزنی است؟

۴ ـ مؤنث افعل وصفی، چگونه ساخته می‌شود؟

۵ ـ افعل تفضیل را در این جمله‌ها تعیین کنید:

اَللهُ أَكْبَرُ ـ أَللهُ أَعْلَمُ ـ تَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الخَالِقِيْنَ ـ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ـ ابوبكر أَفْضلُ الْخَلْقِ بَعْدَ رسولِ الله ﷺ ـ لا خُلْقَ أَقْبَحُ مِنَ ٱلكِبْرِ ـ لابَلِيَّةَ أَعْظَمُ مِنَ ٱلحَسَدِ ـ لاوَرَعَ أَنْفَعُ مِنْ تَجَنُّبِ مَحارِمِ اللهِ ـ لا مَالَ أَنْفَعُ مِنَ القَناعَةِ ـ وَ لا جَهْلَ أَضَرُّ مِنَ ٱلعُجْبِ ـ أَظْهَرُ مِنَ ٱلشَّمْسِ ـ أَبْعَدُ ٱلاحْتِمالاتِ ـ أَحْسَنُ الوُجُوْه ـ اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقاكُم.

۶ ـ در کلمات زیر «أَفْعَل تفضِيْل» را از «أَفْعَل وَصْفِي» تشخیص دهید:

أَصْلَح، أَفْضَل، أَحمَر، أَلْكَن، أَظْهَر، أَكْثَر، أَقْرَب، أَبْعَد، أَغْلَب، أَكْبَر، أَحْمَق، أَصْغَر.

۷ ـ از کلمات زیر افعل التفضیل بسازید:

حَقِیْر، عَظِیْم، طَوِیْل، قَصِیْر، جَمِیْل، شَهِیْر، قَلِیْل، کَثِیْر، کَامِل، فَاضِل، فَاسِد، سَعِیْد، شَرِیْف، سَرِیْع، رَفِیْع، مَجِیْد، ظَاهِر، وَاضِع.

۸ـ مؤنث کلمات ذیل را بنویسید:

أَخْرَسُ، أَفْضَلُ، أَحْمَرُ، أَلْکَنُ، اَسْوَدُ، أَصْفَرُ، أَقْرَبُ، أَکْبَرُ، أَحْمَقُ، أَعْرَجُ، أَفْصَحُ.

درس بیست و هفتم

اسم مصغر

اسمی است که بر شیرینی نام و یا کوچکی و ناچیز بودن شخص یا چیزی دلالت دارد، مانند: حُسَیْنٌ، رُجَیْلٌ (مرد کوچک یا مردک)، دُرَیْهِمٌ (درهم کوچک).

تصغیر در اسم ثلاثی بر وزن «فُعَیْل» است، برای ساختن آن حرف اول را ضمه و دوم را فتحه داده و حرف «یاء» را بعد از حرف دوم اضافه می‌کنند. مانند: أَسَدٌ –که أُسَیْدٌ، قُفْلٌ – قُفَیْلٌ – فَرَسٌ، فُرَیْسٌ – وَلَدٌ، وُلَیْدٌ – می‌شود. و در اسم رباعی (چهار حرفی) حرف بعد از یاء تصغیر را کسره می‌دهند.

مانند: جَعْفَرٌ که جُعَیْفِرٌ – مُحْسِنٌ، مُحَیْسِنٌ – دِرْهَمٌ، دُرَیْهِمٌ – می‌گردد.

و چنانچه حرف چهارم اسمی «تاء» یا «الف مقصوره» یا «ممدوده» باشد، حرف بعد از یاء تصغیر را فتحه می‌دهند. مانند: طَلْحَةٌ – طُلَیْحَةٌ – حُبْلی – حُبَیْلی – حَمْرَاءُ– حُمَیْرَاءُ.

و در اسم خماسی (پنج حرفی) حرف پنجم را حذف کرده، و مانند چهار حرفی مصغر می‌کنند. مانند: «سَفَرْجَل» که «سُفَیْرِج» می‌شود.

خود را بیازمایید!

۱ـ اسم مصغر را تعریف کنید؟

۲ـ اسم مصغر را چگونه از خماسی به دست می‌آوریم؟

۳ـ روش ساخت اسم مصغر از اسم‌های ثلاثی چگونه است؟

۴ـ مصغر اسم‌های ذیل را بسازید:

دِرْهَم، جَبَل، سَبُع، رَجُل، عَبْد، سَكْرَان، سَلْمَان، أَرْض، شَمْس، نَهْر، فَرَس، مَسْجِد، مَدْرَسَة، نِعْمَة، كَلْب، صَفْرَاء، سَفَرْجَل، قُنْفُذ.

۵ـ این اسم‌های مصغر را مکبر کنید:

جُمَيْل، سُمَيْع، كُوَيْكِبْ، خُبَيْر، عُوَيْلِم، فُرَيْس، قُفَيْل، نُوَيْرَة، مُحَيْسِن، جُعَيْفِر، دُرَيْهِم، طُلَيْحَة، حُبَيْلَى، حُمَيْرَاء، سُفَيْرِج، أُسَيْد، وُلَيْد، رُجَيْل.

درس بیست و هشتم

سالم، مهموز، مضاعف و معتل از اسم و فعل

هر اسم و فعلی که در حروف اصلی آن همزه و حرف علّه و تضعیف نباشد، آن را «*سالم*» خوانند. مانند: رَجُلٌ، نَصَرَ.

و هر اسم و فعلی که یکی از حروف اصلی آن همزه باشد، آن را «**مهموز**» خوانند. مانند: «*أَمَرَ*» از مصدر «*أَمْر*»

و هر اسم و فعلی که دو حرف اصلی آن از یک جنس باشد آن را «**مُضاعَف**» خوانند. مانند: «*مَدَّ*» از مصدر «*مَدٌّ*»، «*زَلْزَلَ*» از مصدر «*زَلْزَلَةٌ*»

(حروف «واو، الف و یاء»[1] را «**حروف علـه**» می‌نامند، و دیگر حروف را «**صحیح**» گویند).

و هر اسم و فعلی که یکی از حروف اصلی آن حرف علّه باشد، آن را «*معتّل*» خوانند، اگر حرف علّه به جای فاءالفعل کلمه باشد آن را «*معتل الفاء*» *یا* «*مثال*» گویند. مـانند: «*وَعَـدَ*» از

۱–این الف از واو یا یاء قلب شده لذا به آن الف منقلبه گویند.

مصدر «*وَعْدٌ*».

و اگر به جای عین الفعل کلمه بود، آن را «***معتل العين***» يا «***أجوف***»، خوانند.

مانند: «*قال*» ***از مصدر*** «*قَوْلٌ*»

و اگر به جای لام الفعل کلمه بود، آن را «***معتل اللام***» یا «***ناقص***» نامند.

مانند: «*رَمٰی*»، از مصدر «*رَمْيٌ*»

و هرگاه دو حرف اصلی کلمه حرف علّه باشد آن را «***لفیف***» خوانند در این صورت اگر فاء و لام‌الفعل کلمه حرف علّه باشد، آن را «***لفیف مفروق***» گویند مانند:

«*وَقٰی*»، از مصدر «*وَقْيٌ*»

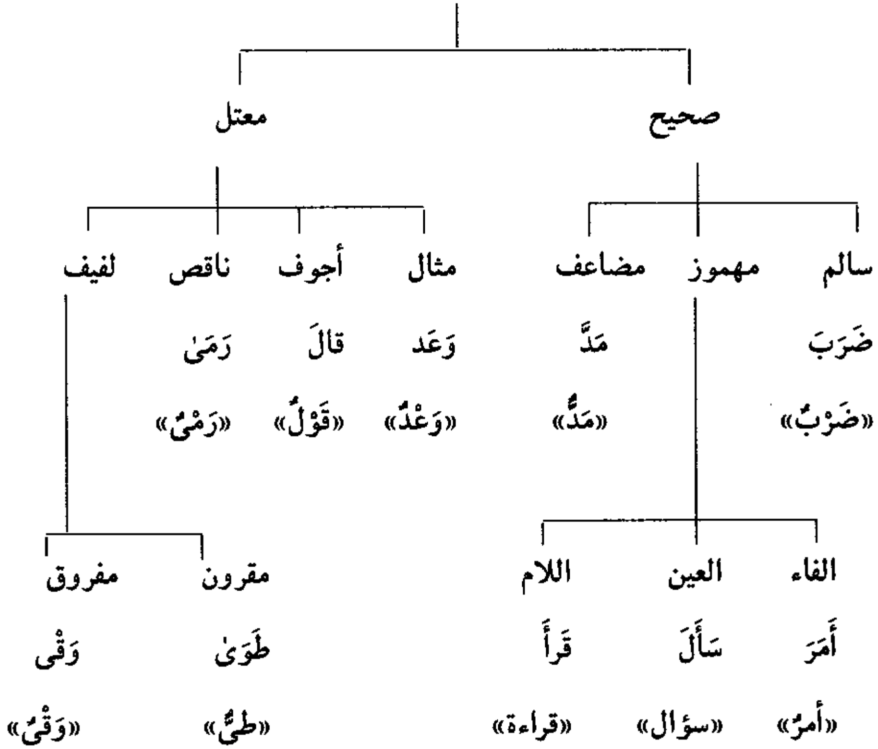
و اگر عین و لام الفعل کلمه حرف علّه باشد، آن را «***لفیف مقرون***» خوانند.

مانند: «*طَوٰی*»، از مصدر «*طَيٌّ*»

پس مجموع اسماء و افعال بر **هفت** نوع است:

صحیح است و مثال است و مضاعف

لفیف و ناقص و مهموز و أجوف


انواع اسم و فعل
صحیح
معتل
سالم
مهموز
مضاعف
مثال
أجوف
ناقص
لفیف
ضَرَبَ
مَدَّ
وَعَد
قالَ
رَمَیٰ
«ضَرْبٌ»
«مَدٌّ»
«وَعْدٌ»
«قَوْلٌ»
«رَمْیٌ»
الفاء
العین
اللام
مقرون
مفروق
أَمَرَ
سَأَلَ
قَرأَ
طَوَیٰ
وَقٰی
«أمرٌ»
«سؤال»
«قراءة»
«طَیٌّ»
«وَقْیٌ»

خود را بیازمایید!

۱ ـ کلماتی را که سومین حرف اصلی آنها حرف علّه باشد، چه می‌نامند؟

۲ ـ فعل اجوف کدام است؟ با مثال توضیح دهید.

۳ ـ فرق بین فعل سالم و مضاعف چیست؟ با ذکر مثال توضیح دهید.

۴ ـ فعل‌های صحیح و معتل را از جمله‌های زیر مشخص کنید:

طَلَعَتِ ٱلشَّمْسُ ـ افَلَ ٱلكَوْكَبُ ـ يَزْأَرُ ٱلْاَسَدُ ـ وَرَدَ ٱلماءُ ـ جَاعَ ٱلطِّفْلُ ـ سَعَى ٱلتّاجِرُ ـ يَرْوى عَنِ ٱلْمُحَدِّثِ ـ قَصَدْتُ ٱلْوَطَنَ ـ ثَارَ ٱلغُبارُ ـ أَمَرَ ٱلطَّبِيْبُ ـ حَضَرَ ٱلعالِمُ.

۵ ـ نوع افعال زیر را با توجه به درس بیان کنید:

ودّ، وأَدَ، نَفَعَ، جَدَّ، سارَ، سَما، وَطَأَ، وَفَى، وَثَبَ، أَخَذَ، مَلَّ، قَرَأَ، أَوَىٰ، حَثَّ، جارَ، سَأَلَ.

درس بیست و نهم

إدغام، إعلال، إبدال

تغییراتی که بر حروف بعضی از کلمات عارض می‌شود سه قسم است:

۱ ـ إدغام ۲ ـ إعلال ۳ ـ إبدال

ادغام: عبارت است از آمیختن دو حرف همجنس و مجاور، در یکدیگر که به یک حرف مشدّد تبدیل می‌گردد.
مانند: «مَدٌّ» و «أَحَبَّ»، که در اصل «مَدَدٌ» و «أَحْبَبَ»، بوده است.

شرط ادغام:

ادغام دو شرط دارد:

۱ ـ آنکه حرف اول ساکن و حرف دوم متحرک باشد، مانند: «مَدْدٌ»

۲ ـ آنکه میان دو حرف مجانس، حرف دیگری فاصله نشود. مانند: زَلْزَلَ، وَسْوَسَ، مَعْدُود، جَدِيْد.

بنابراین، در مضاعف رباعی به هیچ وجه ادغام صورت نمی‌گیرد.

اقسام ادغام:

ادغام بر سه قسم است: ***واجب، ممتنع، جایز***

الف ـ واجب: و آن در صورتی است که هر دو حرف متحرک یا حرف اول ساکن و دومی متحرک باشد.

مانند: «مَدَّ، یَمُدُّ، مَدّاً» که در اصل مَدَد، یَمْدُدُ، مَدْداً بوده است.

هرگاه حرف اول متحرک باشد حرکت آن حذف می‌گردد، مگر اینکه حرف ما قبل آن صحیح و ساکن باشد که حرکت حرف اول به ماقبل داده می‌شود مانند: «مَدَّ، یَمُدُّ» که در اصل «مَدَدَ، یَمدُدُ» بوده است.

ب ـ ممتنع: و آن در جایی است که حرف دوم مجانس به سبب اتصال به ضمیر رفع متحرک[1] ساکن شده باشد، بنابراین، ادغام در صیغه‌های ششم تا چهاردهم فعل ماضی ثلاثی مضاعف، و در جمع‌های مؤنث مضارع و امر حاضر آن ممتنع

---

۱ ـ ضمایر رفع متحرک عبارتند از: نَ، تَ، تُمَا، تُمْ، تِ، تُنَّ، تُ، نا

خواهد بود. مانند: مَدَدْنَ، مَدَدْنا، يَمْدُدْن، اُمْدُدْن.

ج ـ جایز: و آن در صورتی است که حرف دوم مجانس، به سبب حالت جزم، یا بناء، ساکن شود مانند: لَمْ يَمُدُّ(۱) لَمْ يَمْدُدْ، مُدَّ(۲) أُمْدُدْ، لِيَمُدَّ، لِيَمْدُدْ.

یادآوری: بدان که مضاعف ثلاثی مجرد از این سه باب آمده است:

۱ ـ فَعَلَ، يَفْعُلُ مانند: مَرَّ، يَمُرُّ

۲ ـ فَعَلَ، يَفْعِلُ مانند: فَرَّ، يَفِرُّ،

۳ ـ فَعَلَ، يَفْعَلُ مانند: بَرَّ، يَبَرُّ

و قواعد ادغام سابق‌الذکر در باب‌های ثلاثی مزید فیه (***إِفْعَال، اِنْفِعَال، اِفْتِعَال، اِسْتِفْعَال***) مضاعف نیز جاری است، مانند: ***أَعَدَّ، اِنْسَدَّ، اِمتَدَّ، اِسْتَعَدَّ***، و نیز باب ***اِفْعِلَال*** مانند: ***اِحْمَرَّ يَحْمَرُّ***.

---

۱ ـ در صورت ادغام، هرگاه عین الفعل مضموم باشد سه حرکت در لام الفعل جایز است و حرکت فتحه فصیح تر است، مانند: لَمْ يَمُدَّ، لَمْ يَمُدُّ، لَمْ يَمُدِّ، مُدَّ، مُدُّ، مُدِّ.

۲ ـ و در صورتی که عین الفعل مضموم نباشد، فقط دو حرکت فتحه و کسره جایز است و نیز حرکت فتحه فصیح تر است، مانند: لَمْ يَفِرَّ، لَمْ يَبَرَّ، فِرَّ، بِرَّ.

خود را بیازمایید!

۱ـ ادغام را تعریف کنید؟

۲ـ ادغام بر چند نوع است؟

۳ـ آیا در فعل‌های رباعی مضاعف ادغام صورت می‌گیرد؟ چرا؟

۴ـ ادغام در چه فعل‌هایی صورت می‌گیرد؟

۵ـ ادغام ممتنع را تعریف کنید و با مثال توضیح دهید.

۶ـ ماضی و مضارع فعل‌های: صَبَّ، أَحَبَّ، اسْتَعَدَّ، را صرف کنید.

۷ـ اصل هر یک از کلمات ذیل و کیفیت ادغام آن را بیان کنید:
مُمْتَدٌّ، مُجِدٌّ، مُسْتَمِرٌّ، مُحِبٌّ، مُسْتَعِدٌّ، مَصَبٌّ.

۸ـ از فعل‌های مضارع (یَمُرُّ، یَسْتَعِدُّ، تَهِبُّ، یَهُزُّ) فعل امر حاضر بسازید سپس آنها را کاملاً صرف کنید.

۹ـ «مَدَّ» را به باب إفْعَال و افْتعَال و تَفَعُّل، و «سَدَّ» را به باب تَفْعِیل و انفعال، و «حَبَّ» را به باب تَفَعُّل و إفعال و تَفَاعُل و مُفَاعَلَة و تَفعِیل و اِسْتَفْعَال، و «صَبَّ» را به باب إفْعَال و تَفَعُّل و تَفَاعُل و اِنْفِعَال ببرید، سپس ماضی و مضارع و اسم فَاعِل هر یک را بنویسید.

درس سی‌ام

اعلال در مثال

اعلال: عبارت است از تغییری که بر حرف علّه یا همزه در کلمه عارض می‌شود.

اقسام اعلال:

اعلال بر سه نوع است: ***اعلال به سکون، اعلال به قلب، اعلال به حذف***

الف ـ اعلال به سکون: و آن در صورتی است که حرف علّه‌ی متحرک، ساکن شود، به نقل حرکت، یا به حذف آن، مانند: «یَقُوْمُ» و «یَدْعُوْ» که در اصل «یَقْوُمُ» و «یَدْعُوُ» بوده است.

ب ـ اعلال به قلب: و آن عبارت است از تبدیل حرف علّه‌ای به حرف علّه‌ی دیگر مانند:

«صَادَ» و «دَعَا» که در اصل «صَیَدَ» و «دَعَوَ» بوده است.

ج ـ اعلال به حذف: و آن عبارت است از حذف حرف علّه از کلمه مانند:

«لَمْ یَخَفْ» که در اصل «لم یَخَافْ» بوده است.

اعلال در مثال

فعل مثال بر دو نوع است: ***مثال واوی، مثال یایی***.

الف ـ مثال واوی، مانند: *وَعَدَ*

ب ـ مثال یایی، مانند: *یَمُنَ*

فعل ماضی مثال از هر جهت مانند فعل سالم صرف می‌شود و هیچگونه اعلالی در آن صورت نمی‌گیرد مانند:

وَعَدَ، وَعَدَا، وَعَدُوا   وَعَدَتْ، وَعَدَتَا، وَعَدْنَ ...

یَمُنَ، یَمُنَا، یَمُنُوا   یَمُنَتْ، یَمُنَتَا، یَمُنَّ ...

۱ ـ هرگاه مثال واوی در مضارع بر وزن یَفعِلُ، یا با داشتن یک حرف از حروف حلق[۱] بر وزن ***یَفْعَلُ*** باشد، «واو» حذف می‌گردد مانند: یَوْقِفُ، یَوْهَبُ، که یَقِفُ، یَهَبُ می‌شود.

و در صورت مجهول کردن آن، «واو» که حذف شده برمی‌گردد مانند:

یُوْعَدُ، یُوْهَبُ.

۱- حروف حلق عبارتند: از همزه، عین، حا، غین، خا، هاء که همه‌ی این حروف از حلق خارج می‌شوند.

حرف حلقی شش بود ای نور عین   همزه، هاء و حاء و خاء و عین و غین

۲ـ در امر حاضر «واو» حذف می‌گردد، مانند: قِفْ، هَبْ.
۳ـ از مصدر ثلاثی مجرد مثال واوی که بر وزن «فِعْل» باشد نیز، حرف علّه حذف می‌گردد و به جای آن در آخر مصدر تاء مربوطه در می‌آید، مانند:
وِعْد، وِصْل که ***عِدَة، صِلَة*** می‌شوند.
۴ـ در مثال واوی، «واو» ساکن ما قبل مکسور به «یاء» تبدیل می‌گردد، مانند:
اِوْجَل، اِوْجَاد، اِسْتِوْصَال، مِوْزان که (اِیْجَلْ، اِیْجَاد، اِسْتِیْصَال، مِیْزان) می‌شود.
۵ـ در مثال یایی «یاء» ساکن ما قبل مضموم به «واو» تبدیل می‌گردد، مانند:
مُیْسِر، یُیْقِنُ که مُوسِر، یُوْقِنُ می‌شود.
۶ـ هرگاه فعل مثال به باب افتعال برده شود حرف علّه در تمام صیغه‌های آن باب به «تاء» تبدیل و در «تاء» افتعال ادغام می‌گردد مانند:[1]
اِتَّصَلَ، اِتَّسَرَ که در اصل اِوْتَصَلَ، اِیْتَسَرَ بوده است.

۱ـ این مطلب را برخی از نحویون در بحث ابدال آورده‌اند.

نمونه‌های از صرف فعل مثال واوی و یایی

۱ ـ *الوَعْد (فَعَلَ يَفعِلُ)*:

ماضی:

وَعَدَ، وَعَدَا، وَعَدُوا وَعَدَتْ، وَعَدَتَا، وَعَدْنَ

وَعَدْتَ، وَعَدْتُمَا، وَعَدْتُم وَعَدْتِ، وَعَدْتُمَا، وَعَدْتُنَّ

وَعَدْتُ وَعَدْنا

مضارع:

يَعِدُ، يَعِدَانِ، يَعِدُونَ تَعِدُ، تَعِدَانِ، يَعِدْنَ

تَعِدُ، تَعِدَانِ، تَعِدُونَ تَعِدِيْنَ، تَعِدَانِ، تَعِدْنَ

اَعِدُ نَعِدُ

امر حاضر:

عِدْ، عِدَا، عِدُوْا عِدِی، عِدَا، عِدْنَ

با نون تأكيد تقيلة:

عِدَنَّ، عِدَانِّ، عِدُنَّ عِدِنَّ، عِدَانِّ، عِدْنَانِّ

با نون تأكيد خفيفه:

عِدَنْ، ــــــ، عِدُنْ عِدِنْ، ــــــ، ــــــ

مضارع مجزوم:

لَمْ يَعِدْ، لَمْ يَعِدَا، لَمْ يَعِدُوا لَمْ تَعِدْ، لَمْ تَعِدَا، لَمْ يَعِدْنَ
لَمْ تَعِدْ، لَمْ تَعِدَا، لَمْ تَعِدُوا لَمْ تَعِدِی، لَمْ تَعِدَا، لَمْ تَعِدْنَ
لَمْ اَعِدْ لَمْ نَعِدْ

مضارع منصوب:

لَنْ يَعِدَ، لَنْ يَعِدَا، لَنْ يَعِدُوا لَنْ تَعِدَ، لَنْ تَعِدَا، لَنْ يَعِدْنَ
لَنْ تَعِدَ، لَنْ تَعِدَا، لَنْ تَعِدُوا لَنْ تَعِدِی، لَنْ تَعِدَا، لَنْ تَعِدْنَ
لَنْ اَعِدَ لَنْ نَعِدَ

اسم فاعل:

وَاعِدٌ، وَاعِدَانِ، وَاعِدُونَ وَاعِدَةٌ، وَاعِدَتَانِ، وَاعِدَاتٌ

اسم مفعول:

مَوْعُوْدٌ، مَوعُودَانِ، مَوعُودُونَ مَوْعُودَةٌ،
مَوعُودَتَانِ، مَوْعُودَاتٌ

ماضی مجهول:

وُعِدَ، وُعِدَا، وُعِدُوا وُعِدَتْ، وُعِدَتَا، وُعِدْنَ
وُعِدْتَ، وُعِدْتُمَا، وُعِدْتُم وُعِدْتِ، وُعِدْتُمَا، وُعِدْتُنَّ
وُعِدْتُ وُعِدْنَا

مضارع مجهول:

يُوْعَدُ، يُوْعَدَانِ، يُوعَدُوْنَ تُوعَدُ، تُوعَدَانِ، يُوعَدْنَ

تُوعَدُ، تُوعَدَانِ، تُوعَدُوْنَ　　تُوعَدِيْنَ، تُوعَدَانِ، تُوعَدْنَ
أُوْعَدُ　　نُوعَدُ

۲ ـ الوَجَل (فَعِلَ يَفْعَلُ)

ماضی:

وَجِلَ، وَجِلَا، وَجِلُوْا　　وَجِلَتْ، وَجِلَتَا، وَجِلْنَ
وَجِلْتَ، وَجِلْتُمَا، وَجِلْتُم　　وَجِلْتِ، وَجِلْتُمَا، وَجِلْتُنَّ
وَجِلتُ　　وَجِلْنا

مضارع:

يَوْجَلُ، يَوْجَلَانِ، يَوْجَلُونَ　　تَوْجَلُ، تَوْجَلَانِ، يَوْجَلْنَ
تَوْجَلُ، تَوْجَلَانِ، تَوْجَلُوْنَ　　تَوْجَلِيْنَ، تَوْجَلَانِ، تَوْجَلْنَ
اَوْجَلُ　　نَوْجَلُ

امر حاضر:

اِيْجَلْ، اِيْجَلَا، اِيْجَلُوا　　اِيْجَلِی، اِيْجَلا، اِيْجَلْنَ

با نون تأكيد ثقيلة:

اِيْجَلَنَّ، اِيْجَلانِّ، اِيْجَلُنَّ　　اِيْجَلِنَّ، اِيْجَلانِّ، اِيْجَلْنَانِّ

با نون تأكيد خفيفة:

اِيْجَلَنْ، ـــــ، اِيْجَلُنْ　　اِيْجَلِنْ، ـــــ، ـــــ

مضارع منصوب:

لَنْ يَوْجَلَ، لَنْ يَوْجَلَا، لَنْ يَوْجَلُوْا　　لَنْ تَوْجَلَ، لَنْ تَوْجَلَا،

لَنْ يَوْجَلْنَ

لَنْ تَوْجَلَ، لَنْ تَوْجَلَا، لَنْ تَوْجَلُوْا لَنْ تَوْجَلِی، لَنْ تَوْجَلَا، لَنْ تَوْجَلْنَ

لَنْ اَوْجَلَ لَنْ نَوْجَلَ

مضارع مجزوم:

لَمْ يَوْجَلْ، لَمْ يَوْجَلَا، لَمْ يَوْجَلُوْا لَمْ تَوْجَلْ، لَمْ تَوْجَلَا، لَمْ يَوْجَلْنَ

لَمْ تَوْجَلْ، لَمْ تَوجَلَا، لَمْ تَوْجَلُوْا لَمْ تَوْجَلِی، لَمْ تَوْجَلَا، لَمْ تَوْجَلْنَ

لَمْ اَوْجَلْ لَمْ نَوْجَلْ

اسم فاعل:

وَاجِلٌ، وَاجِلَانِ، وَاجِلُوْنَ وَاجِلَةٌ، وَاجِلَتَانِ، وَاجِلَاتٌ

اسم مفعول:

مَوْجُولٌ مِنْهُ...

۳۔اليُسْر: (فَعَلَ يَفْعِلُ)

ماضی:

يَسَرَ، يَسَرَا، يَسَرُوا يَسَرَتْ، يَسَرَتَا، يَسَرْنَ

يَسَرْتَ، يَسَرْتُمَا، يَسَرْتُمْ يَسَرْتِ، يَسَرْتُمَا، يَسَرْتُنَّ

يَسَرْتُ يَسَرْنا

مضارع:

يَيْسِرُ، يَيْسِرَانِ، يَيْسِرُونَ   تَيْسِرُ، تَيْسِرَانِ، يَيْسِرْنَ
تَيْسِرُ، تَيْسِرَانِ، تَيْسِرُونَ   تَيْسِرِيْنَ، تَيْسِرَانِ، تَيْسِرْنَ
أَيْسِرُ   نَيْسِرُ

امر حاضر:

اِيْسِرْ، اِيْسِرَا، اِيْسِرُوْا   اِيْسِرى، اِيْسِرَا، اِيْسِرْنَ

با نون تأكيد ثقيله:

اِيْسِرَنَّ، اِيْسِرَانِّ، اِيْسِرُنَّ   اِيْسِرِنَّ، اِيْسِرَانِّ، اِيْسِرْنَانِّ

با نون تأكيد خفيفة:

اِيْسِرَنْ، ــــ اِيْسِرُنْ   اِيْسِرِنْ، ــــ، ــــ

مضارع منصوب:

لَنْ يَيْسِرَ، لَنْ يَيْسِرَا، لَن يَيْسِرُوا   لَن تَيْسِرَ، لَنْ تَيْسِرَا،
لَنْ يَيْسِرْنَ
لَنْ تَيْسِرَ، لَنْ تَيْسِرَا، لَنْ تَيْسِرُوْا   لَنْ تَيْسِرِى، لَنْ تَيْسِرَا،
لَنْ تَيْسِرْنَ
لَنْ أَيْسِرَ   لَنْ نَيْسِرَ

مضارع مجزوم:

لَمْ يَيْسِرْ، لَم يَيْسِرَا، لَمْ يَيْسِرُوْا   لَمْ تَيْسِرْ، لَمْ تَيْسِرَا،

لَمْ يَيْسِرْنَ

لَمْ تَيْسِرْ، لَمْ تَيْسِرَا، لَمْ تَيْسِرُوا لَمْ تَيْسِرِی، لَمْ تَيْسِرَا، لَمْ تَيْسِرْنَ

لَمْ أَيْسِرْ لَمْ نَيْسِرْ

اسم فاعل:

يَاسِرٌ، يَاسِرَانِ، يَاسِرُونَ يَاسِرَةٌ، يَاسِرَتَانِ، يَاسِرَاتٌ

اسم مفعول:

مَيْسُوْرٌ بِهِ...

ماضی مجهول:

يُسِرَ بِهِ، يُسِرَ بِهِمَا، يُسِرَ بِهِمْ يُسِرَ بِها، يُسِرَ بِهِما، يُسِرَ بِهِنَّ

يُسِرَ بِكَ، يُسِرَ بِكُمَا، يُسِرَ بِكُمْ يُسِرَ بِكِ، يُسِرَ بِكُمَا، يُسِرَ بِكُنَّ

يُسِرَ بِی يُسِرَ بِنَا

مضارع مجهول:

يُوْسَرُ بِهِ، يُوْسَرُ بِهِمَا، يُوْسَرُ بِهِمْ يُوْسَرُ بِهَا، يُوْسَرُ بِهِمَا، يُوْسَرُ بِهِنَّ

يُوْسَرُ بِكَ، يُوسَرُ بِكُمَا، يُوسَرُ بِكُمْ يُوْسَرُ بِكِ، يُوْسَرُ بِكُمَا، يُوْسَرُ بِكُنَّ

يُوْسَرُ بِی يُوسَرُ بِنَا

خود را بیازمایید!

۱ ـ اعلال را تعریف کنید.

۲ ـ اقسام اعلال را توضیح داده با مثل بیان نمایید.

۳ ـ فعل مثال بر چند نوع است؟

۴ ـ آیا در فعل ماضی مثال اعلال وجود دارد؟

۵ ـ حرف علت در صیغه‌های کدام باب به تاء تبدیل می‌شود؟

۶ ـ صیغه و اصل کلمات ذیل را توضیح داده و تغییراتی را که در آنها پیدا شده است بنویسید:

صِلُوْا، يَعِدُ، يَصِفُوْنَ، اِتِّزَان، اِيْجَاب، اِتَّحَدَ، زِنَة، اِتَّفَقُوْا، اِيْصَال، أَصِلُ، اِتِّعَاظ، تَضَعِيْنَ، هِبَة، اِسْتِيْضَاح، نَجِدُ، يَتَّجِهُ، قِفَا، ضَعِيْ، مُتَّحِد.

۷ ـ مضارع (معلوم و مجهول) و امر حاضر افعال ماضی ذیل را بنویسید:

وَجَدْتُنَّ، وَعَدْتَ، وَضَعْتُمَا، وَهَبْتُمْ، وَقدتُنَّ، وَرِثْتُ، وَزَنْتُمَا، وَصَفْتَ، وَلَدْتِ، وَعَظْتُنَّ.

۸ ـ فعل ماضی و مضارع و امر حاضر و اسم فاعل باب افتعال فعل‌های مجرّد ذیل را بنویسید:

يَبِسَ، وَصَلَ، وَصَفَ، يَسَرَ، وقدَ، وَهَبَ، وَكَلَ، يَئِسَ.

۹ ـ فعل (وَضُحَ) و (يَسَرَ) را به باب إِفْعَال و إِسْتِفْعَال ببرید، ماضی، مضارع، امر حاضر و اسم فاعل آنها را کاملاً صرف کنید.

درس سی و یکم

اعلال در أَجْوف

اجوف بر دو نوع است:

الف ـ اجوف واوی مانند: قَالَ يَقُولُ

ب ـ اجوف یایی مانند : بَاعَ يَبِيْعُ

۱ ـ در ماضی معلوم (ثلاثی مجرد) اجوف، «واو» و «یاء» متحرک ماقبل مفتوح به الف تبدیل می‌گردد، مانند:

قَامَ، صَادَ که در اصل قَوَمَ، صَيَدَ بوده است.

و از صیغه‌ی ششم ماضی تا آخر به علت التقاء ساکنین، عین الفعل را حذف می‌کنند، و فاء الفعل را مکسور می‌کنند، مگر اینکه مضارع آن بر وزن يَفْعُلُ باشد، که در این صورت فاء الفعل مضموم می‌گردد، مانند:

خِفْنَ، صِدْنَ و قُمْنَ که در اصل خَافْنَ، صَادْنَ و قَامْنَ بوده است.

۲ ـ هرگاه در مضارع عین‌الفعل «واو» مضموم یا «یاء» مکسور و ما قبل آن دو، حرف صحیح و ساکن باشد، حرکت عین

الفعل به ما قبل داده می‌شود مانند: يَقْوُمُ، يَصْيِدُ كه يَقُوْمُ، يَصِيْدُ می‌شود.

و چنانچه حرکت عین‌الفعل فتحه باشد «واو» و «یاء» به «الف» تبدیل می‌شوند، مانند: يَنْوَمُ، يَهْيَبُ كه يَنَامُ، يَهَابُ می‌شود.

و در تمام صیغه‌های جمع مؤنث از فعل أجوف به علّت التقاء ساکنین، حرف علّه حذف می‌گردد مانند: يَقُوْمنَ، يَصِيْدْنَ كه يَقُمْنَ، يَصِدْنَ می‌شود.

۳ـ در امر حاضر و مضارع مجزوم، هر جا التقاء ساکنین پیش آید، حرف علّه حذف می‌گردد، مانند:

قُوْل، صِيْدْ، خَافْ، لِيَقُومْ، لَاتَصِيْدْ، لَمْ تَخَافْ که: قُلْ، صِدْ، خَفْ، لِيَقُمْ، لا تَصِدْ، لَمْ تَخَفْ می‌شود. و در صیغه‌هایی که التقاء ساکنین پیش نیاید حرف علّه باز می‌گردد، مانند:

قُوْلُوْا، صِيْدَا، خَافِي، لَمْ تَقُولُوْا، لَاتَصِيْدَا، لَمْ تَخَافِي.

پس در صورتی که نون تأکید به آن ملحق شود، عین‌الفعل نیز باز می‌گردد مانند:

خَفْ، خَافَنَّ، قُلْ، قُوْلَنَّ، صِدْ، صِيْدَنَّ.

قواعد گذشته در باب‌های مزید (إفْعَال، اِنْفِعَال، اِفْتِعَال و

اِسْتِفْعَال) از اجوف نیز جاری است مانند:
أَضاعَ، يُضِيْعُ ـ انْصاعَ، يَـنْصاعُ ـ ابْـتاعَ، يَـبْتاعُ ـ اِسْـتَمَالَ، يَسْتَمِيْلُ.

۴ ـ در صیغه‌ی اسم فاعل، عین الفعل (واو، یاء) بـه هـمزه تبدیل می‌شود مانند:
قَاوِلٌ، صَايِدٌ که قَائِلٌ، صائِدٌ می‌شود.

۵ ـ در صیغه‌ی اسم مفعول اجوف واوی که دو «واو» با هـم جمع می‌شوند، «واو» اسم مفعول حذف، و حـرف پـیش از «واو» اول مضموم می‌گردد، مانند: مَقْوُوْلٌ که مَقُوْلٌ می‌شود.

و در اسم مفعول اجوف یایی «واو» اسـم مـفعول حـذف، و حرف پیش از «یاء» مکسور می‌گردد، مانند: مَصْيُوْدٌ که مَصِيْدٌ می‌شود.

۶ـ در ماضی مجهول حرف علّه، ساکن و فاء الفعل، مکسور و «واو» به «یاء» تبدیل می‌گردد، مانند: قُوِلَ، بُيِعَ که قِيْلَ، بِـيْعَ می‌شود.

از صیغه‌ی ششم تا آخر مانند ماضی معلوم صرف می‌شود، با این تفاوت که فاءالفعل مضموم، مکسور و فاءالفعل مکسور، مضموم می‌گردد مانند:
بِعْنَ، خِفْنَ، قُلْنَ که مجهول آنها بُعْنَ، خُفْنَ، قِلْنَ می‌شود.

و در مضارع مجهول: «واو» و «یاء» به الف تبدیل می‌شود مانند: یُقْوَل، یُصْیَدُ که یُقَالُ، یُصَادُ می‌شود.

۷ـ در مصدر باب إفْعَال و اسْتِفْعَال از اجوف، حرف علّه حذف و به آخر آن تاء مربوطه ملحق می‌شود، مانند:

إقْوَام، إنْیال، اسْتِقْوَام، إسْتِنْیَال که:

إقَامَة، إنَالَة، إسْتِقَامَة، اسْتِنالَة می‌شود.

و در مضارع واوی آن دو باب، عین الفعل به یاء تبدیل می‌گردد، مانند:

یُقْوِمُ، یَسْتَقْوِمُ که یُقِیْمُ، یَسْتَقِیْمُ می‌گردد.

۸ـ در مصدرهای مجرد که بر وزن فِعَال و مصدرهای باب انْفِعَال و افْتِعَال از اجوف واوی «واو» به یاء تبدیل می‌گردد، مانند: قِوامٌ، انْقِوادٌ، اِشْتِواقٌ که قِیامٌ، اِنْقِیادٌ، اِشْتِیاقٌ می‌گردد.

نمونه هایی از تصریف (أجوف)

۱ ـ *القول: (فَعَلَ، يَفْعُلُ)*

ماضی:

قَالَ، قَالاَ، قَالُوا　　قَالَتْ، قَالَتَا، قُلْنَ
قُلْتَ، قُلتُمَا، قُلْتُمْ　　قُلْتِ، قُلْتُمَا، قُلْتُنَّ
قُلْتُ　　قُلْنَا

مضارع:

يَقُولُ، يَقُولاَنِ، يَقُولُونَ　　تَقُولُ، تَقُولاَنِ، يَقُلْنَ
تَقُولُ، تَقُولاَنِ، تَقُولُونَ　　تَقُولِيْنَ، تَقُوْلاَنِ، تَقُلْنَ
أَقُولُ　　نَقُولُ

امرحاضر:

قُل، قُولاَ، قُوْلُوا　　قُولِى، قُولاَ، قُلْنَ

با نون تأكيد ثقيلة:

قُوْلَنَّ، قُوْلاَنِّ، قُولُنَّ　　قُوْلِنَّ، قُوْلاَنِّ، قُلْنَانِّ

با نون تأكيد خفيفه:

قُوْلَنْ، ـــــ، قُوْلُنْ　　قُوْلِنْ، ـــــ، ـــــ

مضارع منصوب:

لَنْ يَقُوْلَ، لَنْ يَقُوْلاَ، لَنْ يَقُوْلُوْا　　لَنْ تَقُوْلَ، لَنْ تَقُوْلاَ،

لَنْ يَقُلْنَ

لَنْ تَقُوْلَ، لَنْ تَقُوْلاَ، لَنْ تَقُولُوا لَنْ تَقُولِى، لَنْ تَقُولاَ،

لَنْ تَقُلْنَ

لَنْ أَقُولَ لَنْ نَقُولَ

مضارع مجزوم:

لَمْ يَقُلْ، لَمْ يَقُولاَ، لَمْ يَقُولُوْا لَمْ تَقُلْ، لَمْ تَقُوْلاَ، لَمْ يَقُلْنْ

لَمْ تَقُلْ، لَمْ تَقُوْلا، لَمْ تَقُولُوْا لَمْ تَقُوْلِىْ، لَم تَقُولا، لَمْ تَقُلْنَ

لَمْ أَقُلْ لَمْ نَقُلْ

اسم فاعل:

قَائِلٌ، قَائِلَانِ، قَائِلُونَ قَائِلَةٌ، قَائِلَتَانِ، قَائِلَاتٌ

اسم مفعول:

مَقُولٌ، مَقُولاَنِ، مَقُولُوْنَ مَقُولَةٌ، مَقُوْلَتَانِ، مَقُولاَتٌ

ماضی مجهول:

قِيْلَ، قِيْلَا، قِيْلُوْا قِيْلَتْ، قِيْلَتَا، قِلْنَ

قِلْتَ، قِلْتُمَا، قِلْتُمْ قِلْتِ، قِلْتُمَا، قِلْتُنَّ

قِلْتُ قِلْنَا

مضارع مجهول:

يُقَالُ، يُقَالاَنِ، يُقَالُونَ تُقَالُ، تُقَالاَنِ، يُقَلْنَ

تُقَالُ، تُقَالاَنِ، تُقَالُوْنَ تُقَالِيْنَ، تُقَالاَنِ، تُقَلْنَ

أُقَالُ نُقَالُ

۲ ـ الصَّید: (فَعَلَ، یَفْعِلُ)

ماضی:

صَادَ، صَادَا، صَادُوا   صَادَتْ، صَادَتَا، صِدْنَ

صِدْتَ، صِدْتُمَا، صِدْتُمْ   صِدْتِ، صِدْتُمَا، صِدْتُنَّ

صِدتُّ   صِدنَا

مضارع:

یَصِیدُ، یَصِیدَانِ، یَصِیدُوْنَ   تَصِیْدُ، تَصِیْدَانِ، یَصِدْنَ

تَصِیدُ، تَصِیدَانِ، تَصِیدُوْنَ   تَصِیدِینَ، تَصِیْدَانِ، تَصِدْنَ

أَصِیدُ   نَصِیدُ

امر حاضر:

صِدْ، صِیْدَا، صِیْدُوا   صِیْدِی، صِیْدَا، صِدْنَ

با نون تأکید ثقیله:

صِیْدَنَّ، صِیْدَانِّ، صِیْدُنَّ   صِیْدِنَّ، صِیْدَانِّ، صِدْنَانِّ

با نون تأکید خفیفه:

صِیْدَنْ، ـــــ صِیْدُنْ   صِیْدِنْ، ـــــ ـــــ

مضارع منصوب:

لَنْ یَصِیْدَ، لَنْ یَصِیدَا، لَنْ یَصِیْدُوا   لَنْ تَصِیْدَ، لَنْ تَصِیْدَا،
لَنْ یَصِدْنَ

لَنْ تَصِیْدَ، لَنْ تَصِیْدَا، لَنْ تَصِیدُوا   لَنْ تَصِیْدِی، لَنْ تَصِیْدَا،

لَنْ تَصِدْنَ

لَنْ أَصِيْدَ　　　لَنْ نَصِيْدَ

مضارع مجزوم:

لَمْ يَصِدْ، لَمْ يَصِيْدَا، لَمْ يَصِيدُوا　　　لَمْ تَصِدْ، لَمْ تَصِيدَا،

لَمْ يَصِدْنَ

لَمْ تَصِدْ، لَمْ تَصِيْدَا، لَمْ تَصِيْدُوا　　　لَمْ تَصِيْدِى، لَمْ تَصِيْدَا،

لَمْ تَصِدْنَ

لَمْ أَصِدْ　　　لَمْ نَصِدْ

اسم فاعل:

صَائِدٌ، صَائِدَانِ، صَائِدُونَ　　　صَائِدَةٌ، صَائِدَتَانِ، صَائِدَاتٌ

اسم مفعول:

مَصِيْدٌ، مَصِيْدَانِ، مَصِيْدُونَ　　　مَصِيدَةٌ، مَصِيْدَتَانِ، مَصِيْدَاتٌ

ماضی مجهول:

صِيْدَ، صِيْدَا، صِيْدُوا　　　صِيْدَتْ، صِيْدَتَا، صُدْنَ

صُدْتَ، صُدْتُمَا، صُدْتُمْ　　　صُدْتِ، صُدْتُمَا، صُدْتُنَّ

صُدْتُ　　　صُدْنَا

مضارع مجهول:

يُصَادُ، يُصَادَانِ، يُصَادُونَ　　　تُصَادُ، تُصادَانِ، يُصَدْنَ

تُصَادُ، تُصَادانِ، تُصادُونَ　　　تُصادِيْنَ، تُصادَانِ، تُصَدْنَ

أُصَادُ نُصَادُ

۳ ـ الخَوْف: (فَعِلَ، يَفْعَلُ)

ماضی معلوم:

خَافَ، خَافَا، خَافُوْا خَافَتْ، خَافَتَا، خِفْنَ
خِفْتَ، خِفْتُمَا، خِفْتُمْ خِفْتِ، خِفْتُمَا، خِفْتُنَّ
خِفْتُ خِفْنَا

مضارع معلوم:

يَخَافُ، يَخَافَانِ، يَخَافُونَ تَخَافُ، تَخَافانِ، يَخَفْنَ
تَخَافُ، تَخَافَانِ، تَخَافُونَ تَخَافِينَ، تَخَافَانِ، تَخَفْنَ
أَخَافُ نَخَافُ

امر حاضر:

خَفْ، خَافَا، خَافُوْا خَافِی، خَافَا، خَفْنَ

با نون تأکید ثقیلة:

خَافَنَّ، خَافَانِّ، خَافُنَّ خَافِنَّ، خَافَانِّ، خَفْنَانِّ

با نون تأکید خفیفة:

خَافَنْ، ـــــ خَافُنْ خَافِنْ، ـــــ، ـــــ

مضارع منصوب:

لَنْ يَخَافَ، لَنْ يَخَافَا، لَنْ يَخَافُوا لَنْ تَخَافَ، لَنْ تَخَافَا،
لَنْ يَخَفْنَ
لَنْ تَخَافَ، لَنْ تَخَافَا، لَنْ تَخَافُوا لَنْ تَخَافِی، لَنْ تَخَافَا،

لَنْ تَخَفْنَ

لَنْ أَخَافَ لَنْ نَخَافَ

مضارع مجزوم:

لَمْ يَخَفْ، لَمْ يَخَافَا، لَمْ يَخَافُوْا لَمْ تَخَفْ، لَمْ تَخَافَا،
لَمْ يَخَفْنَ

لَمْ تَخَفْ، لَمْ تَخَافَا، لَمْ تَخَافُوْا لَمْ تَخَافِی، لَمْ تَخَافَا،
لَمْ تَخَفْنَ

لَمْ أَخَفْ لَمْ نَخَفْ

اسم فاعل:

خَائِفٌ، خَائِفَانِ، خَائِفُونَ خَائِفَةٌ، خَائِفَتَانِ، خَائِفَاتٌ

اسم مفعول:

مَخُوْفٌ، مَخُوفَانِ، مَخُوفُونَ مَخُوفَةٌ، مَخُوفَتَانِ، مَخُوفَاتٌ

ماضی مجهول:

خِيْفَ، خِيْفَا، خِيفُوا خِيْفَتْ، خِيفَتَا، خُفْنَ
خُفْتَ، خُفْتُمَا، خُفْتُمْ خُفْتِ، خُفْتُمَا، خُفْتُنَّ
خُفْتُ خُفْنَا

مضارع مجهول:

يُخَافُ، يُخَافَانِ، يُخَافُونَ تُخَافُ، تُخَافَانِ، يُخَفْنَ

تُخَافُ، تُخَافَانِ، تُخَافُونَ	تُخَافِيْنَ، تُخَافَانِ، تُخَفْنَ
أُخَافُ	نُخَافُ

خود را بیازمایید!

۱ ـ انواع اجوف را با مثال توضیح دهید.

۲ ـ عین الفعل از کدام صیغه‌های فعل ماضی حذف می‌شود؟ علت حذف را نیز توضیح دهید.

۳ ـ در کدام صیغه‌های امر حاضر و مضارع مجزوم حرف علت حذف می‌شود؟

۴ ـ حرف علت در صیغه‌های اسم فاعل به چه حرفی تبدیل می‌شود؟

۵ ـ حرف علت در مضارع مجهول به چه حرفی تبدیل می‌شود؟

۶ ـ ماضی، مضارع و امر حاضر فعلهای ذیل را کاملاً صرف کنید:

سَارَ، عَادَ، نَالَ، عَانَ، کَانَ

۷ ـ نوع کلمات ذیل را مشخص نموده و تغییرات آنها را بنویسید:

خِفْنَ، اِسْتِقَامَة، إعَادَة، لَمْ يَبِعْ، قُمْتُنَّ، مَصِيْدٌ، قَائِم، إفَاضَة، اسْتِفَادَة، مُعِيْن، تَنَامِيْنَ، مُجَاب، أَقِمْ، عُدْنَ، لَاتَخَفْنَ.

۸ ـ ماضی، مضارع، أمر حاضر، اسم فاعل، اسم مفعول و مصدر باب إفْعَال و إسْتِفْعَال فعلهای ذیل را بنویسید:

قَامَ، عَادَ، عَانَ، نَالَ.

۹ ـ فعلهای مضارع ذیل را با آوردن حرف جازم کاملاً صرف کنید:

يَنَالُ، يَخِيْطُ، يَقُوْلُ، يَهَابُ.

۱۰ ـ حَالَ، غَابَ، عَادَ، بَاعَ، جَابَ را به باب افْتِعَال برده سپس ماضی و مضارع و امر حاضر و مصدر و اسم فاعل آنها را بنویسید.

۱۱ ـ قادَ، صاعَ، زاحَ، ساقَ، ساب را به باب اِنْفِعال برده سپس ماضی و مضارع و امر حاضر و مصدر و اسم فاعل آنها را بنویسید.

درس سی و دوم

اعلال ناقص

و ناقص بر دو نوع است:

الف ـ ناقص واوی مانند: ***دَعَا يَدْعُو***

ب ـ ناقص يائی مانند: ***حَكَى يَحْكِي***

۱ ـ ***الف***: هرگاه فعل ماضی ناقص بر وزن ***فَعَلَ*** باشد به فتح عین، ***«واو» و «ياء»*** متحرک ما قبل مفتوح قلب به ***الف*** می‌شود.(۱)

و در صورت پیوستن ضمیر «الف» به آن، الف منقلبه به اصلش باز می‌گردد، مانند: دَعَوَا، حَكَيَا

و وقتی که ضمیر «واو» یا تاء تأنیث «تْ» به آخر آن متصل شود به علت التقاء ساکنین لام الفعل حذف می‌گردد، مانند:

(دَعَوْا، حَكَوْا، دَعَتْ، حَكَتْ) که در اصل (دَعَاوْا، حَكَاوْا، دَعَاتْ، حَكَاتْ) بوده است.

و این حذف در صیغه‌ی تثنیه مؤنث نیز جاری است، می‌گویی:

۱ـ اگر این الف از «واو» منقلب باشد کشیده است، مانند: دَعَا، غَزَا، سَمَا، و اگر از «یاء» باشد کوتاه است مانند: رَمَىٰ، يَرْضَىٰ، مُرْتَضَىٰ.

دَعَتَا، حَكَتَا.

و در صیغه‌های دیگر *الف منقلبه* به اصلش بر می‌گردد، مانند: دَعَوْنَ، حَكَيْنَ.....دَعَوْنَا، حَكَيْنَا

ب ـ اگر فعل ماضی بر وزن «فَعِلَ» و واوی باشد، «واو» بهٔ «یاء» قلب می‌گردد و این قاعده در ماضی مجهول وزن «فَعَلَ» نیز جاری است، مانند: رَضِيَ و دُعِيَ که در اصل رَضِوَ و دُعِوَ بوده است.

و در جمع مذکر «غایب» آنها «یاء» حذف می‌گردد و رَضُوْا و دُعُوْا می‌شوند بدین تفصیل که: رَضُوْا در اصل رَضِيُوْا بوده، ضمه بر «یاء» ثقیل، می‌افتد پس رَضِيْوْا می‌شود به علت التقاء ساکنین لام الفعل حذف و رَضِوْا می‌گردد، چون ما قبل ضمیر «و» همیشه باید مضموم باشد پس کسره را به ضمه تبدیل و رَضُوْا می‌گردد و در دُعُوْا این قاعده نیز جاری است.

و در صورتی که ماضی بر وزن «فَعُلَ» باشد، فقط در جمع مذکر غایب لام الفعل حذف می‌گردد، مانند: سَرُوْا که در اصل سَرُوُوْا بر وزن شَرُفُوْا بوده است.

۲ ـ فعل مضارع ناقص هر گاه بر وزن *يَفْعُلُ* یا *يَفْعِلُ* باشد، ضمه‌ی لام الفعل حذف می‌گردد، مانند: يَرْجُوْ، يَقْضِيْ، که در اصل يَرْجُوُ، يَقْضِيُ، بوده، و هر جا التقاء ساکنین پیش آید، حرف علهٔ حذف می‌گردد، مانند: يَرْجُوْنَ، يَقْضُونَ، که در اصل يَرْجُوُوْنَ، يَقْضِيُوْنَ

بوده است.

هرگاه مضارع بر وزن یَفْعَلُ باشد «واو» و «یاء» در صیغه‌های مفرد به «الف» و در صیغه‌های دیگر واوی، «واو» به «یاء» تبدیل می‌گردد، چون هرگاه حرف «واو» در مرتبه‌ی چهارم به بالا باشد و ما قبل از آن مضموم نباشد، «واو» قلب به «یاء» می‌گردد، مانند: یَرْضَیٰ، یَرْضَیَانِ، یَرْضَیْنَ و هنگام التقاء ساکنین، الف می‌افتد، مانند: یَرْضَوْنَ، تَرْضَوْنَ که در اصل یَرْضَاوْنَ، تَرْضَاوْنَ بوده است.

این قاعده در فعل مضارع مجهول نیز جاری است، مانند:
یُدْعَیٰ، یُدْعَیَانِ، یُدْعَوْنَ.

۳ـ در مفرد مذکر امر حاضر و صیغه‌های چهارگانه‌ی «مفرد» مضارع مجزوم، لام الفعل حذف می‌شود، مانند: أُدْعُ، إِقْضِ، إِرْضَ، لِیَدْعُ، لاتَقْضِ، لَمْ‌نَرْضَ، لَمْ أَسْعَ.

۴ـ در صیغه‌های مفرد مضارع مجزوم و مفرد مذکر امر حاضر در صورت تأکید با نون، لام الفعل باز می‌گردد، مانند: أُدْعُوَنَّ، لاتَرْمِیَنَّ.

۵ـ در تأکید صیغه‌های جمع مذکر غایب و مخاطب و مفرد مؤنث مخاطب مضارع و جمع مذکر و مفرد مؤنث از امر حاضر، با نون اگر عین الفعل ناقص مفتوح باشد ضمیر «واو» و «یاء» باقی می‌ماند و ضمیر «واو» مضموم و ضمیر «یاء» مکسور می‌گردد. مانند:

هل تَرْضَوْنَ، لایَرْضَوْنَ، هل تَرْضَیْنَ (از مضارع) و إِرْضَوْا، إِرْضَیْ (از امر حاضر) که با نون تأکید، هَلْ تَرْضَوُنَّ، لَایَرْضَوُنَّ، هل تَرْضَیِنَّ و إِرْضَوُنْ، إِرْضَیِنْ می‌گردد.

و این قاعده در صرف افعال مزید ناقص مفتوح العین با نون تأکید نیز جاری است، مانند: یَتَعَدَّوْنَ و تَعَدَّوْا که با نون تأکید یَتَعَدَّوُنَّ و تَعَدَّوُنْ می‌گردد.

و همچنین در فعلهای ثلاثی مجردی که به علت مجهول شدن عین الفعل آنها مفتوح می‌گردد، مانند: یُدْعَوْنَ، تُرْمَیْنَ که با نون تأکید یُدْعَوُنَّ، تَرْمَیِنْ می‌شود.

۶ـ در اسم فاعل «واو» به «یاء» قلب می‌شود، مانند:

الدَّاعِی که در اصل الدَّاعِو بوده است.

و اگر اسم فاعل دارای تنوین رفع یا جر باشد، لام الکلمه به علت التقاء ساکنین حذف می‌شود، مانند: رَامٍ، دَاعٍ که در اصل رَامِیٌ، دَاعِیٌ بوده است.

۷ـ در اسم مفعول از واوی که دو «واو» با هم جمع شوند، در یکدیگر ادغام می‌گردند، مانند: مَدْعُوٌّ، مَغْزُوٌّ.

و در اسم مفعول یائی «واو» زائده و «یاء» لام الفعل بغل هم جمع شده‌اند و چون اول آن دو ساکن می‌باشد، «واو» به «یاء» قلب و در هم ادغام می‌گردند، و ما قبل آن مکسور می‌گردد، مانند:

مَرْضِیٌّ، مَقْضِیٌّ که در اصل مَرْضُوْیٌ، مَقْضُوْیٌ بوده است.

و در صیغه‌ی *فَعِیْل* از ناقص واوی نیز *«واو»* قلب بـه *«یـاء»* و در *«یاء»* لام الفعل ادغام می‌گردد، مانند:

عَلِیٌّ، صَفِیٌّ که در اصل عَلِیْوٌ، صَفِیْوٌ بوده است.

تذکر: قواعد اعلال در ناقص مجرد بر افعال مـزید آن نـیز جـاری است.

۸ـ در مصدر باب تَفَعُّل و تَفَاعُل از ناقص، ضمه تبدیل به کسره و «واو» به «یاء» تبدیل می‌شود، مانند: التَّداعِی، التَّرَامِی، التَّـرجِّـی، التَّأَنِّی، که در اصل التَّداعو، التَّرامُی، التَّرَجُّو، التَّانُّی، بوده است.

و با تنوین رفع و جر لام الکلمه به علت التقاء ساکنین حذف می‌گردد مانند: تَداعٍ، تَرامٍ که در اصل تَداعِیٌ، تَرَامِیٌ بوده است.

۹ـ هر گاه لام الفعل ناقص واوی و یائی در آخر کلمه و بعد از الف زائده واقع شود، «واو» و «یاء» قلب به همزه می‌گردد، مانند: دُعَاء، إِجْرَاء، سَمَاء، إِسْتِسْقَاء که در اصل دُعَاوْ، إِجْرَایْ، سَمَاوْ، إِسْتِسْقَای بوده است.

نمونه هایی از تصریف ناقص

۱ ـ الغَزْو: (فَعَلَ، یَفْعُلُ)

ماضی معلوم:

غَزَا، غَزَوَا، غَزَوْا　　غَزَتْ، غَزَتَا، غَزَوْنَ
غَزَوْتَ، غَزَوْتُمَا، غَزَوْتُمْ　　غَزَوْتِ، غَزَوْتُمَا، غَزَوْتُنَّ
غَزَوْتُ　　غَزَوْنَا

مضارع معلوم:

یَغْزُوْ، یَغْزُوَانِ، یَغْزُوْنَ　　تَغْزُوْ، تَغْزُوَانِ، یَغْزُونَ
تَغْزُوْ، تَغْزُوَانِ، تَغْزُوْنَ　　تَغْزِیْنَ، تَغْزُوَانِ، تَغْزُوْنَ
أَغْزُوْ　　نَغْزُوْ

امر حاضر:

أُغْزُ، أُغْزُوَا، أُغْزُوْا　　أُغْزِیْ، أُغْزُوَا، أُغْزُوْنَ

با نون تأکید ثقیلة:

أُغْزُوَنَّ، أُغْزُوَانِّ، أُغْزُنَّ　　أُغْزِنَّ، أُغْزُوَانِّ، أُغْزُوْنَانِّ

با نون تأکید خفیفة:

أُغْزُوَنْ، ــــــ، أُغْزُنْ　　أُغْزِنْ، ــــــ،

مضارع منصوب:

لَنْ يَغْزُوَ، لَنْ يَغْزُوَا، لَنْ يَغْزُوْا لَنْ تَغْزُوَ، لَنْ تَغْزُوَا، لَنْ يَغْزُوْنَ

لَنْ تَغْزُوَ، لَنْ تَغْزُوَا، لَنْ تَغْزُوْا لَنْ تَغْزِىْ، لَنْ تَغْزُوَا، لَنْ تَغْزُوْنَ

لَنْ أَغْزُوَ لَنْ نَغْزُوَ

مضارع مجزوم:

لَمْ يَغْزُ، لَمْ يَغْزُوَا، لَمْ يَغْزُوْا لَمْ تَغْزُ، لَمْ تَغْزُوَا، لَمْ يَغْزُوْنَ

لَمْ تَغْزُ، لَمْ تَغْزُوَا، لَمْ تَغْزُوا لَمْ تَغْزِىْ، لَمْ تَغْزُوَا، لَمْ تَغْزُوْنَ

لَمْ أَغْزُ لَمْ نَغْزُ

اسم فاعل:

غَازٍ، غَازِيَانِ، غَازُونَ غَازِيَةٌ، غَازِيَتَانِ، غَازِيَاتٌ

اسم مفعول:

مَغْزُوٌّ، مَغْزُوَّانِ، مَغْزُوُّونَ مَغْزُوَّةٌ، مَغْزُوَّتَانِ، مَغْزُوَّاتٌ

ماضی مجهول:

غُزِىَ، غُزِيَا، غُزُوْا غُزِيَتْ، غُزِيَتَا، غُزِيْنَ

غُزِيْتَ، غُزِيْتُمَا، غُزِيْتُمْ غُزِيْتِ، غُزِيْتُمَا، غُزِيْتُنَّ

غُزِيْتُ غُزِيْنَا

مضارع مجهول:

يُغْزَىٰ، يُغْزَيَانِ، يُغْزَوْنَ   تُغْزَىٰ، تُغْزَيَانِ، يُغْزَيْنَ
تُغْزَىٰ، تُغْزَيَانِ، تُغْزَوْنَ   تُغْزَيْنَ، تُغْزَيَانِ، تُغْزَيْنَ
أُغْزَىٰ   نُغْزَىٰ

۲ ـ الرَّمْی: (فَعَلَ، يَفْعِلُ)

ماضی معلوم:

رَمَىٰ، رَمَيَا، رَمَوْا   رَمَتْ، رَمَتَا، رَمَيْنَ
رَمَيْتَ، رَمَيْتُمَا، رَمَيْتُمْ   رَمَيْتِ، رَمَيْتُمَا، رَمَيْتُنَّ
رَمَيْتُ   رَمَيْنَا

مضارع معلوم:

يَرْمِيْ، يَرْمِيَانِ، يَرْمُوْنَ   تَرْمِيْ، تَرْمِيَانِ، يَرْمِيْنَ
تَرْمِيْ، تَرْمِيَانِ، تَرْمُوْنَ   تَرْمِيْنَ، تَرْمِيَانِ، تَرْمِيْنَ
أَرْمِی   نَرْمِی

امر حاضر:

إِرْمِ، إِرْمِيَا، إِرْمُوْا   إِرْمِيْ، إِرْمِيَا، إِرْمِيْنَ

با نون تأكيد ثقيلة:

إِرْمِيَنَّ، إِرْمِيَانِّ، إِرْمُنَّ   إِرْمِنَّ، إِرْمِيَانِّ، إِرْمِيْنَانِّ

با نون تأكيد خفيفة:

إِرْمِيَنْ ، ـــــ ، إِرْمُنْ إِرْمِنْ ، ـــــ ، ـــــ

مضارع منصوب:

لَنْ يَرْمِيَ، لَنْ يَرْمِيَا، لَنْ يَرْمُوْا لَنْ تَرْمِيَ،
لَنْ تَرْمِيَا، لَنْ يَرْمِيْنَ
لَنْ تَرْمِيَ، لَنْ تَرْمِيَا، لَنْ تَرْمُوْا لَنْ تَرْمِيْ،
لَنْ تَرْمِيَا، لَنْ تَرْمِيْنَ
لَنْ أَرْمِيَ لَنْ نَرْمِيَ

مضارع مجزوم:

لَمْ يَرْمِ، لَمْ يَرْمِيَا، لَمْ يَرْمُوْا لَمْ تَرْمِ، لَمْ تَرْمِيَا،
لَمْ يَرْمِيْنَ
لَمْ تَرْمِ، لَمْ تَرْمِيَا، لَمْ تَرْمُوْا لَمْ تَرْمِيْ، لَمْ تَرْمِيَا،
لَمْ تَرْمِيْنَ
لَمْ أَرْمِ لَمْ نَرْمِ

ماضی مجهول:

رُمِيَ، رُمِيَا، رُمُوْا رُمِيَت، رُمِيَتَا، رُمِيْنَ
رُمِيْتَ، رُمِيْتُمَا، رُمِيتُمْ رُمِيْتِ، رُمِيتُمَا، رُمِيتُنَّ
رُمِيْتُ رُمِيْنَا

مضارع مجهول:

يُرْمَىٰ، يُرْمَيَانِ، يُرْمَوْنَ تُرْمَىٰ، تُرْمَيَانِ، يُرْمَيْنَ
تُرْمَىٰ، تُرْمَيَانِ، تُرْمَوْنَ تَرْمَيْنَ، تُرْمَيَانِ، تُرْمَيْنَ
أُرْمَىٰ نُرْمَىٰ

۳۔الرِضْوَان: (فَعِلَ، يَفْعَلُ)

ماضی معلوم:

رَضِيَ، رَضِيَا، رَضُوا　　رَضِيَتْ، رَضِيَتَا، رَضِيْنَ
رَضِيْتَ، رَضِيْتُمَا، رَضِيْتُمْ　　رَضِيْتِ،رَضِيْتُمَا،رَضِيْتُنَّ
رَضِيْتُ　　رَضِيْنَا

مضارع معلوم:

يَرْضَىٰ، يَرْضَيَانِ، يَرْضَوْنَ　　تَرْضَىٰ، تَرْضَيَانِ،يَرْضَيْنَ
تَرْضَىٰ، تَرْضَيَانِ، تَرْضَوْنَ　　تَرْضَيْنَ،تَرْضَيَانِ،تَرْضَيْنَ
أَرْضَىٰ　　نَرْضَىٰ

امر حاضر:

إِرْضَ، إِرْضَيَا، إِرْضَوْا　　إِرْضَيْ، إِرْضَيَا، إِرْضَيْنَ

با نون تأکید ثقیلة:

إِرْضَيَنَّ، إِرْضَيَانِّ، إِرْضَوُنَّ إِرْضَيِنَّ، إِرْضَيَانِّ، إِرْضَيْنَانِّ

با نون تأکید خفیفة:

إِرْضَيَنْ، ـــ إِرْضَوُنْ　　إِرضَيِنْ، ـــ، ـــ

مضارع منصوب:

لَنْ يَرْضَىٰ، لَنْ يَرْضَيَا، لَنْ يَرْضَوْا　لَنْ تَرْضَىٰ، لَنْ تَرْضَيَا، لَنْ يَرْضَيْنَ
لَنْ تَرْضَىٰ، لَنْ تَرْضَيَا، لَنْ تَرْضَوْا　لَنْ تَرْضَيْ، لَنْ تَرْضَيَا، لَنْ تَرْضَيْنَ

لَنْ أَرْضَىٰ لَنْ نَرْضَىٰ

مضارع مجزوم:

لَمْ يَرْضَ، لَمْ يَرْضَيَا، لَمْ يَرْضَوْا لَمْ تَرْضَ، لَمْ تَرْضَيَا، لَمْ يَرْضَيْنَ

لَمْ تَرْضَ، لَمْ تَرْضَيَا، لَمْ تَرْضَوْا لَمْ تَرْضَىٰ، لَمْ تَرْضَيَا، لَمْ تَرْضَيْنَ

لَمْ أَرْضَ لَمْ نَرْضَ

اسم فاعل:

رَاضٍ، رَاضِيَانِ، رَاضُونَ رَاضِيَةٌ، رَاضِيَتَانِ، رَاضِيَاتٌ

اسم مفعول:

مَرْضِيٌّ، مَرْضِيّانِ، مَرْضِيُّونَ مَرْضِيَّةٌ، مَرْضِيَّتَانِ، مَرْضِيَّاتٌ

ماضی مجهول:

رُضِيَ عَنْهُ، رُضِيَ عَنْهُمَا، رُضِيَ عَنْهُمْ

رُضِيَ عَنْهَا، رُضِيَ عَنْهُمَا، رُضِيَ عَنْهُنَّ

رُضِيَ عَنْكَ، رُضِيَ عَنْكُما، رُضِيَ عَنكُمْ

رُضِيَ عَنْكِ، رُضِيَ عَنْكُمَا، رُضِيَ عَنْكُنَّ

رُضِيَ عَنِّي رُضِيَ عَنَّا

مضارع مجهول:

يُرْضَىٰ عَنْهُ، يُرْضَىٰ عَنْهُمَا، يُرْضَىٰ عَنهُمْ

يُرْضَىٰ عَنْهَا، يُرْضَىٰ عَنْهُمَا، يُرْضَىٰ عَنْهُنَّ

يُرْضَىٰ عَنْكَ، يُرْضَىٰ عَنْكُمَا، يُرْضَىٰ عَنْكُمْ
يُرْضَىٰ عَنْكِ، يُرْضَىٰ عَنْكُمَا، يُرْضَىٰ عَنْكُنَّ
يُرْضَىٰ عَنِّى   يُرْضَىٰ عَنَّا

خود را بیازمایید!

۱ـ انواع فعل ناقص را با مثال بنویسید.

۲ـ لام الفعل در فعل ماضی ناقص در چه صیغه هایی حذف می‌شود؟ علت حذف را نیز توضیح دهید.

۳ـ *دَعَوْا* در اصل چه بوده و کدام حرف آن حذف شده است؟

۴ـ در مضارع مجزوم و امر حاضر در کدام صیغه‌ها و در چه صورتی لام الفعل باقی می‌ماند؟

۵ـ آیا در افعال مزید ناقص نیز قواعد اعلال جاری می‌شود؟

۶ـ افعال ذیل را به تمام صیغه‌های ماضی، مضارع، امر حاضر و اسم فاعل صرف کنید: رَخُوَ، سَرَىٰ، قَفَاْ، دَرَى، فَنِيَ، كَبَا.

ماضی، مضارع، امر حاضر و اسم فاعل باب إِفْعَال و تَفْعِيل و إِسْتِفْعَال این افعال را بنویسید: قَفَا، هَدَىٰ، رَخُوَ، خَبَا.

۷ـ مضارع فعلهای ذیل را صرف کرده سپس عامل جزمی بر سر آنها درآورده مجدداً صرف کنید:

قَضَىٰ، سَهَا، هَدَىٰ، صَبَا.

۸ـ نوع کلمات ذیل را مشخص کرده، تغییراتی را که در آنها رخ داده است، بیان کنید:

يَكْبُوْنَ، هَادٍ، تَفْضِيْنَ، مُسْتَرْخُوْنَ، تَصْبُوْنَ، يُسْقَوْنَ، لَاتَقْفُ، مَهْدِيٌّ، سَرُوْا، مَرْجُوٌّ، مَقْضِيَّةٌ.

درس سی و سوم

اعلال در لفیف

۱ ـ **لفیف مقرون:** در لفیف مقرون، فقط قواعد اعلال ناقص جاری است، یعنی در عین الفعل که حرف علّه است هیچ اعلالی صورت نمی‌گیرد، مانند: طَوَیٰ، یَطوِی، اِطوِ، طَاوٍ، مَطوِیٌّ

۲ ـ **لفیف مفروق:** در لفیف مفروق، هم اعلال مثال و هم اعلال ناقص به عمل می‌آید، می‌گوییم:

در ماضی مفروق: وَقَی، در مضارع مفروق: یَقِی، در امر مفروق: قِ

اسم فاعل: وَاقٍ اسم مفعول: مَوقِیٌّ

نمونه هایی از صرف لفیف مفروق

۱ ـ *الوَلی: (فَعِلَ یَفْعِلُ)*

ماضی معلوم:

وَلِیَ، وَلِیَا، وَلُوْا　　وَلِیَتْ، وَلِیَتَا، وَلِیْنَ
وَلِیْتَ، وَلِیْتُمَا، وَلِیْتُمْ　　وَلِیْتِ، وَلِیْتُمَا، وَلِیْتُنَّ
وَلِیْتُ　　وَلِیْنَا

مضارع معلوم:

یَلِیْ، یَلِیَانِ، یَلُوْنَ　　تَلِیْ، تَلِیَانِ، یَلِیْنَ
تَلِیْ، تَلِیَانِ، تَلُوْنَ　　تَلِیْنَ، تَلِیَانِ، تَلِیْنَ
أَلِیْ　　نَلِیْ

امر حاضر:

لِ، لِیَا، لُوْا　　لِیْ، لِیَا، لِیْنَ

با نون تأکید ثقیلة:

لِیَنَّ، لِیَانِّ، لُنَّ　　لِنَّ، لِیَانِّ، لِیْنَانِّ

با نون تأکید خفیفة:

لِیَنْ ، ـــــ، لُنْ　　لِنْ ، ـــــ، ـــــ

مضارع منصوب:

لَنْ يَلِيَ، لَنْ يَلِيَا، لَنْ يَلُوْا	لَنْ تَلِيَ، لَنْ تَلِيَا، لَنْ يَلِيْنَ
لَنْ تَلِيَ، لَنْ تَلِيَا، لَنْ تَلُوا	لَنْ تَلِيْ، لَنْ تَلِيَا، لَنْ تَلِيْنَ
لَنْ أَلِيَ	لَنْ نَلِيَ

مضارع مجزوم:

لَمْ يَلِ، لَمْ يَلِيَا، لَمْ يَلُوْا	لَمْ تَلِ، لَمْ تَلِيَا، لَمْ يَلِيْنَ
لَمْ تَلِ، لَمْ تَلِيَا، لَمْ تَلُوْا	لَمْ تَلِيْ، لَمْ تَلِيَا، لَمْ تَلِيْنَ
لَمْ أَلِ	لَمْ نَلِ

اسم فاعل:

وَالٍ، وَالِيَانِ، وَالُوْنَ	وَالِيَةٌ، وَالِيَتَانِ، وَالِيَاتٌ

اسم مفعول:

مَوْلِيٌّ، مَوْلِيَّانِ، مَوْلِيُّوْنَ	مَوْلِيَّةٌ، مَوْلِيَّتَانِ، مَوْلِيَّاتٌ

ماضی مجهول:

وُلِيَ، وُلِيَا، وُلُوْا	وُلِيَتْ، وُلِيَتَا، وُلِيْنَ
وُلِيْتَ، وُلِيْتُمَا، وُلِيْتُم	وُلِيْتِ، وُلِيْتُمَا، وُلِيْتُنَّ
وُلِيْتُ	وُلِيْنَا

مضارع مجهول:

يُوْلَىٰ، يُوْلَيَانِ، يُوْلَوْنَ	تُوْلَىٰ، تُوْلَيَانِ، يُوْلَيْنَ
تُوْلَىٰ، تُوْلَيَانِ، تُوْلَوْنَ	تُوْلَيْنَ، تُوْلَيَانِ، تُوْلَيْنَ

أُوْلَیٰ نُوْلَیٰ

۲ ـ الوَجْیُ: (فَعِلَ، یَفْعَلُ)

ماضی معلوم:

وَجِیَ، وَجِیَا، وَجُوا وَجِیَتْ، وَجِیَتَا، وَجِیْنَ
وَجِیْتَ، وَجِیْتُمَا، وَجِیْتُمْ وَجِیْتِ، وَجِیْتُمَا، وَجِیْتُنَّ
وَجِیْتُ وَجِیْنَا

مضارع معلوم:

یَوْجَیٰ، یَوْجَیَانِ، یَوْجَوْنَ تَوْجَیٰ، تَوْجَیَانِ، یَوْجَیْنَ
تَوْجَیٰ، تَوْجَیَانِ، تَوْجَوْنَ تَوْجَیْنَ، تَوْجَیَانِ، تَوْجَیْنَ
أَوْجَیٰ نَوْجَیٰ

امر حاضر:

اِیْجَ، اِیْجَیَا، اِیْجَوْا اِیْجَیْ، ایْجَیَا، اِیْجَیْنَ

با نون تأکید ثقیلة:

اِیْجَیَنَّ، اِیْجَیَانِّ، اِیْجَوُنَّ اِیْجَینَّ، اِیْجَیَانِّ، اِیْجَیْنَانِّ

با نون تأکید خفیفة:

اِیْجَیَنْ، ــــ اِیْجَوُنْ اِیْجَینْ، ــــ، ــــ

مضارع منصوب:

لَنْ یَوْجَیٰ، لَنْ یَوْجَیَا، لَنْ یَوْجَوْا لَنْ تَوْجَیٰ،

لَنْ تَوْجَيَا، لَنْ يَوْجَيْنَ

لَنْ تَوْجَیٰ، لَنْ تَوْجَيَا، لَنْ تَوْجَوْا لَنْ تَوْجَیْ،

لَنْ تَوْجَيَا، لَنْ تَوْجَيْنَ

لَنْ أَوْجَیٰ لَنْ نَوجَیٰ

مضارع مجزوم:

لَمْ يَوْجَ، لَمْ يَوْجَيَا، لَمْ يَوْجَوْا لَمْ تَوْجَ، لَمْ تَوْجَيَا،

لَمْ يَوْجَيْنَ

لَمْ تَوْجَ، لَمْ تَوْجَيَا، لَمْ تَوْجَوْا لَمْ تَوْجَیْ، لَمْ تَوْجَيَا،

لَمْ تَوْجَيْن

لَمْ أَوْجَ لَمْ نَوْجَ

اسم فاعل:

واجٍ، وَاجِيَانِ، وَاجُونَ وَاجِيَةٌ، وَاجِيَتَانِ، وَاجِيَاتٌ

اسم مفعول:

مَوْجِيٌّ، مَوْجِيَّانِ، مَوْجِيُّونَ مَوْجِيَّةٌ، مَوْجِيَّتَانِ،مَوْجِيَّاتٌ

ماضی مجهول:

وُجِیَ، وُجِيَا، وُجُوْا وُجِيَتْ، وُجِيَتَا، وُجِيْنَ

وُجِيْتَ، وُجِيْتُمَا، وُجِيْتُمْ وُجِيتِ،وُجِيْتُمَا، وُجِيْتُنَّ

وُجِيْتُ وُجِيْنَا

مضارع مجهول:

يُوْجَىٰ، يُوْجَيَانِ، يُوْجَوْنَ — تُوْجَىٰ، تُوْجَيَانِ، يُوْجَيْنَ
تُوْجَىٰ، تُوْجَيَانِ، تُوْجَوْنَ — تُوْجَيْنَ، تُوْجَيَانِ،
تُوْجَيْنَ
أُوْجَىٰ — نُوْجَىٰ

نمونه هایی از تصریف لفیف مقرون

١ ـ القُوَّة: (فَعِلَ، يَفْعَلُ)

ماضی معلوم:

قَوِیَ، قَوِيَا، قَوُوْا — قَوِيَتْ، قَوِيَتَا، قَوِيْنَ
قَوِيْتَ، قَوِيْتُمَا، قَوِيْتُمْ — قَوِيْتِ، قَوِيْتُمَا، قَوِيْتُنَّ
قَوِيتُ — قَوِينَا

مضارع معلوم:

يَقْوَىٰ، يَقْوَيَانِ، يَقْوَوْنَ — تَقْوَىٰ، تَقْوَيَانِ، يَقْوَيْنَ
تَقْوَىٰ، تَقْوَيَانِ، تَقْوَوْنَ — تَقْوَيْنَ، تَقْوَيَانِ، تَقْوَيْنَ
أَقْوَىٰ — نَقْوَىٰ

امر حاضر:

اِقْوَ، اِقْوَيَا، اِقْوَوْا — اِقْوَیْ، اِقْوَيَا، اِقْوَيْنَ

با نون تأکید ثقیلہ:

اِقْوَيَنَّ، اِقْوَيَانِّ، اِقْوُنَّ　　اِقْوِنَّ، اِقْوَيَانِّ، اِقْوَيْنَانِّ

با نون تأکید خفیفہ:

اِقْوَيَنْ، ـــ اِقْوُنْ　　اِقْوِنْ، ـــ ـــ

مضارع منصوب:

لَنْ يَقْوٰى، لَنْ يَقْوَيَا، لَنْ يَقْوَوْا　　لَنْ تَقْوٰى، لَنْ تَقْوَيَا، لَنْ يَقْوَيْنَ

لَنْ تَقْوٰى، لَنْ تَقْوَيَا، لَنْ تَقْوَوْا　　لَنْ تَقْوَىْ، لَنْ تَقْوَيَا، لَنْ تَقْوَيْنَ

لَنْ أَقْوٰى　　لَنْ نَقْوٰى

مضارع مجزوم:

لَمْ يَقْوَ، لَمْ يَقْوَيَا، لَمْ يَقْوَوْا　　لَمْ تَقْوَ، لَمْ تَقْوَيَا، لَمْ يَقْوَيْنَ

لَمْ تَقْوَ، لَمْ تَقْوَيَا، لَمْ تَقْوَوْا　　لَمْ تَقْوَىْ، لَمْ تَقْوَيَا، لَمْ تَقْوَيْنَ

لَمْ أَقْوَ　　لَمْ نَقْوَ

۲ ـ اَلشَّيُّ: (*فَعَلَ، يَفْعِلُ*)

ماضی معلوم:

شَوٰى، شَوَيَا، شَوَوْا　　شَوَتْ، شَوَتَا، شَوَيْنَ

شَوَيْتَ، شَوَيْتُمَا، شَوَيْتُمْ شَوَيْتِ، شَوَيْتُمَا، شَوَيْتُنَّ
شَوَيْتُ شَوَيْنَا

مضارع معلوم:

يَشْوِى، يَشْوِيَانِ، يَشْوُوْنَ تَشْوِى، تَشْوِيَانِ، يَشْوِيْنَ
تَشْوِىْ، تَشْوِيَانِ، تَشْوُوْنَ تَشْوِيْنَ، تَشْوِيَانِ، تَشْوِيْنَ
أَشْوِىْ نَشْوِىْ

امر حاضر:

اِشْوِ، اِشْوِيَا، اِشْوُوا اِشْوِىْ، اِشْوِيَا، اِشْوِيْنَ

با نون تأكيد ثقيلة:

اِشْوِيَنَّ، اِشْوِيَانِّ، اِشْوُنَّ اِشْوِنَّ، اِشْوِيَانِّ، اِشْوِيْنَانِّ

با نون تأكيد خفيفة:

اِشْوِيَنْ، ـــ اِشْوُنْ اِشْوِنْ، ـــ ـــ

مضارع منصوب:

لَنْ يَشْوِىَ، لَنْ يَشْوِيَا، لَنْ يَشْوُوا لَنْ تَشْوِىَ، لَنْ تَشْوِيَا، لَنْ يَشْوِيْنَ
لَنْ تَشْوِىَ، لَنْ تَشْوِيَا، لَنْ تَشْوُوْا لَنْ تَشْوِىْ، لَنْ تَشْوِيَا، لَنْ تَشْوِيْنَ
لَنْ أَشْوِىَ لَنْ نَشْوِىَ

مضارع مجزوم:

لَمْ يَشْوِ، لَمْ يَشْوِيَا، لَمْ يَشْوُوْا لَمْ تَشْوِ، لَمْ تَشْوِيَا، لَمْ يَشْوِيْنَ

لَمْ تَشْوِ، لَمْ تَشْوِيَا، لَمْ تَشْوُوا لَمْ تَشْوِيْ، لَمْ تَشْوِيَا، لَمْ تَشْوِيْنَ

لَمْ أَشْوِ لَمْ نَشْوِ

اسم فاعل:

شاوٍ، شَاوِيَانِ، شَاوُوْنَ شَاوِيَةٌ، شَاوِيَتَانِ، شَاوِيَاتٌ

اسم مفعول:

مَشْوِيٌّ، مَشْوِيَّانِ، مَشْوِيُّوْنَ مَشْوِيَّةٌ، مَشْوِيَّتَانِ، مَشْوِيَّاتٌ

ماضی مجهول:

شُوِيَ، شُوِيَا، شُوُوْا شُوِيَتْ، شُوِيَتَا، شُوِيْنَ

شُوِيْتَ، شُوِيْتُمَا، شُوِيْتُمْ شُوِيْتِ، شُوِيْتُمَا، شُوِيْتُنَّ

شُوِيْتُ شُوِيْنَا

مضارع مجهول:

يُشْوَىٰ، يُشْوَيَانِ، يُشْوَوْنَ تُشْوَىٰ، تُشْوَيَانِ، يُشْوَيْنَ

تُشْوَىٰ، تُشْوَيَانِ، تُشْوَوْنَ تُشْوَيْنَ، تُشْوَيَانِ، تُشْوَيْنَ

أُشْوَىٰ نُشْوَىٰ

تمرینات درسهای اعلال

خود را بیازمایید!

۱ ـ نوع کلمات معتل ذیل و اعلال آنها را بگویید:

وَقَیٰ، بَاعَ، یَرْجُوْ، یَهَابُ، یَزْکُو، دَعَا، اِسْتَدْعَیٰ، عُوْا، یُـقِیْمُ، مَهْدِیّ، اِشْتَاقَ، اِنْقَادَ، صَائِم، یَقِفُ، یَقْفُوْ، بِعْتُ، راضٍ، اِحْكِ، یَشْعَوْن، یَسْعُوْن، مَرْضِیّ، اِعَادَة، اِیْجَاد، اِتَّعِظُوْا.

۲ ـ از مصدرهای زیر، فعل ماضی، مضارع، امر حاضر، اسم فاعل و اسم مفعول بسازید و آنها را کاملاً صرف کنید:

الوِقَایَة، الدُّعَاء، الطَّیّ، الجَرْی، الهِوَایَة، الوَعْـی، الاِیْـصَال، العَوْدَة، الاسْتِفَادَة.

۳ ـ افعال معتله‌ی زیر را به باب تفعیل ببرید، سپس ماضی، مضارع، امر حاضر و اسم فاعل و مفعول آنها را صرف کنید:

ثَنَی، وَصَی، قَوِیَ، سَوِیَ.

۴ ـ افعال معتله‌ی زیر را به باب افعال ببرید. سپس ماضی، مضارع، امر حاضر، اسم فاعل و اسم مفعول آنها را صرف کنید:

ثَنَی، وَصَی، قَوِیَ، سَوِیَ.

۵ ـ افعال معتله‌ی زیر را به باب افتعال ببرید، سپس ماضی، مضارع، امر

حاضر و اسم فاعل آنها را صرف کنید:

وَهَبَ، یَسِرَ، جَابَ، خَارَ، جَبٰی، هَدَی.

۶ـ افعال معتله‌ی ذیل را به باب انفعال ببرید، سپس ماضی، مضارع، امر حاضر و اسم فاعل آنها را صرف نمایید:

قَادَ، مَحَی، زَوَی، حَنَی

۷ـ افعال معتله‌ی ذیل را به باب استفعال ببرید، سپس ماضی، مضارع، امر حاضر و اسم فاعل آنها را صرف نمایید:

جَابَ، قَامَ، خَبَی، سَقَی، وَصَلَ.

۸ـ افعال معتله زیر را به باب تَفَعُّل ببرید، سپس ماضی، مضارع، امر حاضر و اسم فاعل آنها را صرف نمایید:

مَنَی، عَدَا، جَنَی، وَعَدَ، قَالَ.

۹ـ این افعال معتله را به باب تَفاعل ببرید، سپس ماضی، مضارع، امر حاضر و اسم فاعل آنها را صرف کنید:

صَبَا، رَمَی، بَاعَ، وَعَدَ، قَامَ، سَمَا، دَعَا.

۱۰ ـ سوره‌ی «الشّمس» را بخوانید و افعال معتل آن را صرف کنید.

درس سی و چهارم

اعلال در مهموز

مراد از آن، تغییراتی است که بر حرف همزه وارد می‌شود.
و مهمترین موارد اعلال همزه بدین ترتیب است:
۱ ـ هر گاه همزه‌ی ساکن بعد از همزه‌ی مفتوح واقع شود، همزه‌ی ساکن به «الف» قلب می‌شود. مانند: آمَنَ که در اصل: أَءمَنَ بوده است.
و چنانچه بعد از همزه‌ی مضموم واقع شود، همزه‌ی ساکن به «واو» قلب می‌گردد. مانند: أُوْتِيَ که در اصل: أُؤْتِيَ بوده است.
۲ ـ فعل امر حاضر «أَكَلَ و أَخَذَ»، «كُلْ» و «خُذْ» است که همزه‌ی فاءالفعل وجوباً حذف می‌گردد.
همزه‌ی فاء الفعل از امر حاضر «أَمَرَ» جوازاً حذف می‌شود. گوییم: «مُرْ» و «أُوْمُرْ» که در اصل: «أُؤْمُرْ» بوده است.
۳ ـ در امر حاضر از فعل «سَأَلَ» نیز حذف همزه جایز است. می‌گوییم: «اِسْاَلْ، سَلْ».
۴ ـ در مضارع فعل «رَأَىٰ»، همزه وجوباً حذف می‌شود.

می‌گوییم: «یَرَیٰ» (به جای) «یَرْأَیٰ».

و همچنین در باب افعال، همزه‌ی آن حذف می‌گردد.

می‌گوییم: أَرَیٰ، یُرِیْ که در اصل: أَرْأَیٰ، یَرْئِی بوده است.

خود را بیازمایید!

۱ـ این فعلها را در ماضی، مضارع، امر حاضر و اسم فاعل و اسم مفعول صرف کنید:

جَاءَ، هَنَا، اَمِنَ، أَخَذَ، اَمَلَ، وَصَلَ، وَعَظَ، وَرِثَ، یَئِسَ، اَمَرَ، اَکَلَ، وَأَدَ، أَوَی، رَأَی، سَأَلَ.

۲ـ این فعلها را به باب افعال و افتعال نقل کرده، ماضی، مضارع، امر حاضر، اسم فاعل و اسم مفعول آنها را صرف کنید:

اَمِنَ، وَعَدَ، یَسِرَ، وَصَلَ، أَخَذَ، یَقِظَ.

۳ـ فعلهای ذیل را به بابهای مزید ذیل نقل کرده، ماضی، مضارع، امر حاضر، اسم فاعل و اسم مفعول آنها را صرف کنید:

اَثَرَ، به باب اِفْعال و اِفْتِعَال و تَفَعُّل، و تَفْعِیل و اِسْتِفْعَال «رَأیٰ» به باب افْعَال و مُفَاعَلَة و تَفَعُّل و اِفْتِعَال و تَفَاعُل و اِسْتِفْعَال، «أَوَیٰ» به باب اِفْعَال و تَفَعُّل و تَفْعِیل، و اِفْتِعَال و تَفَاعُل و اِسْتِفْعَال.

۴ـ سورة «الشّمس» را بخوانید و افعال مهموز آن را صرف کنید.

۵ ـ «أَمَرَ» را به باب إِفْعال و تَفْعِيل و إِفْتِعَال و تَفَاعُل و إِسْتِفْعَال، «زَأَرَ» را به باب إِفْعال و تَفَعُّل، «هَنَأَ» را به باب إِفْعَال و تَفْعِيل و تَفَعُّل و إِفْتِعَال و إِسْتِفْعَال، «وَأَدَ» را به تَفَعُّل و إِفْتِعَال، «وَأَىٰ» را به باب إِفْتِعَال و تَفَاعُل و إِسْتِفْعَال، «أَزَّ» را به تَفَعُّل و إِفْتِعَال «أَزَرَ» را به باب إِفْتِعال و تَفَاعُل و إِسْتِفْعَال، «أَزَّ» را به باب تَفَعُّل و إِفْتِعَال، «أَزَرَ» را به مُفَاعِلَة و تَفَعُّل و إِفْتِعَال و تَفْعِيل، «أَوَبَ» را به باب تَفْعِيل و مُفاعَلَة و تَفَعُّل و تَفَاعُل نقل کرده، ماضی و مضارع و امر حاضر و اسم فاعل آنها را صرف کنید.

درس سی و پنجم

ابدال

ابدال: بدل کردن حرفی به حرف دیگر است و بیشتر در حروف صحیحه می‌باشد.

مهمترین اقسام ابدال در حروف صحیحه بدین قرار است:

۱ـ در باب ***تَفَعُّل* و *تَفَاعُل*** هر گاه دو (تاء) در اول مضارع پشت سر هم آیند در این صورت جائز است یکی از آن دو حذف گردد، مانند:

تَتَنَزَّلُ = تَنَزَّلُ   لَاتَتَعَاوَنُوْا = لَاتَعَاوَنُوْا

۲ـ هر گاه فاءالفعل باب افتعال (ص، ض، ط، ظ،) باشد، «ت» باب افتعال به «ط» تبدیل می‌شود: مانند: اِصْطَلَحَ، اِضْطَرَبَ، اِطَّلَعَ، اِظْطَلَمَ که در اصل: اِصْتَلَحَ، اِضْتَرَبَ، اِطْتَلَعَ، اِظْتَلَمَ بوده است.

۳ـ هر گاه فاءالفعل (د، ذ، ز) باشد، «ت» باب افتعال به «د» تبدیل می‌شود. مانند:

اِدَّرَأَ، اِذْدَکَرَ، اِزْدَحَمَ، که در اصل: اِدْتَرَأَ، اِذْتَکَرَ، اِزْتَحَمَ بوده

است.

۴ـ در باب *تَفَعُّل و تَفَاعُل*، هر گاه فاءالفعل یکی از حروف (ت، ث، د، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ،) باشد، جایز است که «تاء» زاید باب *تَفَعُّل و تَفَاعُل* به حرف همجنس فاءالفعل تبدیل شود و در هم ادغام می‌گردند، و در اول ماضی آن (*همزه وصل*) افزوده می‌شود. مانند: تَثَاقَلَ، اِثَّاقَلَ، یَتَثَاقَلُ، یَثَّاقَلُ، مُتَثَاقِلٌ، مُثَّاقِلٌ، تَدَثَّرَ، اِدَّثَّرَ، یَتَدَثَّرُ، یَدَّثَّرُ، مُتَدَثِّرٌ، مُدَّثِّرٌ.

همچنین هر گاه عین الفعل باب افتعال یکی از حروف مذکور فوق باشد گاهی ابدال و ادغام در آن انجام می‌گردد.

مانند: *یَخِصِّمُوْنَ* که در اصل: *یَخْتَصِمُوْنَ* بوده است.

خود را بیازمایید!

۱ ـ ابدال را تعریف کنید؟

۲ ـ ابدال در چه حروفی واقع می‌شود؟

۳ ـ ابدال در چه صورتی واجب و در چه صورتی جایز است؟

۴ـ این افعال را به باب افتعال نقل کنید و در آن باب، ماضی، مضارع، امر حاضر، اسم فاعل و اسم مفعول آنها را صرف کنید:

ذَكَرَ، صَلُحَ، طَرَدَ، زَادَ، زَانَ، صَادَ، ضَرَبَ، زَحُمَ، طَلَعَ، ظَلَمَ، دَرَأَ.

۵ـ این افعال را به باب تَفَعُّل ببرید و ماضی، مضارع، امر حاضر، اسم فاعل آنها را صرف کنید:

دَثَرَ، طَهُرَ، ذَكَرَ، سَرَعَ، شَجُعَ، صَعُدَ، طَرَقَ، زَمَلَ، تَرُبَ.

۶ـ این افعال را به باب تفاعل ببرید، و فعلهای ماضی، مضارع، امر حاضر، اسم فاعل و اسم مفعول آنها را صرف کنید:

ثَقُلَ، دَرَكَ تَبِعَ، ذَبَحَ، زَارَ، سَرَعَ، شَعَرَ، صَعَدَ، ضَرَعَ، طَبِقَ.

درس سی و ششم

اسم زمان و مکان

اسم زمان: اسمی است مشتق که بر زمان وقوع فعل دلالت می‌کند. مانند: «مَغْرِب» (زمان غروب)، «مَوْعِد» (زمان وعده)

اسم مکان: اسمی است مشتق که بر مکان وقوع فعل دلالت می‌کند. مانند: «مَطْبَخ» (آشپزخانه)، «مَعبَد» (عبادتگاه)

بنای اسم زمان و مکان:

اسم زمان و مکان از فعل ثلاثی مجرد ساخته می‌شود، و دو وزن دارد: مَفْعِلْ، مَفْعَلْ.

هر فعلی که مضارعش بر وزن «یَفْعُلُ» یا «یَفْعَلُ» باشد، اسم زمان و مکان آن بر وزن «مَفْعَل» است مانند: كَتَبَ، يَكْتُبُ، مَكْتَب، جَمَعَ، يَجْمَعُ، مَجْمَع.

و هر فعلی که مضارع آن بر وزن «يَفْعِلُ» باشد، اسم زمان و مکان آن بر وزن «مَفْعِلْ» است. مانند: ضَرَبَ، يَضْرِبُ، مَضْرِبْ، جَلَسَ، يَجْلِسُ، مَجْلِس.

و هر فعل ثلاثی مجرد که «*مثال*» باشد اسم مکان آن همیشه بر وزن «*مَفْعِل*» می آید. مانند: مَوْعِد، مَوْضِع، مَوسِم، مَوْجِل، مَیْسِر.

خود را بیازمایید!

۱ ـ اسم زمان را تعریف کنید؟

۲ ـ اسم مکان را تعریف کنید؟

۳ ـ اسم مکان و زمان از افعالی که عین الفعل مضارع آنها مضموم یا مفتوح باشد، بر چه وزنی است؟

۴ ـ وزن اسم زمان و مکان فعلهای ناقص را بنویسید؟

۵ ـ اسم زمان و مکان از فعلهای غیر ثلاثی مجرد بر چه وزنی است؟

۶ـ اسم زمان و مکان را در این جمله‌ها تعیین کنید:

ـ اَلدُّنْیا مَزْرَعَةُ الآخِرَةِ.

اَلصَّحابَةُ کُلُّهُمْ عَدُوْلٌ.

ـ الدُّنْیا مَسْجِدُ أَوْلِیَاءِ اللهِ وَ مَهْبِطُ وَحْیِهِ وَ مَتْجَرُ أَوْلِیائِهِ.

ـ المُتَّقُونَ مَوعِدُهُمْ اَلجَنَّةُ.

ـ اَلدُّنْیا مَزَلَّةُ اَلأَقْدامِ.

۷ـ با افعال ذیل اسم زمان و مکان بسازید:

خَرَجَ، اِجْتَمَعَ، اِنْصَرَفَ، دَرَسَ، كَتَبَ، حَصَلَ، صَدَرَ، بَدَأَ، حَفَلَ، عَبَرَ، اِسْتَشْفَىٰ، تَقَدَّمَ، دَخَلَ، نَزَلَ، اِنْتَهَى، بَعَثَ، حَفِظَ، نَظَرَ.

درس سی و هفتم

اسم آلت و مصدر میمی

اسم آلت: اسمی است مشتق که نام ابزار یا وسیله‌ی کاری باشد و آن را از فعل ثلاثی مجرد متعدی می‌سازند.

مانند: ***مِفْتاح*** (کلید)، ***مِخْیَط*** (سوزن)

بنای اسم آلت

برای اسم آلت سه وزن می‌باشد:

مِفْعال: مانند: **مِحْرَاث** (گاوآهن) **مِنْشار** (اره)

مِفْعَل: مانند: **مِبْرَد** (سوهان) **مِنْحَت** (تیشه)

مِفْعَلَة: مانند: **مِكْنَسَة** (جاروب) **مِمْسَحَة** (پاک کن)

مصدر میمی: برای تمام فعلها مصدر دیگری است که در اول آن «م» وجود دارد و آن را مصدر میمی گویند، و قیاسی است. این مصدر در فعلهای ثلاثی مجرد بر وزن «مَفْعَل» است مانند: مَأْكَل، مَشْرَب. مگر جایی که عین‌الفعل مضارع مکسور باشد یا حرف اول اصلی فعل واو باشد، که در این صورت بر وزن «مَفْعِل» خواهد بود.

مانند: مَوْعِد، مَرْجِع، مَوْرِد.

و در تمام فعلهای ناقص بر وزن «*مَفْعَل*» می‌باشد.

و در فعلهای غیر ثلاثی مجرد بر وزن «*اسم مفعول*» است.

مانند: مُحْسَن به معنی إِحْسَان، مُدَحْرَج به معنی دَحْرَجَة.

خود را بیازمایید!

۱ ـ اسم آلت، را تعریف کنید.

۲ ـ آیا قاعده‌ای برای شناخت مصدر فعلهای ثلاثی مجرد وجود دارد؟

۳ ـ مصدر میمی فعلهای ثلاثی مجرد، چگونه به دست می‌آید؟

۴ ـ روش به دست آوردن مصدر میمی فعلهای غیر ثلاثی مجرد، چگونه است؟

۵ ـ وزنهای اسم آلت را توضیح دهید.

۶ـ با فعلهای ذیل مصدر میمی بسازید:

عَبَرَ، مَرَّ، اِسْتَشْفَى، تَقَدَّمَ، قَصَدَ، وَصَلَ، نَظَرَ، سَمِعَ، نَزَلَ، دَخَلَ، حَلَّ، دَرَسَ، كَتَبَ، اِخْتَبَرَ، صَبَّ، حَفِظَ، اِقْتَطَفَ، اِنْتَظَمَ، رَكِبَ، اِنْصَرَفَ، بَدَأَ، اِنْتَهَى، بَعَثَ، هَبَّ، اِجْتَمَعَ، وَعَدَ، طَلَعَ، اَخْرَجَ.

۷ـ با افعال ذیل اسم آلت بسازید:

نَشَرَ، نَحَتَ، نَسَجَ، نَقَرَ، جَهَزَ، رَصَدَ، نَفَخَ، فَتَحَ، نَقَشَ، قَرَضَ، خَيَطَ، قَصَّ، كَنَسَ، ضَرَبَ، بَرَدَ.

صرف میر منظوم

از:

قدوه‌ی اهل الله، نخبه‌ی عارفان حق آگاه، شیخ الشیوخ حضرت

شاه ولی الله محدث دهلوی (رحمه الله و متع المقتبسین بعلومه و فیوضه)



الحمد لله رب العلمین و الصلاة و السلام علی سید المرسلین محمد
و آله و اصحابه اجمعین.

اما بعد، گوید فقیر ولی الله ـ عفی عنه ـ: چون فرزند ارجمند عبدالعزیز ـ حفظه الله سبحانه و وفقه لما یحب و یرضی ـ به حفظ قواعد صرف مشغول شد، مناسب نمود که قواعد مشهور این فن را در رشته‌ی نظم سفته شود تا به أسَهلِ وجه، ضبطِ آن میسّر آید. طرف نسخه‌ی مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی ـ قدس سره السامی ـ توجه افتاد دیده شد که قلیلی از آن قواعد منظوم فرموده بعضی آن را غیر منقّح گذاشته. ظاهر، آن استاد نامدار بعدِ تسویدِ نسخه‌ی مذکوره، به نظر ثانی اصلاح نفرموده توجه خاطر به تتمیم و تنقیح آن نگماشت، لاجرم بعضی ابیات ایشان را تیمّناً و تبرّکاً بعینها آورده شد و در بعضی آخر تصرّفی به حسب امکان کرده آمد. بعضی آخر بر همان اسلوب و وزن زیاده کرده شد تا مجموعه به هم رسد.

و الله المسئول أن ینفع بها الولد الاغر و غیره فمن أراد حفظها فهو هذا.

کلمات عرب سه قسم بُوَد | نام شان حرف و فعل و اسم بُوَد
همچو «بِاللهِ أُقسِمُ» ای فرزند | به خداوند می‌خورم سوگند
أُقسِمُ فعل، الله اسمِ شگرف | بای داخل بر الله، آمد حرف
آنچه میزان بود در این اقسام | فا و عین آمده آنگه لام
هرچه اندر مقابل اینهاست | حرف اصلی است با تو گویم راست
و آنکه با هیچ یک برابر نیست | زایدش دان که چیزِ دیگر نیست
گر بُوَد پنج حرف یا که چهار | لام راکن به قدر او تکرار
و آنکه باشد زیاده از موزون | می‌کن آن را بعینه افزون
هر کجا گردد اسم و فعل پدید | از مجرد برون بدان و مزید
چیست دانی مجرد آن کلمه | که حروفش بود اصولِ همه
ور حروفی در آن، بر اصل فزود | در حسابِ مزید خواهد بود
حرفهای اصول، وقتِ شمار | گاه در فعل، سه است، گاه و چهار
لیک در اسم، پیش معنی سنج | می‌رسد حرفهای اصل به پنج
پنج حرفی بُوَد از آن تعبیر | به «خُمَاسِی» کند صغیر و کبیر
چون سه حرفی بُوَد «ثُلاَثِی» دان | چهار حرفی بود «رُبَاعِی» خوان
اسم را هفت حرف باشد و بس | فعل شش به اصل و زیاده برس
لفظ اسم ای به فهم و عقل و علم | چون ثلاثی بود مجرد هم
دَه بُوَد همچو «فَلْسٌ» و «حِبْرٌ» و دگر | «کَتِفٌ» هم «فَرَسٌ» از آن بشمر
«عَضُدٌ» است و «اِبِلٌ» چو «قُفْلٌ» و «عِنَبٌ» | «صُرَدٌ» وانگهی «عُنُقٌ» بطلب

پـــنج صــیغه بـــود ربــاعی را / مـــی‌کنم شـــرح تـــا شـــوی دانـــا
«جَـــعْفَرٌ»، «دِرْهَـــمٌ»، دگـــر «بُـــرْثُنٌ» / پس «قِـــمِطْرٌ» است و «زِبْـــرِجٌ» از بـــر کـــن
شـــد خـــماسی چـــهار صـیغه درست / کـــه از آنـــها «سَـــفَرْجَلٌ» است نـــخست
«جَـهْمَرِشٌ» پس «قُـــذَعْمِلٌ»، «قِـرْطَعْبٌ» / یـــادگیرش کـــه صـــعب آمـــد صـــعب
در خـــماسی مـــزید شـــد بـــی شک / «عَـــضْرَفُوطٌ»، «قَـــبَعْثَرَی» مُـــدرَک
پس «خُـــزَعْبِیلٌ» و «خَـــنْدَرِیسٌ» دگـــر / «قِـــرْطَبُوسٌ» ای عـــزیز جـان بشـــمر
چـــون ثـــلاثی است فـــعلها دریـــاب / کـــه بُـــوَد مـــجرّدِ آن شش بـــاب
«فَـــعَلَ یَـــفْعُلُ» است پس «یَـــفْعَلُ» / بـــاز «یَـــفْعِلُ» بـــه ضـــبطِ آن نـــه دل
در «شَـرُفَ» شـرط و صـفتِ خـلقی دان / در «مَـــنَعَ» شـــرط، حـــرفِ حـلقی دان
«یَـــحْسِبُ» نـــیست شـاذ گـاه مـجال / جـــز ز مـــفروق و جـــز زمـانِ مـثال
در مـــزید است جـــمله ده بـــاب است / آنـــچه مشـــهور پـیش اصـحاب است
بـــاب «إفـــعال» بـــعد از آن «تَـــفْعِیل» / وز پـــیِ آن «مُـــفَاعَلَة» بـــی قـــیل
مـــاضیِ ایـــن سـه بـاب را هـمه کس / حـــرف زایـــد یکـــی شـناسد و بس
آنـــچه بـــاشد در او دو حـــرف افـزون / «افـــتعال»، «انـــفعال» دان اکـــنون
پس «تَـــفَعُّل» «تَـــفَاعُل» است دگـــر / «إفـــعلال» از پـــیِ هـــمه بشـــمر
حـــرف زائـــد سـه دان در «اِسـتِفعَال» / کـــه از آن هـــم یکـی است «اِفـعِیلاَل»
چـــون ربـــاعی مـــجرد است آنـــجا / نـــامده غـــیر «فَـــعْلَلَة» اصـــلا
در مـــــزیدش بـــــا «تَـــفَعلُل» دان / کـــه یکـــی حـــرف زائـد است در آن
ور تأمـــــل کـــــنی در «اِفـــعِلاَّل» / هست زائـــد دو هـــمچون «افـــعلال»

حـــرف عـــلت ســه حـرف وای بـود　　کـه بـه هـر صیغه شان که جای بود

بـــاشد آن صـــیغه را لقب «مُـــعْتَلْ»　　بـــر تـــو ســـازم مـفصّل آن مُـجمَل

حـــرف عـــلت چـــو جـای فـا بـاشد　　لقب آن «مـــثال» فـــا بـــاشد

ور بـــود جـــای عـــین، «أجـوف» دان　　ور بـــود جـــای لام، «نـاقص» خـوان

ور بـــود عـــین و لام یـــا فـــا و لام　　پـــیش صـــرفی «لفـــیف» دارد نـــام

گـــر بـــود عـین و لام «مـقرون» است　　هست «مـــفروق» گـــر دگـــرگون است

هـــر بِـــنایی کـــه هـــمزه دار بُـــوَد　　نـــام «مـــهموز» اخـــتیار بُـــوَد

هست «مـــهموز فـا» چـو بـاشد فـاش　　هـــمزه مـــذکور در مـــقابل فـــاش

ور بـــود عـــین هـــمزه مأخـــوذ لام　　هست «مـــهموز عـــین و لامش» نـــام

در ثـــــلاثی «مُـــضَاعَف» آن را دان　　کـــه بُـــوَد عـــین و لام او یکســـان

در ربـــــاعی «مـــضاعف» آن را دار　　کـــه نـــماید تـــو را بـــه وقتِ شـمار

فـــا و لام تَـــحَسَبِ او بـــه یـــقین　　مـــتجانس چـــو عـــین و لام پسـین

در ربـــــاعی مـــضاعف آن را دار　　کـــه نـــماید تـــو را بـــه وقت شـمار

فـــا و لام تَـــحَسُبِ او بـــه یـــقین　　مـــتجانس چـــون عـین و لام پسـین

در اصـــــول صـــحیح از تـــخفیف　　نـــیست عـــلت چـو هـمزه و تـضعیف

هـــر چـــه بـــاشد ورای ایـــن اقسام　　ســـالم هست و صـــحیح او را نـــام

مـــصدر است اســـم گـــر بُـوَد روشـن　　آخـــر فـــارسی اش «د ن» یـــا «تـن»

صـــرفیان مـــصدری کـــه یـافته‌انـد　　زان بـــناها بســـی شگـــافته‌انـــد

هـــمچو مـــاضی و هـــمچو مستقبل　　جـــحد و نـــفی أمـر و نـهی ای مـقبل

بعد از آن اسم فاعل و مفعول	که بود همچو قاتل و مقتول
عددِ صیغه‌ها در این افعال	چهارده گو اگر کنند سؤال
شش به غایب بود چو بشماری	شش مخاطب بود چو بگماری
سه ز هر شش أناث دان سه ذکور	به بناهای مختلف مذکور
آن دو باقی بود حکایتِ نفس	که هم از خود کند روایت نفس
چو ز ماضی بنا کنی مجهول	که ثلاثی بود از وصول
فای آن فعل را تو ضمه بده	عین او را به زیر کسره بنه
گر رباعی مجرد است و مزید	یا ثلاثی که زایدش چسپید
قبل آخر به کسر موسوم است	متحرّک ز پیش مضموم است
ور ز غابر بنا کنی مجهول	بشنو این نکته را به سمعِ قبول
حرف غابر ز صیغه کن مضموم	قبل آخر به فتح کن موسوم
گر به غابر قرار شد جازم	هست تسکین مفروش لازم
نون بیفگن ز صیغه‌ها الّا	آنکه باشد ضمیر جمع نسا
ور نواصب گرفت آنجا جای	فتحِ آخر به مفرد است سزا
امر حاضر فعل مستقبل	گر مخاطب بود شود حاصل
تا بیفگن ز فعل استقبال	بین که ما بعد او چه دارد حال
ساکن ار هست حرف بعد از تاست	ابتدا جز به همزه ناید راست
حرف پیش از اخیر را بنگر	اگر آن را بود ز ضمّه اثر
همزه باید به وِفقِ آن مضموم	ور نه آن را به کسر کن موسوم

آخــــرش هست بــــر طــــریق نــــروم   چــــون مــــضارع کــه بـاشد او مــجزوم
گــــر ثــــلاثی است فــــاعل و مــفعول   مــــی‌شود هــــمچو قــــاتل و مــــقتول
در مــــزید است وزن مســــتقبل   مــــیم مــــضموم کش بــــود اول
قــــبل آخــــر ز فــــاعلش مکســــور   آن ز مــــفعول فــــتح شــــد دســــتور
حــــرکات ثــــلاث گــــاه بــــیان   چــون کــه بــر حــرف عــلّت است گـران
کــــه بــــه یک بــــار ز آن بــیندازنــد   گَــــه بــــه مــــاقبل مــــنقلب ســازند
گَـه چـون آن را بـه حـرف قـبل دهـند   وِفــــقِ آن حــــرف عــلت مَـدّه کـنند
هــمچو «یَـدعُو» «یَـقُولُ» بـاز «یُـقَالُ»   بــاز «یَـرمِی» «یَـبِیعُ» هــم بـه مـثال
واو و یــــایی کــه از سکــون جـاری است   در پــــیِ فــــتح بــر زبـان جـاری است
چــــون بــــود بــــر مــذاقِ طـبع ثـقیل   بــــه الف هست واجب التّـــــبدیل
واو و چــــــون ز پــــــی شــــود وارد   بــــعدِ فَــــتْحَتْ بــــه مــــوضع حــرکت
بــــــه الف واجب آیــــــدش اِبــــدال   از «یُــــقَالُ» و «یُــــبَاعُ» جــــوی مــثال
واو و یــــا چــــون ز پــــی شــــود وارد   الفــــــی را کــــــه بــــاشد از زایــــد
پــــیِ دفــــعِ ثــــقالتش هــــمه جــــا   مــــی‌شود هــمزه چــون «کســاء»، «رداء»
چــون دو ســاکــن فــرا رسـید بـه هـم   اولیــــــن حــــرفِ لیــــن دوّم مُــــدغَم
جــایز است آنــچنان کــه «خَـاف یَـخَافُ»   ور نــــباشد چــــنان بــدان کـه صـواب
حـذف یک ســاکــن است یــا تــحریک   نــیست اصــلا در ایــن ســخن تشکیک
چــــــون فــــتد حــــرف واو در رابــــع   کــــه نــــباشد عــــقیب ضــــم واقــــع
مــــی‌کنندش بــــه یــــا هــــمیشه بـدل   هــمچو «یـدعی» و «یـدعیان» بـه مـثل

واو یـا چـون فـرا رسید بـه هـم اولیـن بـا سکـون بـود مـنضم
واو را یـا کـنند بـعد تـمام در یکـی دیگـری کـنند ادغـام
«عد» «یعد» با «وعـدت» در «ضـرب» است «رم یـرم» بـا «ورمت» در «حسب» است
«یـوسم» بـا «وسـمت» و «شِـرف» است «یـوجل» بـا «وجـلت» مـختلف است
«ضـع یـضع» بـا «وضـعت» در منع است یـادگیرش کـه نـصر مـمتنع هست
وسـط فـتح و کسـره واو مـثال چـون یـعد حـذف شـد ز اسـتقبال
فـتح یـا کسـر گـر شـود زایـل صـیغه گـردد بـه اصـل خـود مـائل
حـرف حـلقی ز بس کـه سـنگین است در «یـضع» حـذف واو بـه سکـین است
یـای سـاکـن کـه ضـمه را عقب است هـمچو «بـؤس» بـه واو مـنقلب است
واو سـاکـن بـه یـا شـود مـبدل کـه فـتد بـعد کسـره چـون «ایـجل»
هـر کـجا واو در مـضارع کـاست مـصدرش چـون «عـده» بـیامد راست
پـنج جـا از صـحیح فـرق شـمر «عـد، عـدة، ایـجل و لیُـدع یُـوسَرْ»
فـتح اول ز مـاضی مـعلوم بـه الف قـلب عـین شـد مـرسوم
یـا شـود کسـر فـا و یـا مـوصول عـین آنـها ز مـاضی مـجهول
بـعد از ایـن پـنج راه دیگـر گـیر هـر دو در صـورت اشـتباه‌پذیر
چـون دو سـاکـن بـه هـم شـود آنـجا حـرف عـلت شـود ز صـیغه فـنا
در «نـصر» ضـم فـای مـاثور است در دگـر کسـر فـای دسـتور است
عـین اجـوف بـه فـعل استقبال بـه سکـون مـتصف بـود هـمه حـال
حـرکت عـین او بـه فـای دهـند عـین را وفـق فـای مـده کـنند

صیغه هر جا به جزم شد موصوف عین اجوف از آن شود محذوف
در «نصر» «قلت» «قل» «یقول» بخوان در «ضَرَبَ» «بعت» «بع» «یبیع» بدان
در «سمع» صنعِ صیغه مختلف است «خف» «یخاف» و «خفت» مؤتلف است
عین مجهول غابر است بدل به الف از «یقال» جویی مثل
هست مفعول یائی و واوی با «مبیع» و «مقول» متساوی
لیک در هر دو جا بدان فاعل هست مانند «بائع» و «قائل»
عین ناقص اگر بود مفتوح حکم آن را بگویمت مشروح
حرف آخر از آن الف بشود ناز تثقیل بر کرانه رود
کسر عین ار بود و آن واوی گشته مانند یائی ملتاوی
این بود حکم ماضی و غابر هم به مجهول و غیر آن دائر
«اِرضَ تَرضٰی رضیتُ» در سمع است «اِرع تَرعی رَعینُ» در منع است
«اُرخُ ترخُو رَخُوتُ» در شرف است لیک «تدعی دعیت» هر طرف است
هست «مدعو» اگر نصر باشد هست «مرمی» اگر دگر باشد
لیک فاعل بود در این افعال همچو «داع و داعی» در همه حال
صرف مفروق خوان ز باب لفیف گویمت نکته‌ی غریب و لطیف
اولش با مثال موزون است آخرش ناقص است معنون است
«قِ یَقِی» با وَقَیتُ در ضرب است «لِ یَلِی» با وَلَیتُ در حسب است
«اِیجِ تُوجِی وَجَیتُ» در سَمعَ است داند آن کو به علم منتفع است
و آن دگر قسم به وقت شمار ناقصی پیش گیرد کار

«اطـو تـطوی طـویت» چـون رضـی است | از او «یـروی رویت» چـون رمـی است

بیان قواعد مضاعف

چـون بـه یکسـان دو حـرف جـمع شـود | و آن دگـر لازم السکـون بـود
درج کـردن نـخست را دائـم | در دوم جـائز است یـا لازم
چـون گـذشتی بـه مـاضیین ز پـنج | فک ادغـام پـیش گـیر و بسـنج
لیک در غـابرش مکـن اصـلا | فک ادغـام غـیر جـمع نسـاء
بـا «مَـدِدْت امـدد» در نـصر است | بـا «فـررت افـرر» در ضـرب است
بـا «مسست أمُسْ» هـم بشـمار | ای کـه در شـمع مـی‌کنی تکـرار
آخـرش را چـو جـزم شـد روشـن | فـعل ادغـام تـرک اوست حسـن
در نـصر هـر سـه حـال مـدغم راست | در دگـر هست غـیر ضـمه رواست
از دو هـمزه چـون هـمزه دومـین | سـاکـن آیـد بـه هـوش بـاش و بـبین
حـرکت بـین بـه هـمزه‌ی اول | کـن دوم را بـه جـنس او مـبدل
«اَمَـنَ أُومِـنَ» دگـر اِیـذَب | ایـن سـه مـذکور امـثال طـلب
خـذ ز اخـذ است و سَـلْ بـدان ز سـؤال | صـیغه‌ی امـر خـوان بـدین مـنوال
فـعل مـهموز گـر بـود مـعتل | صـیغه را کـن بـه وفـق آن مـختل
اصـل یـفعل یأفـعل است شـناس | حـذف هـمزه در آن شـده است قـیاس
امـر حـاضر از آن بگـیر ز اصـل | هـمزه‌اش را مـیفکن انـدر وصـل
مـصدر اجـوفی ز اسـتفعال | اسـتقامت اقـامت از افـعال

عین مصدر فتاد از اعلال　عوضش تا درآمد از دنبال
مصدر ناقص ار بود تفعیل　هست بر وزن ترجهه بی قیل
هست وقتی که منطبق آمد فا　منقلب تای افتعال به طا
واو ایعاد مبدل است به یا　چون مُقِیم و یُقِیمُ و هم ایضا
همزه گردد بدل ز واو ز یا　همچو ارضا و همچو استِرضا
در مضاعف شناس امر عُجاب　اشتباه و صیغه مثل محاب
باز مختار همچنان انکار　کش ز اجوف بود نزار و تبار
در مضارع اگر دو تا آید　چون یکی را بیفگنی شاید
غیر همزه که هست در افعال　همه در درج میکنش اخلال
ناقصات را در همه حال　چون مجرد شناس در اعلال
«یستقیم» و «یعین» هم «یختار»　باز «ینقاد» گیر آخر چار
هر یکی را بگردش اطوار　بر قوانین اجوف است مدار
غیر این چار را مکن اعلال　چون صحیحش شمار در همه حال
الف آنجا که ضمه را عقب است　همچو ضورب به واو منقلب است
برشمارم از آن صفت امثال　کش شبه کنند با افعال
هم «شریف» است و هم «شجاع» و «حَسَنْ»　چون «ذلول» و «جبان» و «صعب» و «خشن»
مشترک هست در اناث و رجال　لفظ «علام» هم «فروق» و «طوال»
مصدر میمی و زمان و مکان　از مجرد بنا شود یکسان
از ضرب بر قیاس مجلس خوان　از دگر بر وزان مشرب دان

همچو موضع بخوان تو لفظ مثال　　همچو مرمٰی ز ناقصش همه حال

در مزید است حال او دریاب　　مثل مفعول باشد از هر باب

مضربة تا بمضرب و مضراب　　اسم آله شده است یا اصحاب

افعل وصف خوان زبون و عیب　　مثل فعلی مونثش بی‌ریب

لیک افعل بمعنی تفعیل　　هست فعلی مؤنثش بی‌قیل

مثل «منان» بنا بکن ز صفات　　چون «جریح» بنا کن از آفات

«ضربه» یکبار و «أُکله» یک نوبت　　«جلسه» نشستن بود به یک هیئت

«لقمه» قدری که در دهان بکند　　«صرعه» آن کو که پهلوان فگند

چون بدین جا رسید سیر کلام　　ختم شد و السلام و الاکرام

صرف میر

تالیف

ابوالحسن علی بن محمد الحسینی

(معروف به میر سید شریف جرجانی)

۷۴۰-۸۱۶ هـ. ق

همراه با صرف میر منظوم

شاه ولی الله دهلوی و

كتاب الأمثلة

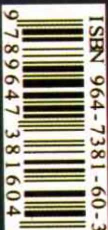
تنظيم

ابوالحسن عبدالحمید مرادزهی خاشی








ISBN 964-7381-60-3
9789647381604

مرکز پخش: زاهدان - خیابان عمر خیام روبروی مسجد جامع مکی

تلفن: ۲۴۱۸۸۳۸-۰۵۴۱-۹۸+